

۴۵ - عزت الله سبحانی، "در شورای انقلاب چه گذشت؟" ماهنامه ایران فردا، شماره ۵۲، فروردین ۱۳۷۸، ص ۹

۴۶ - در ارتباط با دستگیری صادق قطب زاده، در یادداشت «روزها بر رئیس جمهور چه می گذرد.» چنین آمده است: "با شنیدن خبر دستگیری آقای صادق قطب زاده، نامه ای به دادستانی کل نوشتم تا در تاریخ ضبط بشود که در جمهوری اسلامی چه روش ها و چه نقش هایی هنوز هستند و حکومت می کنند... شب گزارش اخبار خبرگزاریها در رادیوهای خارجی را هم که آورده بودند، خواندم. همه راجع به این توقیف گفته بودند. خب، لابد باز هم خواهند گفت که ما اعتنایی به افکار عمومی نداریم.» (روزنامه انقلاب اسلامی، شنبه ۱۷ آبان ۱۳۵۹)

۴۷ - کتاب "عبور از بحران"، ص ۹۶. در آنجا آمده است: «شعبه ۳۵ دادگستری طی نامه ای جریان پرونده شکایت آقای بنی صدر از آقایان رجایی و نبوی را اعلام جرم علیه آنها در مورد گروگانها را اطلاع داده است.»

در کتاب غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، ص ۲۷۹. در آنجا چنین آمده است: «بنی صدر دولت را متهم به اختلاس و حیف و میل اموال عمومی نمود. بنی صدر معتقد بود که:

۱. ریاست جمهوری در جریان حل و فصل مسئله گروگانها قرار نداشته است.

۲. اقدام نهایی دولت منطبق با مصوبه مجلس نبوده است.

۳. در نتیجه کار مبالغ متناهی از سپرده های ایران بر باد رفته است.

۴. دولت اصل ۱۲۵ قانون اساسی را در آزادی گروگانها مورد ملاحظه قرار نداده است...»

۴۸ - هاشمی رفسنجانی، "عبور از بحران"، یادداشت روز ۹ اردیبهشت ۱۳۶۰، ص ۹۰

۴۹ - همانجا، یادداشت روز ۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۰، ص ۱۱۰

۵۰ - همانجا، یادداشت روز ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۰، ص ۱۱۴

در یادداشت روزانه (۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۰) چنین آمده است:

آقای بنی صدر طی نامه ای، از من نوار سخنان آقای بهزاد نبوی در جلسه غیر علنی گذشته را خواست که اگر لازم دید به مجلس بیاید و مطالبی بگوید، ولی من مجوزی برای تحویل اسناد سری مجلس نمی بینم و هنوز جواب نامه را نفرستاده ام.

۵۱ - همانجا، ص ۱۱۴، کلیشه نامه رفسنجانی به رئیس جمهور

۵۲ - همانجا، یادداشت روز ۲ اردیبهشت ۱۳۶۰، ص ۸۰

در واقع، این خط فکری آقای رفسنجانی بود یعنی خطی را که آقای رفسنجانی پس از مسئولیت رسمی به عنوان فرمانده جنگ در ارتباط با مسایل ارتش و جنگ دنبال می کرد.

خطی که بتدریج منجر به فروپاشی نیروی زمینی آنروز و سرانجام آن، مسلط کردن سپاه پاسداران به عنوان ارتش اصلی کشور بود.

در حقیقت، آن طرح مربوط به وحدت روحانیت با ارتش که در آخرین ماههای قبل از انقلاب بهمن سال ۱۳۵۷ که آقای سولیوان و وزارت امور خارجه آمریکا مطرح می کردند، سر انجام به تضعیف و فروپاشی عملی ارتش کلاسیک ایران و شکست آن تئوری منجر شد. و عملاً ارتش موازی دیگری بنام سپاه پاسداران را شکل دادند.

در بررسی وضعیت ارتش ایران در جنگ ایران و عراق بعد از فتح خرمشهر، از جمله می باید به واقعیت حذف و کناره گیری هزاران افسر ارشد ارتش (به صورت تقاضای بازنشستگی داوطلبانه و یا بازخریدی و غیره که از سال ۱۳۶۲ به بعد شدت گرفت) باعث خلاء توانایی ها و تجارب عظیم دانش نظامی در ارتش شد، توجه داشت.

به هر حال، مسئله ای تحت عنوان مکتبی کردن ارتش و یا دادن مسئولیت به افسران مکتبی، موجب برکنار ماندن نیروی عظیمی از افسران ارشد در بالاترین مسئولیت های نظامی و تخصصی در نیروی زمینی شد و پس از فتح خرمشهر که عملاً مدیریت جنگ به دست سپاه پاسداران افتاد، ارتش از آن ببعده نقش حاشیه ای پیدا کرد و به تدریج تا پایان جنگ، زمینه فروپاشی ساختار گذشته اش فراهم شد.

کسانی که به مسایل ارتش ایران و روانشناسی حاکم بر آن آگاهی داشته باشند، خوب می دانند که وقتی تحت عنوان مکتبی بودن، یک سرگرد به یکباره با ترفیع دو درجه نظامی و سپس با درجه سرهنگی بنام سرهنگ صیاد شیرازی در سمت فرمانده نیروی زمینی (در محل سازمانی ارتش) ارتش قرار گرفت، چه صدماتی به روحیه افسران ارشد نیروی زمینی وارد شد. حتی در بین خود انگشت شمار افسران حزب الهی در گروه آن آقایان که در رده بالای ارتش جای گرفته بودند، این اختلافات به وجود آمد. در کتاب "عبور از بحران" می توان به این نمونه

ها دست یافت که نوشته شده است: «آقای سرهنگ [محمد] سلیمی آمد و از عدم همکاری صیاد شیرازی گله داشت و می گفت نیرو به ما نمی دهند.» ( "عبور از بحران"، یادداشت ۸ اسفند ۱۳۶۰، ص ۴۹)

آقای رفسنجانی این خط سیاسی یعنی "مکتبی" کردن ارتش را حتی در دوران رئیس جمهوری آقای بنی صدر دنبال می کرد. در ارتباط با این طرز فکر، یک عده افراد و غالباً کم دانش نظامی و گاه فرصت طلب هم از این موضوع سوء استفاده می کردند. و حتی در دوره ای که آقای رفسنجانی فقط مسئولیت رئیس قوه مقننه را داشت و مسایل ارتش خارج از حوزه مسئولیت و اختیارات ایشان بود، این ارتباط را برقرار کرده بود. (نگاه کنید به: "عبور از بحران"، یادداشت روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۰، ص ۹۷)

۵۳ - در کتاب "عبور از بحران" آمده است: «آقای خامنه ای از اینکه طبق قانون نمی توانند در ارتش نظارت موثری داشته باشند، از خود سلب مسئولیت کردند و از امام خواستند که خودشان توجه بیشتری در هدایت جنگ و ارتش، مبذول دارند. امام از ایشان خواستند که اطلاعات کافی در اختیار امام گذارده شود که بتوانند تصمیم مقتضی را بگیرند. آقای خامنه ای، باردیگر ضرر عزل سرهنگ صیاد شیرازی را گوشزد کردند. ولی امام مطلب را بی اهمیت تلقی کردند.» (هاشمی رفسنجانی، یادداشت روز ۸ فروردین ۱۳۶۰، ص ۴۲)

۵۴ - هیأتی از طرف اعضای سازمان کنفرانس اسلامی در طائف برای مذاکره با مقامات ایران و عراق و اجرای آتش بس و صلح انتخاب گردیدند. این هیئت چند مرحله به تهران و بغداد سفر کردند و پیشنهادات هر دو کشور را اخذ نمودند.

اعضای میانجی صلح عبارت بودند از: احمد سکوتوره رئیس جمهور گینه، حبیب شطی دبیر کل سازمان کنفرانس اسلامی، یاسر عرفات رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادیبخش فلسطین، حاج داود رئیس جمهور گامبیا، ضیاء الرحمن رئیس جمهور بنگلادش، ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان، بولنت الد اسد نخست وزیر ترکیه، تنکو احمد وزیر خارجه مالزی و مصطفی نیاس وزیر خارجه سنگال

۵۵ - هاشمی رفسنجانی، "عبور از بحران"، یادداشت روز ۱۳ فروردین ۱۳۶۰، ص ۵۴

۵۶ - همانجا، ص ۵۲

۵۷ - هیأت میانجی صلح سازمان کشور های غیر متعهد که در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۰ وارد ایران شدند مرکب بودند از: ایزیدور ماکالیمر وزیر خارجه کوبا، نارا سیما رائو وزیر خارجه هند، گویا وزیر خارجه زامبیا، فاروق قدومی رئیس دایره سیاسی سازمان آزادیبخش فلسطین و طرزی نماینده ساف در سازمان ملل.

۵۸ - هاشمی رفسنجانی، "عبور از بحران"، یادداشت روز ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰،

۵۹ - در کتاب "عبور از بحران" و در یادداشت روز ۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۰ چنین آمده است:

«آقایان کیانوری و عمویی از رهبران حزب توده آمدند و اطلاعاتی آوردند. معمولاً با دادن اطلاعات با مسئولان رابطه برقرار می کنند و از اینکه به آنها اعتماد نمی کنیم، اجازه سفر به خارج نمی دهیم و دفترشان را آزاد نمی کنیم، گله و شکایت داشتند. آنها معتقد بودند فعلاً زمان برای پذیرش صلح و خاتمه دادن به جنگ مناسب است. من گفتم آمریکا هم که موافق صلح است. توجیه می کردند که آمریکا برای نجات صدام موافق است. ولی آنها مخالفند که جمهوری اسلامی در اثر جنگ، زیاد ضعیف شود. از احتمال ایجاد فتنه آمریکایی ها در سیستم صحبت می کردند.» ( "عبور از بحران"، ص ۱۰۸)

در ارتباط با ادامه جنگ ایران و عراق، رئیس جمهور بنی صدر معتقد بود که ادامه جنگ به سود آمریکا است. در یادداشت روز شنبه ۱۷ آبان ۱۳۵۹ (روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد) در انقلاب اسلامی چنین آمده است: «امشب من در شورای عالی نظامی از آنها خواستم که یک طرحی برای تشدید ضربه هایی که می توان به دشمن زد، تهیه کند. به آنها گفتم که آمریکا از نظر من بانی جنگ بوده و شاید این جناحی که انتخابات را برده است [حزب جمهوری خواه آمریکا و بعد روی کار آمدن ریگان که یکی از موانع برای حل جریان گروگانگیری سفارت آمریکا بودند] بانی بوده است و ادامه جنگ به سود آمریکاست. شرح دادم که چگونه این جنگ وضعیت دلار را تثبیت می کند و قیمت های مواد ساخته شده و خام را به سود آمریکا پایین و بالا می برد و موقعیت سیاسی - نظامی آمریکا را در خاور میانه تثبیت می کند و ...»

در یادداشت روز ۲۵ آبان ۱۳۵۹ (روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد) در ارتباط با نقش آمریکایی ها در ایجاد جنگ چنین آمده است: «سفير روسیه آمد و مطالبی که از دولت خودش در باره سفر طارق عزیز به شوروی دریافت کرده بود، گزارش کرد و مواضع دولت خودش را برای ما گفت. من هم در جواب، موقعیت را برای او شرح کردم. گفتم که نه ما و نه او سودی از جنگ نداریم. آقای صدام حسین را هم دیوانه نمی دانیم که یک جنگ را شروع کرده باشد، بدون اینکه امیدی در این جنگ داشته باشد و آنها که او را بر این کار برانگیختند، همانهایی هستند که به او قدرت دادند و آنها هم جزء قدرتهای این زمان نیستند! و شما هم می گوید که آن قدرت نیستید. ما هم دلیلی نداریم که شما را از آن قدرت بدانیم. ما اطلاع داریم که آمریکایی ها در این کار دخیل بودند و فکر می کردند که ما در همان دو سه روز اول از پا در می آییم، اما، نه با کمک اینان، بلکه به نیروی ایمان و ایثار سربازانمان ایستادیم و جنگیدیم و امروز دشمن را از دستیابی به هدفهایش مأیوس کرده ایم.»

در یادداشت روز ۷ مهر ۱۳۵۹ (روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد) در حدود یک هفته پس از حمله گسترده ارتش عراق به خاک ایران و شروع جنگ، در باره باز پس گرفتن قصر شیرین و انهدام ۸۰ تانک عراقیها چنین نوشته شد: «ظهر امروز (دوشنبه ۷ مهر ماه ۱۳۵۹) سرهنگ عطاریان [فرمانده ارتش ایران در غرب کشور و عضو سازمان نظامی حزب توده ایران که در آبان ۱۳۶۲ از سوی رژیم جمهوری اسلامی اعدام شد] به من گفت که امیدوار است قصر شیرین را باز پس ستاند. بعد از ظهر امروز گزارش داد و گفت در جبهه غرب ۸۰ تانک دشمن را نابود کرده اند و نیروهای ارتش ایران، رادیو تلویزیون را پس گرفته اند... اطلاعی هم رسیده بود که بختیار یک روز قبل از حمله عراق در بغداد بوده و گفته بوده است ۲۴ تا ۳۶ ساعت بیشتر طول نمی کشد و رژیم سرنگون می شود و آن بینوا به ایران می آید و بر کشور حاکم می گردد...» (روزنامه انقلاب اسلامی ۸ مهر ۱۳۵۹)

سعید حجاریان معاون سابق وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی در حدود ۱۷ سال پس از آغاز جنگ ایران و عراق در سمت معاون مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری اسلامی در ارتباط با مسئله گروگان گیری و پیامد های آن، چنین می گوید: «در جنگ ایران و عراق سیاست موازنه قوا بین ایران و عراق در دستور کار آمریکایی ها قرار گرفت و آنها و متحدین آنها عراق را به عنوان یک نیروی بازدارنده در مقابل صدور انقلاب ایران علم کردند و تا لحظات آخر هم از آن دفاع کردند. به هر حال، ما پیام بخشی از پیامدهای تسخیر لانه جاسوسی را باید در تقویت عراق [در واقع تحریک و وعده های سیاسی آمریکا به عراق] در جنگ تحمیلی ببینیم.» (روزنامه سلام، نقل از هفته نامه کیهان لندن، شماره ۶۳۶، ۲۲ آذر ۱۳۷۵)

در باره حمله نظامی عراق به ایران و شروع جنگ و رابطه آن با گروگانگیری و نیازمندیهای تسلیحاتی و قطعات یدکی نظامی ایران از آمریکا و فشاری که آمریکا از این طریق می توانست به دولت ایران وارد کند تا گروگانها را آزاد نماید، نگاه کنید به گفتگوی هامیلتون جردن رئیس اداری کاخ سفید آمریکا و مشاور کارتر با زیگنو برژینسکی مشاور امنیتی کارتر در روز یکم مهرماه ۱۳۵۹ (یک روز بعد از حمله عراق به ایران) که در دفتر یادداشت های روزانه هامیلتون جردن ثبت گردیده است. برژینسکی در آن گفتگو تصریح می کند که یکی از نتایج این امر، آزادی گروگانها خواهد بود و از ذکر نتیجه گیری دوم او، در آن یادداشت خودداری شده است. نگاه کنید به یادداشت هامیلتون جردن در روز ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰:

Jordan, Hamilton, "Crisis" (The Last Year of Carter Presidency) New York, Putman, 1982, P. 347

۶۰ - هاشمی رفسنجانی، "عبور از بحران"، یادداشت روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰، ص ۹۴

۶۱ - در یادداشت روز ۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۰ آقای رفسنجانی چنین آمده است:

«قرار بود در نخست وزیری با آقای ضیاء الرحمن رئیس جمهور بنگلادش و حبیب شطی ملاقات کنیم که نرفتم. بعداً معلوم شد، آنها هم نیامده اند، زیرا توقع داشته اند، این ملاقات در هتل یا خانه سفیرشان انجام شود و آقای رجایی موافقت نکرده اند و از طرف ما به آنها بی اعتنایی شد و این خوب نیست، [احتمالاً این سه کلمه آخر بعداً به متن اضافه شده است] زیرا آنها تقاضا کرده بودند که با من، آقای رجایی و آقای بهشتی ملاقات کنند.» (عبور از بحران، ص ۱۰۸)

در ارتباط با این سند می توان گفت: وقتی منافع یک ملت در میان است، گفتگو و مذاکره با کسانی که به عنوان میانجی صلح به کشور ما آمدند، چه اهمیت داشت که این گفتگو و دیدار با آنان، در چه محلی صورت بگیرد؟! اگر آقایان تمایل به صلح داشتند، قاعدتاً نباید به خاطر محل ملاقات و مذاکره چانه می زدند؟! وقتی بحث بر سر منافع ملی و حیاتی یک ملت و کشور در میان است، جایی برای اینگونه ژست های سیاسی وجود داشت؟!!

آقای هاشمی رفسنجانی، اگر چه در یادداشت روزانه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۰ خود نشان می دهد که به چه علت از شرکت در آن جلسه دعوت برای گفتگوی صلح سرباز زده بود؟! اما موضع خود را در رابطه با هیئت میانجی صلح دیگری یعنی کنفرانس غیر متعهدها، که تکرار همان سیاست است، چگونه توجیه می کند؟! در باره هیئت صلح کنفرانس غیر متعهدها، موضع رفسنجانی در یادداشت روز ۱۲ فروردین ۱۳۶۰ عیان می شود. او می نویسد: «آقای بنی صدر در کارنامه دیروز نوشته مایل است به جنگ خاتمه بدهد و صلح کند، ولی شعارهای راه پیمایی امروز و اظهارات امام یقیناً راه را برای ایشان بسته است.» ("عبور از بحران" ص ۵۲)

گفتنی است، آقای رفسنجانی در نامه ای که یک ماه و نیم قبل از آن یعنی در تاریخ ۲۵-۱۱-۱۳۵۹ برای آقای خمینی می نویسد، رئیس جمهور و فرماندهان نظامی (مدیران جنگ) را متهم می کند که گویا طالب طولانی شدن جنگ هستند و در آنجا می نویسد: «احتمال اینکه مدیران جنگ به علل سیاسی طالب طولانی شدن جنگ باشند، وجود دارد و این احتمال تکلیف آور است. احتمالاً آقای بنی صدر به منظور تضعیف دولت و شاید - بعضی ها هم باشند - برای اجرای منویات آمریکا و ... مخصوصاً کمبود مهمات و اسلحه قابل توجه است. در این مورد لازم است، جنابعالی سریعاً فکری بفرمایید و بهتر است در یک جلسه طولانی و محرمانه با دوستان مورد اعتماد ارتشی نظیر صیاد شیرازی، نامجو، سلیمی و شیروودی و... با حضور ماها در خدمتتان بحث و تصمیم گیری شود.» ("عبور از بحران"، در مقدمه کتاب، این نامه چاپ شده است).

بی گمان این نوشته ها و یادداشت های روزانه آقای هاشمی رفسنجانی یعنی بعضی اعترافات او در کتاب "عبور از بحران" از جمله در ارتباط با سیاست فاجعه بار تداوم جنگ - از مقطعی که زمینه پایان دادن به جنگ وجود داشت یعنی خرداد ۱۳۶۰ و همچنین بعد از فتح خرمشهر - یکی از اسناد مهم در باره بخشی از تاریخ انقلاب ایران است.

۶۲ - نگاه کنید به منابع ذکر شده در یادداشت شماره ۳۳ در خصوص پاسخ نگارنده این سطور به " کتابچه حقیقت".

گفتنی است، ناخدا افضلی در سمت فرمانده نیروی دریایی کوشش های فراوانی از اوائل سال ۱۳۶۰ برای خاتمه دادن به جنگ به کار برد و دو هفته بعد از برکناری رئیس جمهور بنی صدر، در میان فرماندهان بالای ارتش، نخستین کسی بود که طی مصاحبه ای، ضرورت پایان دادن به جنگ را تایید کرد [چون آقایان حکومت گران وقت از پذیرفتن دو هیئت صلح یاد شده امتناع می کردند] او گفت: « ما باید با پذیرفتن هیئت های صلح و با دلیل و برهان حقانیت خود را ثابت کنیم و خود را در دیدگاه ملت های جهان، ملتی صلح دوست، آرامش طلب و غیر متجاوز جلوه گر سازیم... هر چه جنگ بیشتر طول بکشد، امپریالیسم به هدفهای خود بیشتر نزدیک می شود.» ( مصاحبه ناخدا افضلی، روزنامه اطلاعات، ۱۴ تیرماه ۱۳۶۰).

۶۳ - در کتاب "عائله چهارده اسفند"، نیروهای حزب اللهی به این شکل معرفی شده است: «الف - حزب اللهی ها در فرق گوناگون ب - فدائیان اسلام ج - پاسداران و اعضای نهادهای انقلابی.» ( همان کتاب، ص ۴۴۲)

۶۴ - روزنامه انقلاب اسلامی به تاریخ ۱۳ اسفند ۱۳۵۹، شرکت احزاب و گروههای مختلف در مراسم بزرگداشت را به این شرح اعلام کرد: « برای شرکت در مراسمی که به مناسبت چهارده اسفند سالروز درگذشت دکتر مصدق که روز پنجشنبه در دانشگاه تهران برگزار می گردد، تا به حال سازمان و گروههای متعددی طی بیانیه های جداگانه آمادگی خود را برای شرکت در این مراسم بزرگداشت اعلام نموده اند که از جمله این گروهها، جاما، نهضت آزادی ایران، حزب ملت ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، انجمن تعاون هنر مردمی ایران، جمعیت ملی استادان دانشگاههای ایران برای شرکت در این مراسم اعلام آمادگی نموده اند.» ( همان منبع، ص ۴۴۲)

۶۵ - به عنوان مثال در بخشی از آن سخنرانی چنین گفته شده بود: « ... مصدق به یاری مردم این سرزمین موفق شد پنجه در پنجه بزرگترین امپراطوریهای زمان در افکند. و به قول آن نویسنده بیگانه در عظمت آن همان بس که با آنکه تنها کسی است که نفت را ملی کرد و پنجه در پنجه کارتهای جهانی افکند، آنقدر شأن و مرتبت جهانی پیدا کرد و چنان در افکار دلهای مردم جهان زنده شد که کارتهای برای اولین بار این مخالف پیگیر خود را نتوانستند از میان بردارند و او در بستر مرد. اکنون که فی الجمله به کوتاهی، دید او را از آزادی و استقلال و ایرانیت و اسلامیت دانستیم، لازم است در باره اخلاق سیاسی مصدق نیز چند کلمه ای بگوییم. در جهانی که هستیم دو نوع دید از رهبری وجود دارد. یک رهبری بر این باور است که خود می باید به جای یک ملت تصمیم بگیرد. خود می باید سرنوشت مردم را هر طور خواست تعیین کند. این رهبری رهبری رهبریهای دیکتاتور در گذشته و حال تاریخ بشر هستند. مصدق از اینگونه نبود، در نظر او رهبری خدمتگزار مردم است. اجرای خواست و اراده مردم است. این است که چندین نوبت درمجلس شورای آن روز گفت: « من نوکر ملت هستم.» برای او نوکری ملت فخر بود. به این اعتبار که او خود را مجری اراده مردم می دانست و با این نوع رهبری که خود را قیم مردم بداند و هر کار خواست بکند و مردم امکان نداشته باشند، هیچ اظهار نظری در هیچ زمینه ای داشته باشد، مخالف بود.» ( همان منبع، ص ۵۰۹)

۶۶ - در صفحات ۴۹۱-۴۸۸ کتاب "عائله ۱۴ اسفند" یعنی سندی از انتشارات رژیم جمهوری اسلامی، در باره نقش کمیته ها و پاسداران در روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، چنین می نویسد: « گروه عظیمی از حزب الله از صبح روز چهارده اسفند در دانشگاه فعالانه حضور داشتند. دسته ای که از همه فعالتر بودند به سردستگی حاجی ع . ع [ نام واقعی این دسته از چماقداران به سردستگی این عنصر چماقدار با دو حرف اول نام و نام خانوادگی او قید شده است. اغلب از همین موجودات که عضو کمیته های انقلاب اسلامی بودند، تبدیل به نیروهای انتظامی کشور شدند. و یورش ضد انسانی اخیر به کوی دانشگاه تهران نمونه عملکردیست بعد از ۱۹ سال از آن زمان که این دستگاه به اصطلاح انتظامی در آن نیز نقش داشت] حتی تا پاسی از شب نیز در صحن و اطراف دانشگاه به فعالیت مشغول بودند. صرف نظر از این عده، مأمورین کمیته ها به خصوص از کمیته منطقه ۱۱، کمیته ولی عصر، کمیته مستقر در خیابان انقلاب جنب دانشگاه و چند کمیته دیگر در سطح دانشگاه، آن روز علیه بنی صدر فعالانه در تکاپو بودند و تعدادی از پاسداران نیز که در آن روز در دانشگاه کلاس داشتند به این جمع پیوستند. حتی جهت یاری به پاسداران، یک مینی بوس پاسدار نیز از کمیته قزوین اعزام گردیده بود و علاوه بر اینها گروهی از مأمورین سویل شهربانی وابسته به امور اجتماعی و اداره ارشاد و بازرسی عملاً جانب حزب الله را داشتند. و همین پاسداران بودند که در قطع سیمهای بلند گوها شرکت داشتند و در سطح دانشگاه در میان آن همه جمعیت، مراسم نماز جماعت بپا داشتند. آنان شعار می دادند: حزب فقط حزب الله رهبر فقط روح الله. مرگ بر لیبرال...»

شرکت حزب الله و پاسداران بر علیه بنی صدر در مراسم دانشگاه امری طبیعی بود. پاسداران حتی به دعوت دفتر بنی صدر نیز در شرکت در جلسات حفاظتی پاسخ نداده بودند... سپاه بدون هیچگونه واهمه و ملاحظاتی مانند کوهی در مقابل بنی صدر می ایستد... اگر چهاردهم اسفند بدون حضور نهادهای انقلاب و پرخاش آنان، اگر بدون نعره های حزب الله سر انجام می یافت اگر بیست و پنجم خرداد ۱۳۶۰ بدون یورش فدائیان انقلاب سپری می شد و اگر و اگر... مسلماً اکنون در این اوج از گذرگاه انقلاب گام بر نمی داشتیم.»

یک هفته بعد از حادثه دانشگاه، نامه ای توسط رئیس جمهور خطاب به دادستان کل به شرح زیر نوشته شد:

بسمه تعالی

دادستان کل محترم

مطالبی که به اینجانب رسیده دلالت بر بی طرفی در رسیدگی ندارند. ناگزیر مطالب زیر را یاد آور می شوم:

۱- انشاء الله از یاد نبرده اید که با هم به دانشگاه رفتیم و از مردم خواستیم که گروه های سیاسی را از دانشگاه برانند و در حضور جمع شما، به مردم گفتم گوش به زنگ باشند که هرزمان لازم شد و رئیس جمهوری از شما مردم خواست، حاضر شوید.

۲- فرماندهی کل نیروهای مسلح با این جانب است. موافق متون قانونی موجود نیروهای مسلح باید از فرماندهی کل قوا تبعیت داشته باشند و مسئولیت امنیت داخلی و خارجی با او است.

۳- در دو متن، امام، این نیروهای مسلح را از نظامی و انتظامی تحت فرماندهی رئیس جمهوری گذارده اند و مسئولیت امنیت را هم در عهده وی قرار داده اند. و در متن دیگری اطاعت از وی را واجب شرعی دانسته اند.

۴- استقرار امنیت با استفاده از مردم، علاوه بر این که کم ضررترین آنهاست، از وظائف مسئول استقرار امنیت نیز هست؛ چرا که او در هیچ حال نباید بگذارد امور از کنترل خارج بشوند و وضعی پیش بیاید که مهار کردنش غیر ممکن باشد.

با توجه به مراتب روشن و بدیهی فوق:

۵- به این جانب اطلاع می دهند که بازپرس ها نیستند که بازپرسی می کنند، دیگرانند. این دیگران چه کسانی هستند؟ مگر کاری با این اهمیت را می توان در عهده کسانی گذاشت که به عنوان « کارآموز» در این کار وارد شده اند؟

۶- می گویند تنها اشخاص معینی را برای شهادت راه می دهند. و بالاخره، این مسأله بدیهی مثل این که باید دور امور زیر بچرخد:

الف. سازمان چماقداران و نحوه نفوذ آنها در نهادها و ارتباطشان با احزاب سیاسی.

ب. چرا و چگونه دو سال گذشته با وجودی که بارها به اجتماعات حمله کرده اند و با وجودی که به محلهای بسیار حمله کرده اند، حتی یک بار تنبیه نشده اند؟ سوابق امر در کجا هستند؟ آیا در این رسیدگی مورد توجه قرار می گیرند یا نه؟

ج. در روز چهارده اسفند چرا همه نیروهای انتظامی برای حفظ نظم نیامده اند؟ چرا با وجود دعوت از سوی دفتر ریاست جمهوری، در جلسه برای اتخاذ تدابیر حاضر نشده اند؟

د. آیا وزارت کشور و دستگاه های انتظامی از پیش از آنچه واقع خواهد شد، آگاه بوده اند یا خیر؟ و اگر آگاه بوده اند چرا پیش گیری نکرده اند؟ و اگر آگاه نبوده اند چطور آقای میر سلیم تلفن کرد و گفت بعد از ظهر دو دسته خواهند آمد و وقتی ساعت دو و نیم بعد از ظهر به آقای مهدوی کنی گفته شد می خواهند بلوا ایجاد کنند و در قسمت تدارکات کمیته تهران سازماندهی برای این کار می شود چه اقدامی کردند؟ شب هنگام ایشان می گفتند این خبر صحیح نبوده است اما واقعه انجام گرفت. اگر چماقداران در آنجا سازمان نیافته اند، در جای دیگری سازمان یافته اند؛ و آن جا کجاست.

هـ. چطور است که در نمازهای جمعه افراد مسلح حاضر می شوند و در این اجتماع به تعداد بسیار کم افراد شهربانی بدون هرگونه تجهیزاتی بوده اند.

و. گزارشهای شهربانی و نیروهای دیگر که در محل بوده اند داده شده اند یا خیر؟ رسیدگی به این گزارشها می شود یا نه؟

ز. افرادی نظیر آقای رشیدیان در تلویزیون صحبت کرده اند مورد سؤال قرار می گیرند یا خیر؟ صحت حرفهایشان ارزیابی می شود یا نه؟

ح. و....

آقای دادستان محترم

می خواهم به شما اطمینان بدهم که این جانب تا همه جا آمده ام. تاریخ ایران عمل امروز دستگاه قضایی را ضبط خواهد کرد. به هوش باشید که این طور ضبط نکند که جریانی را به وجود آوردند که چماقداران حاکم و رئیس جمهور و اجتماع مردم را محکوم کردند و آخرین ضربه را به جمهوری اسلامی زدند.

هیچ کس نمی‌پذیرد که گروهها چنین و چنان کردند. چرا که اگر چماقداران نمی‌آمدند هیچ کس هیچ کار نمی‌کرد.

هیچ کس هم نمی‌پذیرد که رئیس جمهور فرمانده کل قوا مسئول امنیت کشور باید دست روی دست می‌گذاشت و ابتکار عمل را به چماقداران وا می‌گذاشت.

در این عنوان ها فخری نیست اگر قرار به صرف نظر کردن از آن باشد بهتر است در این فرصت بشود تا مردم ایران بدانند درد اصلی شان چیست و تاریخ نیز نقش هر کس را در جریان امور نشان بدهد.

ابوالحسن بنی صدر امضاء - ۵۹/۱۲/۲۰

نقل از کتاب "غائله چهارده اسفند ۱۳۵۹"، ص ۵۳۱ - ۵۲۹

۶۷ - "روحانی و دانشگاهی" انقلاب اسلامی، شماره ۷۷، شنبه ۲ مهر ۱۳۵۸

در همین ایام در روزنامه انقلاب اسلامی در باره خطر انحصار گرایی روحانیت در تمام سطوح کشور هشدار داده می شود. البته مسایل مطروحه در آن جا از زاویه نقد صریح عملکرد روحانیت در حکومت عنوان نمی شود ولی تلویحاً این ویژگی را باز تاب می دهد. نگاهی به نکات مطروحه در آن، نشانه ایست از ابعاد عطش قدرت سیاسی و تمامیت گرایی روحانیت که در طول ۵-۶ ماه پس از انقلاب ( تا مقطع دو ماه آخر دولت موقت مهندس بازرگان) به این ترتیب در جامعه وجود داشته است:

« - مخالف آزادیهای بیان و قلم و اجتماعات و احزاب کیست؟ روحانیت

- مخالف با روشنفکران و تحمیل کننده سکوت و خفقان به آنها کیست؟ روحانیت

- ایجاد کننده حقوق ویژه برای خود ( نمونه آن دادگاههای ویژه روحانیت و...) کیست؟ روحانیت

- مسئول بوجود آمدن مراکز متعدد و تصمیم گیری و هرج و مرج در اداره امور کشور کیست؟ روحانیت

- مسئول ایجاد نا امنی و از بین رفتن هرگونه امنیت قضایی در جان و مال و شرف کیست؟ روحانیت

- مسئول دادگاههایی که احکام فوری صادر می کند و بدون آنکه مجالی برای دادخواهی بگذارد، اجرا می کند کیست؟ روحانیت

- مسئول ایجاد بنیاد مستضعفان که خود یک دولتی شده است با قوای اجرایی و با اداره بد... کیست؟ روحانیت

- کمیته ها و سپاه پاسداران انقلاب در دست کیست؟ و بنیاد مستضعفان و این قوا برای چیست؟ در دست روحانیت و برای استقرار حکومت انحصاری و استبدادی روحانیت

- مسئول بلاتکلیفی از هر لحاظ و بخصوص از لحاظ اقتصادی که نتیجه اش هرج و مرج اقتصادی و کاهش تولید و افزایش قیمت هاست کیست؟ روحانیت

- مسئول فرار مغزها و سرمایه ها از کشور کیست؟ روحانیت با کارهای بالا

- مانع کار دولت در اداره کشور از راه مداخله بی رویه کیست؟ روحانیان و ...

سیزده مورد بالا عناوین اصلی تبلیغاتی هستند که پیش از انقلاب و در دوران انقلاب و بخصوص در دوماه اخیر سخت اوج گرفته اند. ما نمی‌گوییم هر چه هست تبلیغات دشمن است و هیچ اشتباه و غلط کاری در زمینه های بالا صورت نگرفته است، اما می‌پرسیم با تضعیف روحانیت چه جناحی تقویت می شود و آیا آن جناح از هر عیب و نقصی مبرا است؟

آیا در زیر این کاسه تبلیغات شدید، نیم کاسه بی نیست؟ آیا نباید احتمال بدهیم که مقدمات ایجاد رژیم می فراهم می شود که دیگر روحانیت را بمثابه رهبری کننده مقاومت در برابر خود نداشته باشد؟ اگر این احتمال وجود دارد، روحانیون و همه انقلابیان نباید بر مراقبت های خود صد چندان بیفزایند و غلط کاریها در زمینه آنها را قطعاً از بین ببرند؟ هشدار که مسئله سرنوشت انقلاب اسلامی و کشور در میان است. تضعیف شدید روحانیت چه با غلط کاریها و چه با بزرگ کردن آنها و میدان دادن به تبلیغات دشمن بسود انقلاب تمام نمی شود. بسود دستگاهی تمام می شود که پیش از انقلاب در رابطه با سلطه خارجی بوجود آمده است و در کمین است تا با به دست آوردن فرصت به طور قطع خود را مستقر سازد...»

( روزنامه انقلاب اسلامی، شماره ۷۸۵، ۱۵ مهر ۱۳۵۸).

جناب حجت الاسلام آقای حاج شیخ محمد رضا مهدوی کنی دامت افاضاته

جنابعالی را به نمایندگی خویش تعیین نمودم تا با نماینده ای که جناب آقای بنی صدر و نماینده دیگری که جناب حجت الاسلام آقای بهشتی و جناب حجت الاسلام آقای هاشمی رفسنجانی و جناب آقای رجایی تعیین می نمایند، موارد تخلفات از حقوق قانونی هر یک رسیدگی بنمایند و نیز در زمان جنگ که زمانی استثنایی است به اقوال و اعمال هرکس که موجب اختلاف و تشنج درکشور می شود رسیدگی بنمایند و نیز در همین زمینه، مطبوعات و رسانه های گروهی را مورد بررسی قرار دهید تا هر کس و هر چه به حسب رأی اکثریت متخلف و تخلف به شمار آمد، در مرتبه اول به آنان تذکر دهید تا در اصلاح خود بکوشند و در مرحله بعد به وسیله رسانه های گروهی به مردم شریف کشور معرفی و در تمام موارد فوق به دادستان کل کشور گزارش دهید و دادستان کل کشور شرعاً موظف است تا با بیطرفی کامل، پس از طی کردن مراحل قانونی، موافق موازین شرعی و قانونی با آنان عمل نماید. انتظار می رود که آنچه را به عهده آقایان گذاشته شده است که یک تکلیف شرعی است، قاطعانه و بدون غمض عین عمل نمایند. لازم به تذکر است که برای اتحاد بیشتر بین نمایندگان، هیچ کدام از سه نماینده در خارج از جلسه، حق بازگو کردن نظر خود و اظهار مخالفت با رأی اکثریت را که موجب تضعیف هیأت گردد، نداشته و در صورت تخلف که موجب جنجال است، دادستان کل کشور با خود نماینده متخلف چون سایرین عمل خواهد نمود. لازم است نمایندگان و افرادی که آنان را تعیین می نمایند و همه نویسندگان و گویندگان برای حل معضلات جامعه، دست در دست یکدیگر دهند و در حدود قانونی و وظائف خویش برای پیشبرد مقاصد عالی اسلام تلاش نمایند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

روح الله الموسوی الخمینی

### یادداشت آقای بنی صدر:

« هیأت سه نفری پیشنهاد مرحوم بازرگان بود. بسیار بودند که میگفتند چرا اینجانب آن را پذیرفتم. اما از این جهت که قدرت احکام خود را نیز نقض می کند، هیأت تجربه گویایی شد. طرفه اینکه، با وجود این هیأت، بنا بر "عبور از بحران"، آقای بهشتی ۷ روزنامه را بنام دادگاه انقلاب توقیف کرد. یعنی حکم آقای خمینی را زیر پا گذاشت. اما بجای او و رفقاییش، آقای خمینی بود که با آنها برضد بنی صدر عمل کرد! »

۶۹ - در کتاب "عبور از بحران" در باره سانسور سخنانی حسین خمینی در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ در مشهد چنین یادداشت شد: « ساعت هفت صبح جلسه هیأت رئیسه [مجلس] داشتیم. در آن جلسه، سخنرانی پرویز حسین آقا خمینی در مشهد مطرح شد و اینکه به همه مطبوعات اطلاع داده شده که حرفهای او را ننویسند. » (هاشمی رفسنجانی، "عبور از بحران"، یادداشت روز یکشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۰، ص ۹۵)

همچنین سه روز پس از دستور آقای خمینی به رئیس مجلس در خصوص برکناری رئیس جمهور و اجرای آن از طریق مجلس، در کتاب "عبور از بحران" و در یادداشت روز ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ چنین آمده است: « بعد از مدتی حسین آقا خمینی را ملاقات کردیم. بی روحیه بود. » (هاشمی رفسنجانی، "عبور از بحران"، ص ۱۶۰)

۷۰ - هاشمی رفسنجانی، "عبور از بحران"، یادداشت روز ۱۴ خرداد ۱۳۶۰، ص ۱۳۷

۷۱ - هاشمی رفسنجانی در کتاب "عبور از بحران" در یادداشت روز ۶ خرداد ۱۳۶۰ خود، در باره سخنرانی آن روز آقای خمینی چنین نوشت: « امام سخنرانی تاریخی مهمی کردند. آن چنان مهم که اهل نظر گفتند، انقلاب جدیدی است. نسبت به مخالفان خط امام آن چنان کوبنده بود که عده ای باور نمی کردند، پخش می شود. لیبرالها و مخصوصاً بنی صدر و نهضت آزادی را خوار و ضعیف کردند. به آنها فضول و غلط کردی گفتند و تصمیمات مجلس را غیر قابل خدشه معرفی کردند. روحانیت و خط امام و پاسداران را خیلی صریح تقویت کردند. خدا حفظشان کند. »

قبل از شروع ملاقات ما [با آقای خمینی]، اعضای شورای عالی قضایی در خدمت امام بودند و به جز آقای ربانی شیرازی، احمد آقا هم بود. من هم در قسمتی از جلسه شان رسیدم، بحث بر سر موضوع ما با مخالفان و لیبرالها بود، مطالب خوبی گفته شد و تصمیمات خوبی گرفته شد. قرار شد هیأت سه نفری [هیئت حل اختلاف یعنی آقایان محمد رضا مهدوی کنی، محمد یزدی، شهاب الدین اشراقی] صریحاً تخلفاتشان را بگویند. دادگاهها هم قویاً عمل کنند و حتی در مورد تعطیل روزنامه های ضد انقلاب...» (کتاب "عبور از بحران"، ص ۱۳۰-۱۲۹)

از مضمون این یادداشت، استنباط می شود که مدتی قبل از مقطع ۶ خرداد ۱۳۶۰، کوشش داشتند که بر کناری رئیس جمهور را از طریق تصمیمات هیئت سه نفره حل اختلاف و با ارجاع آن به دادگاه، ظاهراً شکل قانونی بدهند ولی بعد، به دنبال پیاده کردن این خط نرفتند. و بدین ترتیب، تصمیم آقای خمینی را از طریق مجلس شورای اسلامی دنبال کردند.

نکته دیگری که از یادداشت روز ۴ خرداد ۱۳۶۰ آقای هاشمی رفسنجانی بدست می‌آید، این است که قبل از سخنرانی ۶ خرداد ۱۳۶۰ آقای خمینی، تصمیم به برکناری رئیس جمهور از طرف آقای خمینی گرفته شده بود چون آقای رفسنجانی در ۴ خرداد ۱۳۶۰ در سخنرانی خود به نحوی این موضع را بازتاب بیرونی داده است: «شب، در جلسه وعاظ تهران، در مسجد شهید مطهری، شرکت کردم. حدود پنجاه نفر بودند. جلسه خوبی بود. درباره اهمیت انقلاب اسلامی و اینکه برای اولین بار، حکومت اسلامی شیعی، بر اساس ولایت فقیه و احکام اسلامی و حاکمیت فقه اسلام به وجود آمده و ریشه اختلافات ما و لیبرالها همینجا است که آنها فقه ما و ولایت فقیه را قبول ندارند و پس از تدوین قانون اساسی درگیریهایی جدی شروع شد، نمونه‌هایی از اظهارات بنی‌صدر و بازرگان و دیگران را نقل کردم. حتی در زمان مجلس خبرگان نیز اختلاف آنچنان وجود نداشت، اما به محض اینکه اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان به تصویب رسید، سر ناسازگاری با روحانیت آغاز شد. آنها گمان می‌کردند که روحانیون همانند دوران گذشته، پس از اینکه انقلاب به پیروزی رسید، دنبال کار خودشان می‌روند و دیگر نقشی در سیاست نخواهند داشت.»

شام در همان مجلس صرف شد و دیروقت به خانه آمدم. تلویزیون مناظره آقایان بهشتی، پیمان، کیانوری و امهدی فتاح پورا را پخش می‌کرد. تا ساعت یک و ربع بامداد بیدار ماندم.»

(هاشمی رفسنجانی، "عبور از بحران"، ص ۷-۱۲۶)

گفتنی است، برگزاری چنین جلسه مناظره آنهم در آن مقطع زمانی چیزی جز یک بازی سیاسی و صحنه سازی سران حزب جمهوری اسلامی نبود. ظاهراً می‌خواستند به مردم نشان بدهند که تا چه اندازه آنها ظرفیت و انعطاف نسبت به مخالفان عقیدتی و فکری خود دارند و گویا به بحث آزاد حتی با کمونیستها هم اعتقاد دارند. اما زندگی نشان داد که رژیم جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم توتالیتردینی حتی نزدیک ترین یاران دینی خود را مانند نیروهای ملی - مذهبی که نقش تعیین کننده و اساسی در به پیروزی رساندن روحانیت در انقلاب سال ۱۳۵۷ و تثبیت آنان در ماههای پس از انقلاب داشتند را نمی‌توانست تحمل کند. تجربه سالهای پس از انقلاب نشان داده است که آقای خمینی و یاران همفکر او در هر دوره برای سرکوب و یا حذف یک جریان فکری سیاسی در جامعه، توانستند با کشاندن یک یا چند جریان سیاسی مذهبی و غیر مذهبی به دنبال خود، از وجود آنها سوء استفاده و بهره برداری کنند. آنان این تاکتیک را تا حذف و سرکوب کامل همه جریانهای فکری و سیاسی دگراندیش به کار برده اند.

۱۰ روز پس از آن نمایش برنامه تلویزیونی - مورد یادداشت آقای رفسنجانی - در ۱۷ خرداد ۱۳۶۰، روزنامه "نامه مردم" ارگان حزب توده ایران را در رابطه با طرح توقیف مطبوعات غیر دولتی، توقیف کردند و علت آن را چنین اعلام نمودند: این حزب در حال توطئه علیه جمهوری اسلامی و مبانی مقدس اسلام می‌باشد. (اطلاعیه دادستان انقلاب جمهوری اسلامی. اسدالله لاجوردی، ۱۷ خرداد ۱۳۶۰) البته کسانی در آن زمان می‌گفتند: درست این بود که نمایندگان آن حزب و سازمان در آن جلسات مناظره شرکت نمی‌کردند زیرا سران رژیم جمهوری اسلامی اعتقادی به پلورالیسم سیاسی ندارند. بنابراین، تشکیل اینگونه نمایشات از سوی رژیم نتیجه‌ای بجز ایجاد توهم بیشتر، لاقبل در میان اعضای این حزب و سازمان ندارد. آقای بهشتی "رئیس قوه قضاییه" و دبیر اول حزب جمهوری اسلامی که طراح و کارگردان تشکیل اینگونه جلسات مناظره بود و خود وی نیز در آن شرکت کرد، در کتاب "عبور از بحران" (صفحه ۱۴۰ یادداشت روز ۱۷ خرداد ۶۰) نوشته شده که آقای بهشتی تصویب کننده و موافق تعطیل مطبوعات و از جمله روزنامه "نامه مردم" در همان روز بوده است؟!!

در رابطه با شرکت آن دو سازمان در بحث آزاد "درباره آزادی، هرج و مرج، زورمداری و مسایل فلسفی" با کسانی مانند آیت الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی و آیت الله مصباح یزدی - کسی که پس از گذشت بیست سال از انقلاب، یکی از نظریه پردازان خشونت است - مورد انتقاد طیفی از اعضای آن حزب و سازمان و نیز بعضی نیروهای سیاسی دیگر قرار گرفتند.

از سوی آقای کیانوری دبیر اول حزب توده ایران درباره تصمیم به مشارکت در آن مناظره چنین استدلال می‌شد: «این تجربه "بحث آزاد" نشان داد که علیرغم گرایش‌های انحصارطلبانه و تنگ نظران و عدم تحمل عقاید دیگران، این گرایش واقع بینانه که می‌توان بادیگر نیروها نشست، عقاید آنها را شنید و مردم را در پذیرش بهترین و صحیح ترین استدلالات و نظریات مخیر گذارد، به رشد قابل توجهی دست یافته است... ما که به مفید بودن "بحث آزاد" اعتقاد صادقانه داریم، همچنان امیدواریم که احزاب، سازمانها و گروههایی که برای شرکت در بحث آزاد دعوت شده بودند ولی در این بحث شرکت نکردند در تصمیم خود مبتنی بر عدم شرکت در "بحث آزاد" تجدید نظر کنند... آنها که می‌خواستند خود را مدافع و پرچمدار بحث آزاد وانمود کنند، وقتی این پرچم کاذب را از دست می‌دهند و چاره ای جز فرار از بحث آزاد نمی‌یابند، طبیعی است که از شرکت حزب توده ایران که همواره و در همه جا مشتاقانه از هرگونه برخورد آزادانه عقاید استقبال کرده است، ناخشنود باشند و به آن بتازند.» (روزنامه "نامه مردم"، شماره ۵۱۹، ۳ خرداد ۱۳۶۰)

واقعیت این است، برگزاری این جلسات در آن روزها تحت عنوان مناظره و جلسات "بحث آزاد" و یا به زعم توجیه فوق «گرایش واقع بینانه در میان حاکمان که می‌توان با دیگر نیروها نشست و عقاید آنها را شنید و...» چیزی جز نمایش "بحث آزاد" نبود و درماهیت امر، توهم زا بود: از یکسو نماینده حزبی را برای "بحث آزاد" دعوت کردند و درست در همان ایام تصویب کردند که نشریه آن را توقیف کنند؟! آنهم به اتهام توطئه علیه مبانی مقدس اسلام. به هر حال، در آن مقطع، هنوز نوبت به حزب توده ایران نرسیده بود که حذف شود و حدود ۱۸ ماه بعد، شامل این حزب هم شد. به باور من، نه آقای بهشتی به آزادی و "بحث آزاد" اعتقادی داشت و نه آقای کیانوری و بیش از همه، هر دوی آنها خوب می

دانستند که دارند نمایش "بحث آزاد" را بازی می‌کنند. برای صحت این ادعا، کافیسیت، شیوه برخورد و عملکردهایشان را در درون حزب هایشان مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم. تفکر استبدادی و عطش قدرت طلبی یکی به نام "اسلام" و دیگری به نام "سوسیالیسم" که در ماهیت امر، آن دو تعبیر و هر یک به نوبه خود ضد آزادی و ضد مردم سالاری بود. تجربه زندگی، این واقعیت را نشان داده است.

۷۲- برخی داده ها نشان می دهد که آقای خمینی برای برقراری تماس پنهان با دولت آمریکا، از طریق یکی از خویشاوندان خود عمل کرده است **یادداشت آقای بنی صدر: / آقای صادق طباطبایی برای گفتگو با حکومت کارتر و آقای رضا پسندیده برای گفتگو با گروه ریگان - بوش /** تاریخ برقراری این تماس مدتی قبل از حمله سرتاسری عراق به خاک ایران و شروع جنگ بود. زبیک برژینسکی مشاور امنیتی کارتر رئیس جمهور آمریکا در این باره می‌نویسد: «... پس از مذاکراتی که بین مقامات دولت آلمان و یکی از نزدیکان خمینی صورت گرفت، رئیس جمهور [کارتر] وارن کریستوفر [معاون وزارت خارجه] را برای مذاکره به آلمان فرستاد...» نگاه کنید به:

Berzezinski, Zbigniew Kazimierz, "Power and Principle" (Memoirs of the national adviser, 1977 - 1981), New York: Farar, Straus, Giroux Press, 1983, P. 504-6

برژینسکی تشکیل جلسه ای با حضور رئیس جمهور آمریکا، ماندیل معاون رئیس جمهور، ماسکی وزیر امور خارجه و کریستوفر معاون وزارت خارجه و خودش که درباره دریافت این خبر و سپس تصمیم برای اعزام کریستوفر به آلمان گرفته شده بود، روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۱ شهریور ۱۳۵۹) ذکر کرده است.

هامیلتون جردن رئیس اداری کاخ سفید و مشاور کارتر در یادداشت روزانه خود به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۲ شهریور ۱۳۵۹) در این باره می نویسد: «کارتر گفت، یکی از نزدیکان خمینی با حکومت آلمان غربی تماس گرفته است. او خواسته است ملاقات محرمانه ای با یکی از نمایندگان حکومت آمریکا بکند... خواستم که [فرستاده خمینی] برگه ای نشان بدهد که بیانگر اصالت فرستاده باشد. آلمانها آمدند و گفتند، امروز خمینی اظهاراتی خواهد کرد که در اساس، قابل قبول هستند. عین حرفها و چهار شرط را که خمینی اظهار خواهد کرد گفتند. البته، وی حملات معمولی خود را به آمریکا و من [کارتر] خواهد کرد. اما در وسط حرفها، این چهار شرط را اظهار خواهد نمود. رئیس جمهور لبخندی زد و گفت: امروز صبح با ماسکی وزیر خارجه و کریستوفر در این باره گفتگو کردم و احتمال دارد کریستوفر برای ملاقات محرمانه با خویشاوند خمینی [به آلمان] برود.» نگاه کنید به: هامیلتون جردن، همان منبع، ص ۳۴۱

هامیلتون جردن در یادداشت روزانه خود مورخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۸ شهریور ۱۳۵۹) به جریان مسافرت کریستوفر و دیدار او با فرستاده خمینی اشاره دارد: «کریستوفر از دیدار با ایرانی بازگشته بود. من او را در پارکینگ دیدم. آمده بود به رئیس جمهور گزارش دهد... من مایل بودم، همه حرفهای او را بشنوم. اما شتاب داشت که کارتر را ببیند. کریستوفر گفت، طرف ایرانی او دو سه روز آیسند به ایران باز می‌گردد تا کار آزاد کردن گروگانها را پی‌بگیرد.» (هامیلتون جردن، همان منبع، ص ۳۴۴-۵)

هامیلتون جردن در یادداشت روز شنبه و یکشنبه یکم و دوم نوامبر ۱۹۸۰ (۱۱ و ۱۲ آبان ۱۳۵۹) خود می‌نویسد:

«به رختخواب رفته بودم. ساعت ۳ و ۴۵ دقیقه صبح بود که کریستوفر زنگ زد که مجلس [شورای اسلامی] همان چهار شرط را تصویب کرد...» (هامیلتون جردن، همان منبع، ص ۳۶۲-۳۶۱)

گفتنی است، مجلس شورای اسلامی در ۱۱ آبان ۱۳۵۹ طرح پیشنهادی ۴ ماده‌ای مورد بحث را با اکثریت آراء تصویب کرد. در سند دولتی ایران در این باره چنین آمده است:

«چون مسئولیت گروگانها [از طرف آقای خمینی] به عهده مجلس شورای اسلامی نهاده شده بود... در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۵۹ سر انجام پس از نزدیک به یکسال که از گروگان گیری می گذشت مجلس در یک جلسه علنی و پر سرو صدا طرح پیشنهادی ۴ ماده ای کمیسیون ویژه رسیدگی به مسئله گروگانها را با اکثریت آراء تصویب کرد و بدین ترتیب در صورت قبول این شرایط توسط آمریکا، گروگانها آزاد می شدند. شرایط پیشنهاد کمیسیون ویژه مجلس [بخوانید همان پیشنهاد مربوط به گفتگو و مذاکرات پنهانی فرستاده ویژه آقای خمینی با وارن کریستوفر معاون وزارت خارجه آمریکا در آلمان] که به تصویب نمایندگان مجلس رسید و توسط حجت الاسلام موسوی خوئینی ها در جلسه علنی مجلس قرائت شد...» (کتاب غائله چهاردهم اسفند، پدیدآورنده و ناشر، دادگستری جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۶۴، ص ۵-۲۷۴)

وقتی این مستندات را در کنار هم قرار می دهیم، بنوبه خود برخی واقعیت های سیاسی در شناخت ماهیت و نیز شعارهای به اصطلاح ضد امپریالیستی و ضد آمریکایی آقای خمینی روشن تر می شود.

آقای خمینی در فروردین ۱۳۵۹ حل مسئله گروگانها را به مجلس شورای اسلامی واگذار نمود و این موضوع را هم اعلام کرد. و همچنین آقای خمینی پیش از آن نیز طی پیامی تاکید کرده بود «اعضای شورای انقلاب اسلامی بهیچ وجه نباید با نمایندگان ویژه کارتر ملاقات نمایند و هیچیک از مقامات مسئول حق ملاقات با آنان را ندارند.» (مورخ ۱۷ آبان ۱۳۵۸). علی رغم اعلان رسمی این تصمیم و در شرایطی که در کشور، رئیس جمهور، دولت و مجلس وجود دارد، با نقض آشکار قانون اساسی، شخصاً اقدام به برقراری تماس پنهانی و مذاکره با دولت آمریکا می‌کند. به نظر می‌رسد، او با ایجاد این تماس و کانال ارتباطی - و با این انگیزه و نگرانی که مبدا شخص دیگری در این ارتباطات در نزد دولت

آمریکا محور تصور شود - می‌خواست به دولت آمریکا هشدار دهد که در رابطه و مناسبات سیاسی ایران با آمریکا، محور تنها خود اوست. در عین حال، شعارهای ضد آمریکایی او هم فقط مصرف داخلی دارد و آن را جدی تلقی نکنند. چون در آن پیغام و به هنگام مذاکره تاکید شده بود که در میان صحبت برای آن ۴ شرط، آقای خمینی در صحبت هایش برای مردم، فحشی هم به آمریکا و کارتر خواهد داد. در عرصه سیاست داخلی، با واگذاری ظاهری حل مسئله گروگان ها به مجلس، عملاً این گونه نشان داده می شد، گویا آقای خمینی نه در عمل گروگان گیری مداخله ای داشته و نه در حل مسئله گروگان گیری. گردانندگان دولت و مجلس شورای اسلامی نیز این گونه نمایش دادند که گویا پس از پیشنهاد طرح ۴ ماده ای مصوبه مجلس شورای اسلامی بود که آمریکا بعداً آن را پذیرفته است و لذا، آزادی گروگانها عملی شد؟! در حالیکه داده های یاد شده نشان می دهد که این امر در تماس و مذاکرات پشت پرده آقای خمینی با دولت آمریکا، قبلاً توافق شده بود. این شیوه از نمونه هایست از شگردهای سیاسی آقای خمینی در سالهای پس از انقلاب که از طریق صحنه سازیهای روحانیون نزدیک به او، واقعیت های درست از دید مردم کتمان نگاهداشته می شد. و همچنین، ماهیت واقعی خود آقای خمینی در پوشش شعارهای فریبنده برای اکثریت بزرگ مردم قابل شناخت نبود. مردمی که حدود ربع قرن در شرایط جامعه بسته و فاقد آموزش و تجربه سیاسی بسر برده بودند، دور از انتظار نبود که در شناختشان دچار خطای بزرگ تاریخی بشوند.

روز بعد از به اصطلاح تصویب ۴ ماده توسط مجلس شورای اسلامی، کسانی که خود را دانشجویان پیرو خط امام نامگذاری کرده بودند به دیدار آقای خمینی رفتند و گفتند که آماده‌اند گروگانهای آمریکایی را تحویل دولت جمهوری اسلامی بدهند؟! این هم نمونه دیگری از بازیهای سیاسی پشت پرده در داخل، زیرا این دانشجویان قبلاً ادعای مستقل بودن می‌کردند؟!

شایان ذکر است، گاری سیک مسئول بخش ایران در شورای امنیت ملی آمریکا و نویسنده کتاب "شگفتی اکتبر" (October surprise) در باره چگونگی تماس گیری خویشاوند خمینی و با ذکر نام او، چنین توضیح می دهد: «صادق طباطبایی برادر همسر احمد خمینی که تحصیل کرده غرب و فارغ التحصیل رشته بیوشیمی از دانشگاه کارلسروهه آلمان بود، بعد از انقلاب تماس و مناسبات خوبی با مقامات بلند پایه آلمان از جمله با هانس دیتربیش گنشر [وزیر امور خارجه آلمان] داشت.

او کسی است، که در سالهای ۱۹۸۰ در معامله محرمانه اسلحه بین آمریکا و ایران و به عنوان چهره ای بدنام، فعالیت داشت. او حتی یک بار در سفر خود به آلمان در سال ۱۹۸۳، با سوء استفاده از موقعیت دیپلماتیک ایران، ۳۰۷۵ پوند تریاک به آلمان قاچاق کرده بود. او در دادگاه دوسلدورف به سه سال زندان محکوم شد. اما، با وساطت وزیر خارجه آلمان و با ادعای داشتن مصونیت سیاسی، از زندانی شدن گریخت ولی ورود بعدی او به آلمان با محدودیت اعلام شد.

صادق طباطبایی در روز ۹ سپتامبر ۱۹۸۰ (۱۹ شهریور ۱۳۵۹) و یک روز قبل از معرفی دولت و کابینه به مجلس [شورای اسلامی] با گرهارد ریتسل سفیر آلمان در ایران ملاقات کرد. او در این ملاقات اظهار داشت که حامل پیام مهمی برای دولت آمریکا می باشد. او به سفیر گفت، بر قراری این تماس با نظر و تصویب خمینی است و بجز او، احمد خمینی و رفسنجانی، شخص دیگری از آن اطلاع ندارد، لذا فقط این گروه کوچک از این راز واقف هستند.

طباطبایی در آن گفتگو اظهار داشت، گروگانها قبل از ۴ نوامبر [۱۹۸۰] سالروز گروگان گیری آزاد خواهند شد. او خواهش کرد ظرف ۴۸ ساعت از طرف دولت آمریکا به او پاسخ داده شود و پس از دریافت پاسخ مثبت برای این ملاقات، در سه روز آینده، او می تواند در آلمان باشد و این پیام را به مقامات آمریکا برساند.

بعد از رسیدن این پیام به آمریکا، کریستوفر ضرب الاجل با یک تیم وارد آلمان غربی شدند. صادق طباطبایی پس از ورود به آلمان، در یک محل قدیمی خارج از شهر بن و به طور مخفیانه با حضور گنشر در روزهای ۱۶-۱۸ سپتامبر [۱۹۸۰] با کریستوفر مذاکره کرد و پیشنهاد ۴ ماده ای خمینی را برای آزادی گروگانها مطرح کرد.

در باره اظهارات گاری سیک نگاه کنید به:

Sick, Gary G., "October surprise" (Americans hostages in Iran and the election of Ronald Reagan), New York: Times Book Press, 1991, PP. 94,95,252

### یادداشت آقای بنی صدر:

*اینطور که بیادم مانده است صادق طباطبایی گفته بود شما شرایط بگویید آقای خمینی همانها را تکرار خواهد کرد.*

همچنین جریان ارتباط پنهانی آقای خمینی از طریق صادق طباطبایی و سفارت آلمان در تهران با حکومت کارتر، توضیحاتی مختصرتر از گاری سیک، در کتاب خاطرات جیمی کارتر منعکس است. در این باره نگاه کنید به یادداشت روزانه جیمی کارتر در مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ در کتاب خاطرات او:

Carter, Jimmy, "Keeping faith (memoirs of President)", university of Arkansas Press, 1995, P. 567

آقای مهندس بازرگان درباره نقش آقای گرهارد ریتسل سفیر آلمان در ایران در رابطه با مسئله آزادی گروگانها چنین می نویسد: « ریتسل بعد از گروگانگیری نیز سعی فراوان در گره گشایی کار داشته، زمینه ساز توافق نهایی شد.» (بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۷۲) متأسفانه آقای بازرگان با یک اشاره گذرا، واقعیت های مربوط به پشت پرده را کتمان کرده است. و توضیح نمی دهد در چه رابطه ای او زمینه ساز توافق نهایی شده بود؟!

برای نشان دادن آن بخش از خسارت مالی که در چارچوب امضای آن توافقنامه در الجزایر و مبتنی بر آن ۴ ماده پیشنهادی به آقای خمینی و در رابطه با گروگان گیری به ایران وارد آمد، صفحاتی از یادداشت های روزانه هامیلتون جردن را همراه با چند روایت از او می خوانیم:

هامیلتون جردن در یادداشت ماه دسامبر ۱۹۸۰ بدون قید روز، در آن یادداشت خود می نویسد: « وارن کریستوفر واشنگتن را به قصد الجزیره ترک گفت تا به قول رئیس جمهوری از موضع تهاجمی، اجرای چهار شرطی را که خمینی اظهار کرده و مجلس تصویب نموده بود، بخواهد. الجزایریها پذیرفته بودند که نقش واسطه را در گفتگو بر عهده بگیرند.»

هامیلتون جردن در یادداشت روز ۱۹ دسامبر ۱۹۸۰ (همان منبع) می نویسد:

سرانجام کریستوفر از الجزایر تلفن کرد و با رئیس جمهور صحبت کرد. چهره کارتر باز و بشاش شد. و وقتی گوشی را بر جایش گذاشت، با لحن غرور آمیز گفت: « معامله انجام شد.» دست لوید [مشاور حقوقی کارتر] را با صمیمیت و هیجان فشرد و از او تشکر کرد. بعد به روزالین همسرش تلفن کرد... ساعت ۱۶،۴۴ دقیقه رئیس جمهور به سالن کنفرانس مطبوعاتی رفت، تا امضای موافقت نامه الجزیره را اعلام کند.

همچنین او در یادداشت روز ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ می نویسد:

ساعت هشت و نه دقیقه از الجزایر تلفن شد. کارتر گفت، کار تمام شد... همه کسانی که در اطاق بیضی بودند گرد میز کارتر گرد آمدند تا از او، شرح گفتگوهایش را با جانشینش [رنالد ریگان] بشنوند. کارتر گفت: « من او [ریگان] را در باره کارهایی که برای آزاد کردن گروگانها انجام داده ایم، توجیه کردم... (هامیلتون جردن، همان منبع، ص ۶-۳۹۵)

هامیلتون جردن در بخش دیگری از یادداشت این روز خود می نویسد:

هوایمای گروگانها وقتی به پرواز در آمد که ریگان به عنوان رئیس جمهور سوگند یاد کرده بود. ما از خود می پرسیدیم آیا ریگان اجازه می دهد کارتر به عنوان نماینده دولت آمریکا از گروگانها در آلمان استقبال کند یا نه؟ و ریگان موافقت کرد.

هامیلتون جردن در یادداشت روز ۲۱ ژانویه ۱۹۸۱ می نویسد:

همه نگران لحظه دیدار کارتر با گروگانها بودیم. کارتر به آنها گفت:

« ممکن است من اشتباه هایی کرده باشم. اما تصمیم هایی که گرفته ایم، تصمیم هایی بوده اند که فکر می کردیم، مفید ترین تصمیم ها برای مصالح عالی ملت ما هستند. خوشحال می شدم، پرسش شما را بشنوم و به آنها پاسخ دهم... یکی از گروگانها برخاست و با احترام پرسید: من نگران شآن و احترام کشورم هستم. آیا موافقت نامه ای که ما بخاطر آن آزاد شدیم، شئون و احترامات ایالات متحده را حفظ می کند؟

کارتر پاسخ داد: « بله، بگذارید برای شما توضیح بدهم: اول کار، وقتی شما را به گروگان گرفتند، بر من مسلم شد که حکومت ایران تا زیر فشار قرار نگیرد، شما را آزاد نخواهد کرد. دستور دادم ۱۳ میلیارد دلار داراییهای ایران توقیف شود. بنا بر موافقت نامه [چهار ماده ای] تنها سه میلیارد آن، به ایران بازگردانده می شود.» (کف زدن گروگانهای پیشین). از واکنش آنها، قیافه کارتر باز و شاد شد و ادامه داد: « مهمتر از پول، شآن و احترام کشور ما است. ما هرگز تقاضای آنها را [دو شرط از چهار شرط آن ۴ ماده] مبنی بر پوزش از ایران، اجابت نکردیم و هرگز با استرداد شاه موافقت نکردیم.»

کارتر گرم شده بود و با تأثر واقعی و خشم در صدا گفت: « ایران، امروز از لحاظ سیاسی و اقتصادی در جهان منزوی شده است. جامعه جهانی، ایران را به خاطر عمل غیر قانونی و غیر انسانی، خوار ساخت. صادقانه بر این باورم، موافقت نامه ای که آزاد شدن شما را ممکن ساخت، محکم ترین بیان بر ضد تروریسم در جهان است. شما تنها وقتی به آمریکا باز گشتید می توانید بفهمید که این بحران چقدر ملت ما را متحد کرده است. در زندگی من، از جنگ جهانی دوم بدینسو، هیچ امری، اینگونه ملت ما را یکپارچه نساخته است.» ( نگاه کنید به همان منبع، ص ۴۱۳-۴۱۲)

آقای گنشر وزیر امور خارجه وقت آلمان در خاطرات خود که در سال ۱۹۹۵ منتشر شده، مسایلی را در رابطه با تماس صادق طباطبایی و جریان گروگانگیری مطرح کرده است و به آن اشاره می کنم: « در سپتامبر ۱۹۸۰ تبعه ایرانی، طباطبایی که از نزدیکان مستقیم آیت الله خمینی است؛ خواهر او همسر احمد پسر خمینی بود، در گفتگویی که داشتیم، او از من درخواست کرد، که در مسئله گروگانها با دولت آمریکا تماس برقرار کنیم. در پاسخ این پرسش من که چرا او به من مراجعه کرده و چه کسی این اجازه را به او داده است، گفت که تنها خمینی و دو نفر دیگر از شخصیتهای رهبری ایران در این مورد مطلع اند؛ به این خاطر به من مراجعه شده. به او اجازه داده شده است که با یکی از افرادی که از طرف رئیس جمهور آمریکا مأمور شده باشد در مورد آزادسازی گروگانهای آمریکایی مذاکره کند، و بهتر است که این فرستاده هرچه

زودتر راهی بُن شود. مذاکره می تواند در اینجا صورت بگیرد و سریت مطلق باید رعایت شود. افزون بر این، پیش شرط آن است که گفتگو تحت ریاست من صورت پذیرد، و در صورتیکه قرار و مداری بین ایران و ایالات متحده آمریکا گذاشته شود، من می بایست ضمانت آنرا بعهده بگیرم، که این قرار و مدارها تحقق یابد. من به طباطبایی گفتم، من می خواهم با دولت آمریکا تماس بگیرم و او به دفتر من می بایست اطلاع دهد که چگونه می توانم به وی دسترسی یابم.

پس از اینکه طباطبایی از پیش من رفت، به هلموت اشمیت گزارشی از قصد رهبری ایران دادم. صدراعظم مانند من بر این عقیده بود که ما موظفیم دولت آمریکا را از این پیشنهاد مطلع کنیم و اگر آنها موافق باشند، ترتیب صورت گرفتن مذاکرات را مطابق خواسته های ایرانیان بدهم. بعد در طول روز، من به وزیر خارجه آمریکا موسکی تلفن کردم تا این مسئله را به او اطلاع بدهم و ببینیم که آیا طرف آمریکایی آمادگی برای چنین ملاقاتی را دارد. موسکی به من وعده تلفن داد. کمی بعد، خود رئیس جمهور کارتر تلفنی با من تماس گرفت و علاقه زیادی از خود به صورت گیری یک مذاکره نشان داد. این امر قابل درک بود، زیرا در افکار عمومی آمریکا، در اسارت نگهداشتن تحقیر آمیز گروهانهای آمریکایی نقش بسیار زیادی بازی می کرد؛ این نکته قابل پیش بینی بود که نتیجه انتخابات آمریکا متأثر از روند ماجرای گروهانگیری خواهد بود. کارتر توضیح داد که او آماده است، بیدرنگ فرستاده ای با وکالت تام به بُن بفرستد. او به وارن کریستوفر می اندیشید که من در جریان همکاریهای مان او را خیلی خوب می شناختم. من این گزینش را تصمیمی عالی می دانستم، زیرا قابل انتظار بود که مذاکرات با فرستاده خمینی فوق العاده دشوار باشد. ما تصمیم گرفتیم که هیأت آمریکایی را در کاخ گیم نیش [Gymnich] مستقر کنیم، که قرار بود دیدار با طباطبایی در آنجا صورت بگیرد. کریستوفر قرار بود همراه با کاشناسان حقوقی بیاید، زیرا قابل پیش بینی بود که طرف ایرانی برای آزادسازی گروهانها خواستار رفع توقیف حسابهای بانکی و دارایی های ایران در ایالات متحده آمریکا خواهد شد. دو شنبه، ۱۵ سپتامبر، معاون وزارت خارجه آمریکا و همراهانش به بُن آمدند. من او را در وزارتخانه به هنگام نهار پذیرفتم تا در مورد دیدار با او صحبت کنم.

صبح روز بعد، مطبوعات از بخش مطبوعات وزارت خارجه پرسیده بودند که آیا درست است که معاون وزارت خارجه آمریکا آقای کریستوفر در بُن است؟ گویا آنها در این مورد اطلاعاتی از سفارت آمریکا دریافت کرده اند. همچنین آنها شنیده اند که او در کاخ Gymnich مستقر شده است، که چنین چیزی در مورد مقامی در سطح معاون وزارت خارجه غیر عادی است. بهمین دلیل این پرسش مطرح می شود که آیا ملاقاتی میان وارن کریستوفر و طباطبایی برنامه ریزی شده؟ بخش مطبوعاتی که از همه این مسایل بی اطلاع بود، به همه این پرسشها پاسخ منفی داد.

برای من این امر دلیلی برای آن بود که ملاقات را از کاخ Gymnich به مهمانخانه وزارتخانه در (Venusberg) در بُن منتقل کنیم. در وزارت خارجه تنها دایره ای کوچک از افراد از عملیات مطلع بودند. از آمادگی فنی گرفته تا تهیه نوشیدنی، در دست مشاور شخصی ام تئودور والائو Theodor Wallau بود. بعلاوه، مترجم وزارتخانه، هاینس وبر (Heinz Weber) نیز حاضر بود، زیرا طباطبایی انگلیسی صحبت نمی کرد، بلکه فقط آلمانی می دانست، و همچنین مسئول امور خاور میانه و نزدیک، آقای سفیر نوربرت موننفورت Norbert Montfort نیز حضور داشت. نماینده طرف ایرانی در گفتگویی که روز سه شنبه، ۱۶ سپتامبر در Venusberg صورت گرفت، تنها طباطبایی بود، برعکس، نماینده طرف آمریکایی، معاون وزارت خارجه کریستوفر و یک همکارش.

من هدایت گفتگوها را بعهده گرفتم، ولی در اساس به گوش دادن قناعت کردم. تنها گاهی نظریاتی می دادم، بویژه بخاطر اینکه توجه را به مسایل و درک آنها جلب کنم، هنگام تحقق یابی توافقیهای معینی در کشورهایی باز و دمکراتیک پدید می توانند بیابند. طباطبایی تکرار کرد که طرف ایرانی اصرار دارد، که گفتگوها با حضور من صورت گیرد. کریستوفر نیز توضیح داد که او از طرف رئیس جمهور مجاز است با انعطاف فراوان مذاکره کند؛ البته طرف آمریکایی نیز از حضور من استقبال می کند. طباطبایی تاکید کرد که ایران به من نه تنها بعنوان شاهد بلکه بمتابه ضامن تحقق توافقیهای احتمالی می نگرد. مطابق انتظار گفتگوها پیش از هر چیز پیرامون آزادسازی ثروتهای ایرانی در ایالات متحده، و نیز وضعیت ثروتهای ایران، که در کشورهای غربی مصادره شده است. آیا این امر دلیل واقعی بود تا به امروز [به تأخیر افتادن آزادی گروهانها] بر من روشن نیست، اما هر چه بود: از منابع ایرانی بگوش رسید که روی رهاسازی گروهانها به هیچوجه پیش از انتخابات آمریکا که در نوامبر انجام می گیرد، حساب نشود زیرا آنها نمی خواهند به او [کارتر] یاری انتخاباتی برسانند. [در این زمان، زدوبند پشت پرده آقای خمینی و سران حزب جمهوری اسلامی با حزب جمهوریخواه آمریکا که بعدها به نام جریان "اکتبر سورپرایز" معروف شده، جریان داشت]

ارتباطات بعدی توسط الجزایر صورت گرفت. در دیداری در الجزیره من بار دیگر با وارن کریستوفر دیدار کردم. رئیس جمهور جدید ریگان می خواست استقبال از گروهانها در فرودگاه فرانکفورت - ماین را به عهده مقام پیش از خود واگذارد، و کارتر در این فرصت پیش آمده بار دیگر از ما بخاطر تلاش هایمان و نقش مان در آزادسازی گروهانهای آمریکایی تشکر کرد.

نگاه کنید به خاطرات گنشر:

Hans Dietrich Genscher, "Erinnerungen", Siedler Verlag, Berlin, 1995, S. 410-3.

گفتنی است، ظهور پدیده ای به نام ریگانیسم و تأثیرات فاجعه بار آن نه تنها برای جامعه ایران بلکه برای بشریت بود. موقعیت ریگان در انتخابات، در واقع بر بستر چنین فضای روانی که مسئله گروگان گیری در جامعه آمریکایی بوجود آورده بود - و نیز به علت زدوبند سران جمهوری اسلامی با حزب جمهوری خواه آمریکا قبل از انتخابات - توانست جنبه عملی پیدا کند.

رژیم جمهوری اسلامی بعد از روی کار آمدن ریگان، مفتخر بود که در انتخابات آمریکا و در پیروزی هارترین جناح سرمایه داری آمریکا نقش داشته است. در نامه آقای بازرگان در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۶۷ خطاب به آقای خمینی در خصوص پایان دادن به جنگ به این نکته از گفته‌های آقای رفسنجانی در نماز جمعه اشاره کرد که می‌گفت: «پوزه آمریکا را به خاک مالیدیم و در انتخاباتشان دخالت داشته و رسواشان کرده‌ایم.» (متن کامل نامه، ماهنامه پر، شماره ۱۷۴، تیرماه ۱۳۷۹)

ناگفته نماند، آقای کارتر در آن جلسه سخنرانی برای گروگانهای آزاد شده آمریکایی، اگر چه به نقش دولت خودش در دادن چراغ سبز و ترغیب عراق در حمله نظامی به ایران، اشاره ای نکرد، ولی در بین صحبت هایش بطور کلی تأکید کرد: «وقتی شما را گروگان گرفتند، بر من مسلم شد که حکومت ایران تا زیر فشار قرار نگیرد، شما را آزاد نخواهد کرد.»

بنا بر این، پس از شکست طرح نظامی طیس، نقش دولت آمریکا در ایجاد این جنگ برای زیر فشار قرار دادن حاکمیت ایران از طریق حمله نظامی عراق به ایران - نیاز ارتش ایران به تسلیحات از آمریکا و لذا به تمکین کشاندن حاکمیت ایران به آزاد کردن گروگانها - بخش دیگری از این سیاست و لذا نتیجه عواقب عمل گروگان گیری بوده است. قبلاً در باره این موضوع که در گفتگوی بین هامیلتون جردن و برژینسکی فهمیده می شود، اشاره کردم. مسئله آزادی گروگانهای آمریکایی برای دولت کارتر دارای آنچنان ابعادی از اهمیت سیاسی چه در عرصه داخلی و چه خارجی بود که حتی تا مرز عملیات مستقیم نظامی در ایران داشتند پیش می رفتند. چنانچه جریان عملیات نظامی شوروی در افغانستان رخ نمی داد، چه بسا این طرح گسترده نظامی علیه ایران به اجراء در می آمد. زیگ برژینسکی مشاور امنیتی کارتر از طراحان این نظریه بود. او در کمیته ویژه هم آهنگی، استراتژی رویارویی نظامی با ایران را به کارتر یادآوری کرد. پس از آن، به دستور کارتر جلسات محدودتری برای بررسی عملیات نظامی علیه ایران تشکیل گردید. او در آخرین گزارش هفتگی خود در رابطه با این طرح، در ۲۱ دسامبر ۱۹۷۹ به رئیس جمهور آمریکا چنین نوشت: «ما به مرحله ای که ناچار از اتخاذ تصمیمات دشواری خواهیم بود، نزدیک می شویم. (برژینسکی، همان منبع ص ۴۲۸)

برژینسکی درباره علتی که منجر به تغییر این تصمیم یعنی عدم اجرای طرح عملیات گسترده نظامی دولت کارتر علیه ایران شد، چنین توضیح می دهد: «مسائلی که ما در ایران و کل منطقه با آن روبرو بودیم در هفته چهارم ماه دسامبر [۱۹۷۹] بکلی دگرگون شد. تجاوز شوروی به افغانستان [در ۲۶ دسامبر ۱۹۷۹] ما را وادار می ساخت که در اقدامات بعدی خود در ایران مصالح کلی و هدف مهار کردن توسعه طلبی شوروی را در مد نظر داشته باشیم. به عبارت روشن تر، تجاوز شوروی به افغانستان بر اهمیت تجهیز مقاومت کشورهای اسلامی در برابر شوروی افزود [این خط استراتژی سیاسی جدید آمریکا همانا به میدان آوردن عربستان سعودی و برخی کشورهای عربی نفتی منطقه خلیج فارس و پاکستان و تجهیز گسترده آنان به حمایت از جریانهای چریکی اسلامی افغانی در پاکستان بود که سر انجام منجر به پیدایش پدیده ای بنام طالبان گشت. در واقع تکرار پدیده ای بنام "کمر بند سبز" از این مقطع قطعیت پیدا کرد و تجربه جنبش اسلامی در ایران و نقش مذهب اسلام در مبارزه سیاسی، به پیدایش این نظریه در ذهن برژینسکی، بی تأثیر نبود. لذا، طرح عملی مجدد تئوری "کمر بند سبز" مسئله ایست به بعد از انقلاب بهمن سال ۱۳۵۷. به هر حال، بعد از حضور نظامی شورویها در افغانستان، جزء استراتژی جدید آمریکا شده بود] و ما را از دست زدن به اقداماتی که موجب تجزیه و پراکندگی در جهان اسلام می شد [در حالیکه می باید سیاست تقویت همبستگی کشورهای اسلامی و گسترش ایدئولوژی اسلام را در برابر نفوذ کمونیسم دنبال می کردیم] بر حذر داشت. در چنین شرایطی می بایست حتی الامکان از یک رویارویی نظامی بین ایران و آمریکا پرهیز کرد. به عبارت دیگر، تا قبل از تهاجم شوروی به افغانستان، سیاست آمریکا بتدریج در جهت دست زدن به یک اقدام نظامی در ایران پیش می رفت. تجاوز شوروی به افغانستان، این روند را متوقف ساخت و استراتژی ما از این تاریخ بعد بر ادامه تلاش برای نجات گروگانها ضمن حفظ منافع ملی خود در منطقه استوار شد که در مجموع ما را به خویشتن داری در بکار بردن نیروی نظامی خود وادار می ساخت.» (برژینسکی، همان منبع، همانجا).

نگارنده این سطور در مقاله ای مستقل کوشش کرده است سیاست شورویها را در رابطه با پیاده کردن نیروی نظامی به افغانستان و نیز سیاست آنها با دوره اول جنگ ایران و عراق تا فتح خرمشهر و ناهمسویی سیاست شورویها با حزب توده در دوره دفاع میهنی را مورد بررسی قرار دهد. حدود ۹ - ۱۰ ماه بعد از شروع جنگ، در ایامی که نظامیان سازمان نظامی حزب توده و دیگر اعضای آن حزب در جبهه های جنگ علیه ارتش عراق می رزمیدند. شورویها و در واقع پیمان ورشو عملاً بی طرفی خود را در این جنگ نقض کرده بودند. برابر اطلاعات نظامی دریافتی در آن زمان از درون ارتش معلوم شد که دولت چکسلواکی قطعات یدکی نظامی ساخت شوروی را در اختیار ارتش عراق قرار می دهد.

این جانب هفته اول مرداد ۱۳۶۰ در سمت عضو دفتر سیاسی نخست وزیر و به عنوان رئیس هیئت نمایندگی دولت ایران به مسکو اعزام شدم و در گفتگو با مقامات بلند پایه شوروی، عدم رعایت سیاست بی طرفی شورویها و پیمان ورشو را در جنگ اعتراض کردیم.

در حدود دو سال قبل، بنا بر تحقیقات اسنادی، مشخص شده است که این همکاری نظامی با عراق تنها از طریق دولت چکسلواکی نبوده است. جمهوری دموکراتیک آلمان در مارس ۱۹۸۱ (اواخر اسفند ۱۳۵۹) یک هیئت نمایندگی برای عقد قرارداد نظامی - صنعتی به عراق اعزام داشت و پس از امضای این قرارداد در عراق، یک عده متخصص آلمان شرقی برای ساختن صنایع نظامی در خاک عراق به آن کشور اعزام شدند.

در سال ۱۹۸۱ ارسال یک سری سلاح سبک و تولید مهمات و فشنگ ۲۳ و ۱۵۰ میلیمتری به اجرا درآمد. در فاصله ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ علاوه بر همکاری نظامی در سایر عرصه ها کل صادرات جمهوری دمکراتیک آلمان به عراق به ترتیب سالها عبارت بوده است از: ۳۱/۸ درصد، ۶۳ درصد، ۴۸ درصد، ۴۳ درصد، ۶۶ درصد و ۷۴ درصد. نقل از:

Harold Mueller, Die Rolle der DDR in Krieg Iraq-Iran, neue Quelle, 1998, S. 26

به هر حال، آقای برژینسکی همانند آقای کارتر از ذکر چگونگی بهره‌گیری از نیروی نظامی کشوری دیگر یعنی عراق و در باره بخشی از استراتژی سیاسی جدید آمریکا در برابر ایران که از جمله ترغیب عراق به حمله نظامی به ایران - علاوه بر آزاد شدن گروگانها، زمینه عملی حضور نیروهای دریایی آمریکا را در منطقه خلیج فارس فراهم می کرد و به دنبال آن، سیاست تشکیل نیروی ۱۱۰ هزار نفری "واکنش سریع" بود - طفره رفته است.

نقش آمریکا و سیاستش در جلوگیری از قطع فوری جنگ عراق و ایران در جریان جلسه اول شورای امنیت سازمان ملل دیده می شود ( این جلسه در اول مهرماه ۱۳۵۹ در روز دوم حمله نظامی وسیع عراق به ایران تشکیل شده بود.) و متن بیانیه ای که در پایان آن جلسه انتشار یافت، مبین این واقعیت است که آمریکا در راستای قطع جنگ بین ایران و عراق نبوده است. (نگاه کنید به: دکتر منوچهر پارسادوست، "نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران"، ص ۳۵-۱۷)

ناگفته نماند، نگارنده این سطور همانند بسیاری از هموطنان، بسهم خود در سه مقطع زمانی نظریات خود را در باره استراتژی سیاسی - نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس و نقش با اهمیت حکومت جدید ایران در پرهیز از دادن هرگونه بهانه که منجر به درگیری احتمالی نظامی ایران در منطقه شود، ابراز داشت: سخنرانی در باره "استراتژی نظامی آمریکا در خلیج فارس و نقش ایران در منطقه"، سمینار نیروی دریایی ایران. نگاه کنید به: بخشی از سخنرانی حمید احمدی، روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۹۸۱، ۲۸ مهرماه ۱۳۵۸

همچنین تحلیل سیاسی - نظامی درباره سیاست جدید آمریکا در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند و ضرورت هوشیاری دولت ایران، سخنرانی نگارنده این سطور در سمینار وزارت خارجه ایران با شرکت مقامات بلند پایه سیاسی و نظامی کشور (حدود ۴ ماه بعد از جنگ) چاپ و توزیع متن سخنرانی خود در آن سمینار دو روزه. هم چنین بررسی و تحلیل سیاسی - نظامی به ضرورت پایان دادن به جنگ بعد از فتح خرمشهر. گفتگو مشترک با تفاق ناخدا افضلی فرمانده نیروی دریایی با آقای هاشمی رفسنجانی، اواخر خرداد ۱۳۶۱. (توضیحات مفصل این موضوع، در "پاسخ به کتابچه حقیقت" آمده است).

اما واقعیت در عمل نشان داد، جاه طلبی و عطش قدرت حاکمان جدید در ایران تحت "ایدئولوژی اسلامی"، مانع واقع بینی آنها در حفظ منافع ملی ایران شده بود. به هر حال، ادامه بحث را در رابطه با زدو بند های پشت پرده قدرت طلبان انحصارگر، ادامه میدهم:

گاری سیک در مقدمه آن کتاب، یکی از علل شکست کارتر در مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا را به مسئله عدم موفقیت او در آزاد کردن گروگانهای آمریکایی قبل از موعد انتخابات ریاست جمهوری آمریکا می‌داند. (گاری سیک، همان منبع ص ۳)

در جای دیگری از آن کتاب به یک ضرب المثل ایرانی اشاره می‌کند: «وجود یک خریدار ثروتمند برای فرشی بهتر از دو خریدار ثروتمند است.» و به دنبال این ضرب المثل به جناح بهشتی از حزب جمهوری اسلامی اشاره می‌کند که آنها تمایل به معامله با حزب جمهوری خواه آمریکا داشتند و پیشنهاد معامله جالب تری از سوی ویلیام کیسی از حزب جمهوری خواه آمریکا به آنها داده شده بود. (گاری سیک، همان منبع ص ۹۴)

زبیگ برژینسکی همانند گاری سیک، یکی از علل عدم موفقیت کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را، آزاد نشدن گروگانهای آمریکایی قبل از موعد انتخابات می‌داند.

برژینسکی در آن کتاب خود، به نقش بهشتی و کوشش خودش برای وارد شدن به مذاکره با او، اشاره می‌کند و می‌گوید: ما برای رسیدن به یک توافق عملی می‌بایست با شخصیت های کلیدی رژیم نظیر بهشتی وارد مذاکره می‌شدیم و یک بار هم تلاش کردم تا از طریق رابطین الجزایری خود با بهشتی تماس برقرار کنم، ولی مذاکرات برای حل مسئله گروگانها بیشتر از طریق سایروس ونس و هامیلتون جردن دنبال می‌شد. (برژینسکی، همان منبع ص ۴۸۶)

برژینسکی همچنین به این مورد می‌پردازد که با نزدیک شدن انتخابات، نامزد ریاست جمهوری حزب جمهوری خواه آمریکا و همکاران او آنچه در قوه داشتند برای جلوگیری از حل مسئله گروگانها بکار بردند. انتظاری که در نتیجه تبلیغات جمهوری خواهان درباره امکان یک "سورپریز" انتخاباتی در ماه اکتبر [بعدها به اکتبر سورپرایز معروف شد] یا پیدا شدن راه حلی برای مسئله گروگانها برای تأثیر گذاشتن در انتخابات ریاست جمهوری در افکار عمومی پدید آمده بود، مذاکرات با ایرانیها را دشوارتر ساخت. (برژینسکی، همان منبع ص ۹ - ۴۹۵)

البته گاری سیک به تفصیل به بازیهای سیاسی و اطلاعاتی حزب جمهوری خواه آمریکا در دوران مبارزات انتخاباتی می‌پردازد.

در حقیقت، دشواری و یا عدم موفقیت مذاکرات مورد بحث در حل مسئله گروگانها با دولت کارتر، بر می‌گردد به تماس ها و مذاکرات پشت پرده گروه بهشتی - رفسنجانی با حزب جمهوری خواه آمریکا یعنی ریگان - بوش. (در باره توضیحات و داده های مفصل در این زمینه، نگاه

کنید به کتاب "سیر تحول سیاست آمریکا در ایران"، کتاب دوم، ص ۳۱۷-۲۴۶ تألیف ابوالحسن بنی‌صدر. و هم چنین نگاه کنید به شرح توضیحات این جریان، در کتاب گاری سیک)

به هر حال، در همین ایام، اختلافات و روبرویی بین رئیس جمهور بنی‌صدر و گروه بهشتی - رفسنجانی شدت می‌گیرد. آقای بنی‌صدر در این مورد می‌نویسد:

« وقتی خمینی دید [ گروه بهشتی - رفسنجانی را ] به بحث آزاد دعوت کرده ام و قصد دارم اعلام جرم کنم، در ۲۵ اسفند ۱۳۵۹ طرفین را در خانه خود پذیرفت. او گفت: می‌خواهید بروید در تلویزیون بحث آزاد کنید و یکدیگر را در برابر دنیا مفتضح نمایید، طوریکه دنیا بگوید تمامی مسئولان این رژیم فاسدند؟ به او پاسخ دادم: خیر، می‌خواهیم دنیا بداند که تنها جمعی از مسئولان فاسدند و ایران عصر انقلاب، فاسدان را تحمل نمی‌کند.

بهشتی و رفسنجانی پیشنهاد کردند، یک طرف بماند و یک طرف برود. اما خمینی موافق بود که فرماندهی کل قوا در دست رئیس جمهوری باقی بماند. فرزند او [ احمد خمینی ] سخت پافشاری می‌کرد. موسوی اردبیلی و مهندس بازرگان نیز با این امر موافق بودند. در عوض مقرر کرد که نه رئیس جمهور و نه دیگران ( یعنی گروه بهشتی - رفسنجانی ) در اجتماعات عمومی سخنرانی نکنند! و یک هیات سه نفری به موارد نقض متارکه سیاسی رسیدگی کند.

( بنی‌صدر، "سیر تحولات سیاست آمریکا در ایران"، کتاب دوم، گروگان گیری، ص ۳۰۳ )

واقعیت مسایل مربوط به زد و بندهای پشت پرده آقای خمینی با آمریکاییها عملاً در پوشش شعارهای فریبنده ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی مانند "فتح قدس از راه کربلا" برای مردمی که صادقانه حرفهای او را باور می‌کردند، قابل تشخیص نبود و نمی‌توانستند باور کنند که او برای قدرت، بکارگیری هر وسیله ای را مجاز بداند. این شیوه از سیاست آقای خمینی چیزی نبود جز "ماکیاولیسم". ماکیاولیسم به زبان ساده یعنی اینکه راجع به هدف خود نگران باش و از هر وسیله ای، ولو زشت و خلاف اخلاق که بتواند تو را به رسیدن هدف یاری برساند، دریغ مکن. کسی که در سیاست و دیپلماسی به کلیه وسایل بندبازی متوسل می‌شود، این امر به "ماکیاولیسم" میدان می‌دهد و درک و شناخت صریح سیاست را برای مردم مشکل می‌کند و به بغرنجی وضع می‌افزاید.

آقای خمینی در رابطه با یکی از همین زد و بندها، واقعیت امر را حتی از جانشین خود آقای منتظری کتمان نگاه می‌دارد. به عنوان نمونه در رابطه با مسافرت مک فارلین عضو ارشد شورای امنیت کاخ سفید آمریکا به ایران و ارسال اسلحه آمریکایی و اسرائیلی برای ایران، در خاطرات آقای منتظری چنین آمده است:

« ... قربانی فر با مک فارلین نماینده ریگان آمده بود ایران... قربانی فر به ضمانت کنگرلو پول اجناس را داده بود و کنگرلو در وقتی که می‌بایست پول را بدهد، نداده بود و کار آنان به مشاجره کشیده بود. بعد آقای قربانی فر در نامه به آقای کنگرلو می‌نویسد که یکی ده صفحه و دیگری نوزده صفحه بود و فتوکی آنها را خود آقای قربانی فر به عنوان این که من قائم مقام رهبری هستم به وسیله مرحوم آقای امید نجف آبادی برای من فرستاد و در واقع با نوشتن این دو نامه، جریان را لو داد، چون آقای محسن کنگرلو به وعده هایی که به او داده بود عمل نکرده بود، البته محسن کنگرلو هم یک واسطه بوده، بعد از اینکه این نامه ها دست من رسید تازه فهمیدم که چنین جریان و قرارداد و ارتباطی بوده است و مک فارلین و هیئت آمریکایی با قربانی فر به تهران آمده اند و سلاح آوردند. بالاخره چون اینها حرفشان شده بود من فهمیدم که چنین قضیه‌ای هست و در این میان معلوم شد پای اسرائیل هم در میان بوده است و اصلاً اشکال من این بود که چرا باید کار به جایی برسد که ما خواسته باشیم با اسلحه اسرائیلی با عراق بجنگیم [ و با فتوای آقای خمینی برای فتح قدس "فتح قدس از راه کربلا" ، صدها هزار جوان صادق را به جبهه های جنگ گسیل دارند!! ] بعد آقای هاشمی رفسنجانی که پیش من آمد، من به او اعتراض کردم که چرا قضیه مک فارلین را به من نگفتید؟ خیلی تعجب کرد و گفت: شما این قضیه را از کجا فهمیدید؟! گفتم: از هر کجا فهمیدم. چرا این قضیه را به من نگفتید؟ گفت: قصد داشتیم این قضیه را بعداً به شما بگوییم. بالاخره من اعتراض کردم... من پس از آنکه این جریان را شنیدم رفتم به بیت امام و جریان را برای حاج احمد آقا [خمینی] گفتم [ این امر نشان می‌دهد که در آن مقطع، آقای منتظری هم مانند آقای بنی‌صدر در مقطع ۱۶ خرداد ۱۳۶۰، نمی‌توانست باور کند که خود آقای خمینی پشت این جریان ارتباطات با آمریکا قرار دارد ] او خیلی تعجب کرد که شما از کجا در جریان قرار گرفتید؟ گفتم: از هرجا، بالاخره اجنه به من خبر داده اند! گفت: خب، گاهی این اجنه که برای شما خیر می‌آورند، این خبرها را بنویسید و برای امام هم بفرستید! گفتم: بالاخره این گونه نیست که من جریان قرار نگیرم ولی آقایان از اینکه من بطور کامل همه این جریان را می‌دانم، خیلی ناراحت بودند... بعد از مدتی هم همان آقای منوچهر قربانی فر برای من پیغام فرستاد که قرار است شما را از قائم مقامی عزل کنند - مدتی قبل از جریانات برکناری و مسائل آن بود - معلوم می‌شود که او یک ارتباطهایی با جاهایی داشته و اطلاعاتی داشته است و ما بی‌خبر بودیم... [

( خاطرات حسینعلی منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۳-۲۸۲ )

آقای منتظری و برخی نزدیکان و یاران او حاضر به سکوت و تمکین نشدند و در همین ارتباط برخی ها جان خود را در این راه از دست دادند و این جریان را در مجله الشراع لبنانی افشاء کردند. پس از این افشاجاری، آقای خمینی بدون اینکه خود شخصاً در این باره صحبت کند، با یک

سرهم بندی از طریق آقای رفسنجانی، کلیاتی از آن ارتباطات در سطح جامعه مطرح شد. آقای رفسنجانی در این باره می‌گوید: «... بعد که این قضیه در مجله الشراع لبنانی منتشر شد، امام فرمودند: همه چیز را به مردم بگویید تا بحال محرمانه بود ولی حالا باید مردم حقیقت را بدانند [ در باره مقوله "مردم" و "حقیقت"، در بررسی پدیده "خمینیسیم"، نگارنده در این کتاب به آن پرداخته است] و دنیا هم بداند قضیه چه بوده است. همان روز در مقابل مجلس سخنرانی کردم... در آن حدی که لازم بود مردم مطلع شوند گفتم.» (هاشمی رفسنجانی، "حقیقت‌ها و مصلحت‌ها"، در گفتگو با مسعود سفیری، انتشارات نی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۵-۶۴)

البته آقای رفسنجانی در همین کتاب تصریح کرده است که آقای خمینی در جریان قضیه مک فارلین قرار داشت و در جلساتی که با حضور آقای خمینی تشکیل می‌شده، مطرح شده بود. (همانجا، ص ۹۹)

۷۳- در باره نقش سازمان ملل متحد در جنگ ایران و عراق نگاه کنید به کتاب تحقیقی مورخ نامدار ایرانی دکتر منوچهر پارسادوست، "نقش سازمان ملل متحد در جنگ عراق و ایران"، نشر شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۱

۷۴- نگاهی به یادداشت‌های روزانه آقای رفسنجانی در کتاب "عبور از بحران" خاصه از مقطع تیرماه ۱۳۶۰ - پس از برکناری رئیس جمهور - به روشنی نشان می‌دهد که در مسایل مربوط به قوای سه گانه (مجریه، مقننه و قضایی) و نیز در مسایل مربوط به امور نظامی، اطلاعات و امنیت، زندانها، انقلاب فرهنگی و رادیو تلویزیون و مطبوعات و غیره، نقش درجه اول را در تصمیم‌گیریها و یا خط دادن‌ها، آقای هاشمی رفسنجانی داشته است. نگاهی به مسایل مطروحه در این کتاب به وضوح نمایانگر میزان عطش قدرت طلبی و تمرکز قدرت در دست مردی است با فرهنگ و تفکر روستایی و با سطح تحصیلات کلاسیک حدود ششم دبستان که مدت ۱۵ سال ساکن اصلی هدایت کشوری را به نام انقلاب و اسلام در پوشش ولایت فقیه در دست داشت و هنوز هم به طور مستقیم و غیر مستقیم در دست دارد. به نظر می‌رسد، سیر حرکت تحول سیاسی روزهای آینده ایران با بازیهای پشت پرده او، گره خواهد خورد.

برای اینکه تصویری از سطح دانش سیاسی آقای هاشمی رفسنجانی آنهم پس از گذشت حدود یک دهه از انقلاب به دست دهیم، به عنوان نمونه، اظهارات یکی از دست‌اندرکاران بالای رژیم اسلامی (که موضوع مربوط به سال ۱۳۶۸ و دوره رئیس جمهوری رفسنجانی است) یعنی سعید حجاریان معاون مرکز تحقیقات استراتژیک آن وقت که اخیراً در مصاحبه‌ای پس از گذشت ده سال از آن زمان، آن را بیان کرده، در ذیل نقل می‌کنیم که می‌گوید:

«وقتی طرح تفصیلی را نوشته بودیم [سال ۱۳۶۸] به اتفاق آقای خوئینی‌ها و دوستان خدمت آقای هاشمی رفتیم تا گزارشی از کارمان را در این زمینه به وی بدهیم. من در مورد توسعه سیاسی به ایشان گفتم که ما این پروژه را در دست داریم. با لحن استعجاب [درشگفت شدن] و استغراب [عجیب و غریب پنداشتن] پرسید که این اصطلاح توسعه سیاسی مفهومی است که مطرح است و به کار می‌رود یا اینکه شما خودتان به سیاق توسعه اقتصادی آن را وضع کرده‌اید؟ چون ایشان آن موقع پروژه توسعه اقتصادی خود را پیش می‌برد، من به ایشان گفتم که توسعه سیاسی یک ترم و اصطلاح جا افتاده در مراکز آکادمیک و سیاسی جهان است و بعد از جنگ جهانی دوم برای آن کرسی آکادمیک درست کرده‌اند و آن را درس می‌دهند، و همان گونه که توسعه اقتصادی که در ذهن شماست مبانی و پایه‌هایی دارد، توسعه سیاسی هم برای خود ابعدی دارد. ایشان تعجب کرد و گفت من این را نمی‌دانستم. یعنی [او] می‌پرسید که آیا این توسعه سیاسی که شما حرف آن را می‌زنید یک چیز من در آوردی است که خودتان جعل کرده‌اید یا پایه و مایه علمی دارد؟ من هم برای ایشان توضیح دادم که شما ولو به توسعه اقتصادی معتقد باشید، از دو زاویه لاجرم باید به توسعه سیاسی بپردازید. یعنی اگر محور کارتان توسعه اقتصادی باشد باز از دو زاویه به توسعه سیاسی نیاز دارید: یکی به عنوان پیش شرط توسعه اقتصادی، چون هر گونه توسعه اقتصادی پیش شرطها و لوازم سیاسی دارد که تا آنها را نبینید، معلوم نیست الگوی توسعه اقتصادی درست پیش برود. از آن طرف هر الگوی توسعه اقتصادی یک سری پیامدهای سیاسی دارد. شما باید از این منظر هم به پیامدهای توسعه اقتصادی بپردازید، و این کار هم یک الگوی توسعه سیاسی می‌طلبد. به هر حال، ایشان خیلی از این پروژه استقبال نکرد. ولی ما خودمان آن را پیش بردیم [که بعدها در جریان انتخابات پنجمین دوره ریاست جمهوری، جزء شعارهای انتخاباتی آقای محمد خاتمی در آمد و در دوم خرداد ۱۳۷۶ به ریاست جمهوری رسید]. (مصاحبه سعید حجاریان با عمادالدین باقی، روزنامه فتح، ۱۶ تا ۲۰ فروردین ۱۳۷۹)

۷۵- در یادداشت روز ۳۰ فروردین ۱۳۶۰ آقای رفسنجانی چنین آمده است: «شب، مهمان آقای لاهوتی بودیم. از امام و ماها [سران حزب جمهوری اسلامی] شکایت داشتند که چرا در جریان حادثه کوچصفهان از ایشان حمایت نشده است. باید با ایشان صحبت و احساساتش را آرام و تنظیم کرد. بچه‌ها در بحث شرکت داشتند...»

در زیر نویس همان صفحه کتاب "عبور از بحران" (صفحه ۷۴) چنین توضیح داده شده است: «حجت الاسلام والمسلمین حاج سید حسن لاهوتی از هم‌زمان آقای هاشمی رفسنجانی و پدر دکتر حمید و دکتر سعید لاهوتی دامادهای آقای هاشمی رفسنجانی می‌باشند.»

رفسنجانی در یادداشت روز ۲۲ خرداد ۱۳۶۰ که در مجلس شورای اسلامی بحث در باره برکناری رئیس جمهور از فرماندهی کل قوا جریان داشت، می‌نویسد: «شب، آقای لاهوتی آمد و بحث زیادی در باره موضع ایشان داشتیم. ایشان از موضع امام، ما، مردم [این کلمه "مردم" به احتمال زیاد بعداً اضافه شد. چون آقای لاهوتی موضع آنها را در جهت مردم نمی‌دانست؟!] صدا و سیما و مجلس انتقاد داشت.»

در یادداشت روز ۶ آبان ۱۳۶۰ رفسنجانی، در این رابطه چنین می‌خوانیم: «ساعت ۳ بعد از ظهر، خبر دادند که از طرف دادستانی انقلاب به خانه آقای حسن لاهوتی ریخته اند و خانه را تفتیش می‌کنند. به آقای اسداله لاجوردی [دادستان انقلاب تهران] گفتم با توجه به سوابق و مبارزات آقای لاهوتی بی‌حرمتی نشود. گفت، دنبال مدارک وحید [لاهورتی] هستند. اول شب اطلاع دادند که آقای لاهوتی را به زندان برده اند و احمد آقا هم تماس گرفت و ناراحت بود. قرار شد بگوئیم ایشان را آزاد کنند. آقای لاجوردی پیدا نشد، به آقای سید حسین موسوی تبریزی، دادستان انقلاب گفتم و قرار شد فوراً آزاد کنند...»

در یادداشت روز ۷ آبان چنین آمده است: «اول وقت بعد از نماز و کمی مطالعه، عفت تلفنی اطلاع داد که آقای لاهوتی را دیشب به بیمارستان قلب برده اند. بلافاصله تلفن زد و گفت از دنیا رفته اند. تماس گرفتم، معلوم شد صحت دارد. آقای لاجوردی، دادستان انقلاب تهران گفت: آقای لاهوتی اتهامی نداشته اند، برای توضیح مدارک مربوط به وحید آمده بودند، که به محض ورود به زندان، دچار سکته قلبی شده و معالجات بی اثر مانده است. قرار شد پزشکی قانونی نظر بدهد... ساعت چهار بعد از ظهر، به مجلس رفتم. ساعت سه و نیم بعد از ظهر، تشییع جنازه آقای لاهوتی را اعلام کرده بودم. سعید و فاطمی در مجلس بودند. گفتند دادستانی ساعت ۳ بعد از ظهر، قبل از آمدن مشایعین، جنازه را حرکت داده، به لاجوردی اعتراض کردم. گفت کمیته خود سری [!؟] کرده است...»

در این رابطه، در یادداشت های روز ۸، ۹، ۱۵ و ۲۵ آبان ۱۳۶۰ آقای رفسنجانی چنین آمده است: «مسئله فوت آقای لاهوتی در داخل خانواده مسئله مهم ما بود... قرار شد [جلسه] فاتحه ای برای مرحوم لاهوتی بگیریم. چون خانواده ایشان به خاطر نارضایتی شدید از جریان، حاضر نشد اعلام فاتحه کند... اول شب، حمید و فائزه [پسر لاهوتی و همسرش یعنی دختر رفسنجانی] آمدند. شب را پیش من ماندند، چون تنها بودم. مقداری آنها را تسلیت دادم و ارشاد کردم، غیر مستقیم گله داشتند که چرا من با صراحت نگفتم که آقای لاهوتی در زندان سکته کرده و فوت شده... آقا جلال را فرستاده بودم که چیزهای شخصی مرحوم لاهوتی را که دادستانی هنگام بازداشت ایشان از منزلشان برده بودند، بگیرد، بعد از ظهر آورد...»

۷۶- در آن اطلاعیه، توقیف روزنامه ها، حرکتی در جهت تلاش برای حذف رئیس جمهور عنوان گردید و در آنجا اعلام شد: رئیس جمهور شما همچنان در انجام رسالت خطیری که شما ملت مسلمان ایران به عهده او گذارده اید، استوار ایستاده است و پیام و کارنامه خود را به هر شکل از جمله نوار و اعلامیه به اطلاع شما خواهد رساند و به دعوت شما که هر روز او را به مقاومت و استقامت می خوانید، صمیمانه لبیک می گوید.

۷۷- کتاب "عبور از بحران"، در ارتباط با تعطیل روزنامه ها، در یادداشت روزانه ۱۷ خرداد ۱۳۶۰ آقای هاشمی رفسنجانی از جمله چنین آمده است: «ظهر، خیر تعطیل موقت روزنامه انقلاب اسلامی، میزان، آرمان ملت، مردم و جبهه ملی از طرف دادستان انقلاب اسلامی تهران، پخش شد، اقدام جسورانه ای است...»

متن حکم دادستان انقلاب اسلامی تهران در توقیف روزنامه ها به این شرح است:

«بسمه تعالی - امت قهرمان و متعهد ایران، نظر به اینکه روزنامه های آرمان ملت، انقلاب اسلامی، جبهه ملی و میزان با نشر مقالات تشنج زا و مخل به مبانی اسلامی و حقوق عمومی جامعه نو پا و انقلابی مردم مسلمان ایران، بالاخص در زمان جنگ با ایجاد جو مسموم و اختلاف انگیز، موجب اعتراض و شکایت اقشار مختلف مردم شده اند و هیات سه نفره حل اختلاف نیز تخلف آنها را محرز دانسته است، لذا تا اطلاع ثانوی روزنامه های فوق الذکر توقیف و موضوع تحت رسیدگی و پیگرد قانونی می باشد. ضمناً نشریات نامه مردم و عدالت که در حال توطئه خزنده علیه جمهوری اسلامی و مبانی مقدس اسلام می باشند، نیز تا اطلاع ثانوی توقیف می‌باشند.»

دادستان انقلاب جمهوری اسلامی مرکز - سید اسداله لاجوردی

(نقل از کتاب "عبور از بحران"، ص ۱۴۰، ۱۷ خرداد ۱۳۶۰)

نیم نگاهی به کتاب "عبور از بحران" و از درون یادداشت های روزانه هاشمی رفسنجانی معلوم می شود که موضوع برکناری رئیس جمهوری که در روز ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ در مجلس رأی گیری شده، رعایت شکل ظاهری قانون اساسی در اجرای تصمیم بود. در حالیکه، دستور اجرای تصمیم را آقای خمینی از یکم خرداد ۱۳۶۰ ابلاغ کرد.

### یادداشت آقای بنی صدر:

اشکل ظاهری هم نبود زیرا ۱- در جو سرکوب و با دستور جلب و توقیف رئیس جمهوری (عبور از بحران) همراه بود و ۲- کفایت رئیس جمهور بابت عقیده او به آزادی و مخالفتش با استبداد و ملاتاریا، و بنا براین مخالف قانون اساسی بود و ۳- تعریف کفایت سیاسی در مجلس خیرگان شده بود و رعایت نشد و ۴- رئیس جمهوری برابر اصل ۶۹ قانون اساسی، همه پرسی پیشنهاد کرده بود و آقای خمینی گفته همه مردم موافقت کنند من مخالفت می‌کنم.

در یادداشت روز یکم خرداد ۱۳۶۰ آقای رفسنجانی چنین می خوانیم: «صبح زود از دماوند به خانه آمدیم. کارهای جاری را انجام دادم. احمد آقا خمینی تلفنی پیشنهاد کرد که نهاد ها تریک پیروزی را به خدمت امام بدهند که فرمانده اصلی کل قوا است. اگر این پیشنهاد با اشاره امام باشد، حاکی از تصمیم امام در مورد فرماندهی نیروهای مسلح است... شب احمد آقا خمینی، بدون اطلاع قبلی به منزل آمد. ضمن حرفهای زیاد، صحبت از استعفای رئیس جمهوری داشت...» (عبور از بحران، ص ۱۲۳)

فردای آن روز در ۲ خرداد ۱۳۶۰ یعنی در زمانی که هنوز رئیس جمهوری فرمانده کل قوا است، آقای خامنه‌ای به اتفاق فرماندهان ارتش با آقای خمینی دیدار می‌کند. و در واقع هم آهنگی برای وضعیت ارتش پس از برکناری رئیس جمهوری را تدارک می‌بینند. در روزنامه جمهوری اسلامی (مورخ ۳ خرداد ۱۳۶۰) خبر این دیدار ذکر شده است: «حجت الاسلام خامنه‌ای نماینده امام در شورای عالی دفاع پیش از ظهر دیروز به همراه فرماندهان نیروی مسلح بحضور امام رسیدند.»

آقای خامنه‌ای در همان روزنامه (مورخ ۳ خرداد ۱۳۶۰) در رابطه با این دیدار چنین اظهار داشت: «... در این دیدار هم چنین پیرامون مسائلی در رابطه با وظایف مجلس شورای اسلامی و ارتش جمهوری اسلامی ایران در طرح بازسازی ارتش مذاکره شده و امام امت رهنمودهای لازم در این زمینه را ارائه فرمودند. و قرار شد وظایفی که بر عهده مجلس شورای اسلامی و ستاد مشترک ارتش است با همکاری یکدیگر انجام شود...»

دو هفته بعد از این تصمیمات و تدارکات پشت پرده، به تعطیل و توقیف نشریات مهم مستقل و غیر دولتی در ۱۷ خرداد ۱۳۶۰ دست یازیدند و با زمینه‌سازیهایی لازم برای ایجاد جامعه تکصدایی، در روز ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ حکم برکناری رئیس جمهوری از فرماندهی نیروهای مسلح توسط آقای خمینی به این شرح صادر می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحيم - ستاد مشترک نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران. آقای ابوالحسن بنی صدر، از فرماندهی نیروهای مسلح برکنار شده‌اند.

روح الله الموسوی الخمينی

### یادداشت آقای بنی صدر:

این حکم که دلیل دیگر بر کودتا بود زیرا اصل ۱۱۰ اختیارات "رهبر" را معین کرده بود. از آن اختیارات رئیس جمهوری استفاده نکرده و خود آقای خمینی استفاده کرده بود. خارج از آن، برابر اصل ۱۱۳ فرماندهی با رئیس جمهوری بود. عمل آقای خمینی نامی جز کودتا نداشت.

و در روز ۲۱ خرداد ۱۳۶۰ این حکم صادر گردید:

بسم الله الرحمن الرحيم. تیمسار ولی فلاحی رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران تا تعیین فرماندهی نیروهای مسلح ستاد ارتش، مجاز است با استفاده از اختیارات مقام رهبری، ماموریت‌ها و وظایف محوله را انجام دهید.

روح الله الموسوی الخمينی

نقل از: صحیفه نور - جلد ۸ - صفحه ۴۳۲

بدین ترتیب، وقتی این فاکت‌ها را در کنار هم قرار می‌دهیم، واقعیت تمهیدات آقای خمینی و سران حزب جمهوری اسلامی در ماه خرداد ۱۳۶۰ در پشت درهای بسته برای برکناری رئیس جمهور بیشتر روشن می‌شود.

۷۸- در کتاب "عبور از بحران" یادداشت روز ۲۴ خرداد ۱۳۶۰، در این باره چنین آمده است:

«روزهای پر حادثه‌ای است. کتاب تاریخ ایران به سرعت ورق می‌خورد و حوادث مهم تاریخی روی می‌دهد و تاریخ به سرعت حرکت می‌کند.

جلسه علنی داشتیم. پیش از دستور، آقای غضنفرپور نماینده لنجان و یار متعصب بنی‌صدر به جای نطق پیش از دستور، اطلاعیه آقای بنی صدر را خواند. اطلاعیه خیلی بدی است که صدا و سیما نخوانده و جراید ننوشته‌اند. [چون در این ایام فقط جراید دولتی منتشر می‌شدند و لذا آن را چاپ نمی‌کردند و مطبوعات مستقل را یک هفته قبل تعطیل کرده بودند] و اثر بسیار شدیدی [خواندن آن اطلاعیه توسط غضنفرپور] روی امام و نمایندگان و مردم [بخوانید جناح انحصار طلب] در طرد سریعتر رئیس جمهور دارد...

غضنفرپور و سلامتیان از مجلس بیرون رفتند و در درب مجلس با یک فرد سپاهی برخوردی داشتند که به اسلحه کشی رسید.

امام که از رادیو شنیده بودند، از خواننده شدن اطلاعیه از تریبون مجلس، انتقاد کرده بودند.»

۷۹- در یادداشت روز ۱۹ و ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ هاشمی رفسنجانی چنین آمده است: «آقای خامنه ای، با اصرار احمد آقا [ خمینی ] از جبهه برگشته بودند، روی تدبیر در امر ارتش، در شرایط موجود.

عصر، در جلسه دفتر سیاسی [ حزب جمهوری اسلامی ] در محل کار آقای بهشتی شرکت کردیم. همه بحثها در اطراف کیفیت برخورد با وضع موجود که از ناحیه آقای بنی صدر پیش آمده بود، مقدار زیادی از وقت های گرانبها را صرف اختلاف می کنیم. خدا رحم کند... امروز آقای بنی صدر در کرمانشاه مانده و با عشایر سنجایی، جلسه محرمانه داشته، معلوم نیست می خواهند چه بکنند... اول شب [ روز ۲۰ خرداد ] به منزل آمدم ولی برای مشورت در امر فوری، به منزل آقای بهشتی دعوت شدم. احمد آقا [ خمینی ] هم حضور داشت. امام از ما خواسته بودند که درباره فرماندهی کل قوا، نظر بدهیم. امام تصمیم به عزل آقای بنی صدر از این سمت را گرفته اند...» ( «عبور از بحران»، ص ص ۷-۱۴۶)

۸۰- حکومت روحانیون، پایه نظری آقای خمینی بود که حدود ۷ - ۶ سال پیش از انقلاب، در کتاب ولایت فقیه (حکومت اسلامی) بازتاب داشت و چنین نوشت:

«...اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت، به عهده فقهاست، از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج و صرف آن در مصالح مسلمین، تا اجرای حدود و قصاص - که باید تحت نظر مستقیم حاکم باشد و ولی مقتول هم بدون نظارت او نمی تواند عمل کند - حفظ مرزها، و نظم شهرها، همه و همه.

همانطور که پیغمبر اکرم (ص) مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند. چون حکومت اسلامی حکومت قانون است، قانون شناسان و از آن بالاتر دین شناسان یعنی فقها باید متصدی آن باشند...» (روح الله الموسوی الخمینی، «ولایت فقیه»، چاپ جدید، ۱۳۶۰، تهران، ص ص ۳-۹۲)

گفتنی است، وقتی کتاب «ولایت فقیه» منتشر شد، خود او هم هرگز تصور نمی کرد که حدود ۷-۶ سال پس از آن، مقوله ای بنام حکومت روحانیت بتواند در ایران ظهور کند. در کتاب ولایت فقیه چنین می خوانیم: «هیچ عاقلی انتظار ندارد که تبلیغات و تعلیمات ما بزودی به تشکیل حکومت اسلامی منتهی شود. برای توفیق یافتن در استقرار حکومت اسلامی احتیاج به فعالیت های متنوع و مستمر داریم. این، هدفی است که احتیاج به زمان دارد. عقلائی عالم یک سنگ اینجا می گذارند تا بعد از دویست سال دیگری پایه ای بر آن بنا کنند و نتیجه ای از آن بدست آید. خلیفه به پیرمردی که نهال گردو می کاشت گفت: «پیرمرد! گردو می کاری که ۵۰ سال دیگر و بعد از مردنت ثمر می دهد؟» در جوابش گفت: «دیگران کاشتند ما خوردیم، ما می کاریم تا دیگران بخورند.»

فعالیت های ما اگر هم برای نسل آینده نتیجه ندهد باید دنبال شود. چون خدمت به اسلام است و در راه سعادت انسانهاست و امر شخصی نیست که بگوییم چون حالا به نتیجه نمی رسد و دیگران بعدها نتیجه آن را می گیرند بما چه ربطی دارد؟!

اصولاً دین اسلام و مذهب شیعه و سایر مذاهب و ادیان بهمین نحو پیشرفت کرده است یعنی ابتداء جز طرح چیزی نبوده و بر اثر ایستادگی و جدیت رهبران و پیامبران به ثمر رسیده است...» (روح الله الموسوی الخمینی، «ولایت فقیه»، ص ص ۱۸۴ - ۱۸۳ و ۱۸۶)

۸۱- در باره فعالیت ایرانیان مقیم برلین در رابطه با دادگاه میکونوس، نگاه کنید به: آثار و اسناد ذیل:

- مهران پاینده، عباس خدقلی، حمید نودری «هنوز در برلین قاضی هست؟ (ترور و دادگاه میکونوس) پروژه ای از آرشیو اسناد و پژوهشهای ایران - برلن، نشر نیما، ۱۳۷۸

- متن آلمانی حکم میکونوس با ترجمه فارسی پیشگفتار، انتشارات آرشیو اسناد و پژوهشهای ایران - برلن

- نقش جمهوری اسلامی در ترور و دادگاه میکونوس، از آرشیو اسناد پژوهشهای ایران - برلن، جلد ۲، (در دست انتشار)

- پرویز دستمالچی، بخشی از اسناد «میکونوس» (از سپتامبر ۱۹۹۲ تا آوریل ۱۹۹۷)، نشر آزاد، بهار ۱۳۷۷

- اسنادی که از سوی فعالان ایرانیان مقیم برلین (کمیته اپوزیسیون تبعیدی ایرانی علیه ترور) به زبان آلمانی منشر شده است:

- Der Fall "Mykonos" I Ein weiteres Beispiel fuer Staatsterrorismus, Komitee der iranischen Opposition im Exil gegen Terror, Berlin
- Der Fall "Mykonos" II Dokumentation zum Staatsterrorismus Irans, Komitee der iranischen Opposition im Exil gegen Terror, Berlin
- Der Fall "Mykonos" III Dokumentation zum Staatsterrorismus Irans, Komitee der iranischen Opposition im Exil gegen Terror, Berlin
- Der Fall "Mykonos" Band V und VI Geheimeberichte, Dokumentationen, Zeitungsausschnitte und zum iranischen - Staatsterrorismus, Parviz

۸۲- ابوالقاسم مصباحی بسیاری از جزئیات برنامه ریزی ترور در ایران را روشن کرد. او خود بی‌واسطه از ساخت ارگان های ترور و نحوه اجرای آن مطلع و اطلاعات او در مورد ترور میکونوس متکی به دانسته های نزدیکان و دوستانش بود:

سوال:

دانسته هایی که شما در دو روز گذشته در مورد ترور در رستوران میکونوس و مطالب مربوط به آن در اختیار گذاشتید از کجا بدست آورده اید؟  
جواب:

... در مورد سوء قصد میکونوس من اطلاعاتم را در مجموع از پنج منبع کسب کردم که به خاطر خطر عظیمی که برایشان وجود دارد از آن به عنوان شماره یک تا پنج نام می‌برم...

منبع شماره ۱ من در شورای امنیت ملی کار می‌کند، این حرف ضرورتاً به این معناست که عضو این شورا می‌باشد. من این تعریف را آگاهانه انتخاب کردم. او اطلاعات زیادی در مورد جلسات شورای امنیت ملی دارد و به من آن‌ها را خبر می‌داد.

همچنین هرگاه کمیته امور ویژه... گزارشی به شورای امنیت ملی می‌داد و یا در اختیارش می‌گذاشت، این منبع از آن مطلع می‌شد و به من خبر می‌داد...

منبع ۲ شخصی است که به آقای ریشه‌ری بسیار بسیار نزدیک است. با ایشان در یک مجموعه کار می‌کند، از اینرو می‌تواند از افکار واقعی آقای ریشه‌ری اطلاع پیدا کند...

منبع ۳ یک مقام عالی رتبه و اوک می‌باشد (مدیر کل فعلی و یکی از اعضای سابق ایستگاه اوک در لبنان).

وی مدت پنج سال و نیم شغل اخیر را داشت و در سفارت ایران در لبنان کار می‌کرد.

در زمان سوء قصد میکونوس این شخص به ایران باز گشته بود و در شغل فعلیش خدمت می‌کرد. او یکی از دوستان نزدیک بنی هاشمی رهبر تیم است...

منبع شماره ۴ رابطه خانوادگی بسیار نزدیکی با فلاحیان دارد، ولی خویشاوند او نیست... این منبع عضو اوک نمی‌باشد... در سوء قصد میکونوس او رابطه مستقیم با ارشد و کمالی داشت...

منبع شماره ۵ در واقعه میکونوس هر چند نه در اجراء، مسئولیت داشت... او در مرحله شناسایی عملیات فعال بود...

بازجویی ابوالقاسم مصباحی ۱۹۹۶/۹/۲۷

(نقل از کتاب "هنوز در برلن قاضی هست"، ص ۱۹)

درباره "کمیته امور ویژه" و سایر شبکه های مرتبط به آن، در کتاب یاد شده چنین توضیح داده می‌شود:

به دنبال پایان جنگ ایران و عراق و امکان فعال شدن اپوزیسیون، پیش گیری از هر اعتراض و مقاومتی در دستور کار رژیم قرار گرفت. در ایران در طول جنگ هر صدای مخالفی را خفه کردند. آنچه ماند خیل عظیم زندانیان سیاسی بود که از اعدام جان بدر برده بودند. پس مقامات رژیم هزاران زندانی سیاسی را طی مدت کوتاهی اعدام و در گورهای دسته جمعی دفن کردند تا هم به خطر بالقوه آنان پایان دهند و هم به دیگر مخالفان نشان دهند که اعتراض و مخالفت چه عاقبتی در پی دارد. ادامه کشتارهای داخلی، شدید تر از پیش به خارج کشیده شد. ده ها نفر از افراد اپوزیسیون از جمله قاسم دبیر اول حزب دمکرات کردستان ایران ترور شدند.

پس از مرگ خمینی هر یک از ارگان ها و ملایان قدرتمند به صدور حکم ترور و تلاش برای اجرای آن دست می‌زدند. صدور فرمان قتل - فتوای قتل - تکلیف روشنی نداشت. تعداد مراکز صدور فرمان قتل و اجرای آن سبب بروز مشکلات جدی برای رژیم شده بود. برای حل این مشکلات و اجرای منظم عملیات تروریستی در داخل و خارج، رژیم ایران دست به یک سری عملیات هماهنگ زد.

۱- ایجاد کمیته امور ویژه. این کمیته خارج از قانون اساسی و قوانین جاری و ورای دولت قرار دارد. اما تصمیم های آن برای دولت و ارگان های اجرایی لازم الاجرا است. این کمیته در مورد مسایلی تصمیم گیری می‌کند که حوزه ی وسیع تر از یک اداره و یا وزارتخانه را در بر گیرد، دارای جنبه قضایی - مذهبی باشد و به علت اهمیت ویژه در شورای امنیت ملی نمی‌تواند مطرح شود. اعضای کمیته در زمان ترور میکونوس عبارت بودند از:

- رهبر، علی خامنه ای یا نماینده او حجازی؛

- رئیس جمهور، علی اکبر هاشمی رفسنجانی یا نمایند و پسر او محسن رفسنجانی؛
- مسئول امور خارجه علی اکبر ولایتی، این مقام ضرورتاً وزیر امور خارجه نیست؛
- وزیر واواک، فلاحیان؛
- رئیس دستگاه امنیتی و اطلاعاتی ( و معتمد نزدیک) رهبر، محمدی ریشه‌ری؛
- فرمانده سپاه پاسداران، محسن رضایی؛
- یکی از اعضای شورای نگهبان، خزعلی؛
- فرمانده نیروهای انتظامی، رضا سیف‌اللهی.

در جلسات معمولی کمیته که طرح‌ها بررسی و آماده می‌شوند رهبر و رئیس جمهور شرکت نمی‌کنند. اما در جلسات مهم و جلساتی که باید تصمیم‌گیری شود شخصاً حاضر می‌شوند. کمیته برای هر مورد متخصصین لازم را به جلسات دعوت می‌کند.

/ ایجاد کمیته /مور ویژه تعدد مراکز را از بین برد و خود به مرکز اصلی صدور احکام ترور مخالفان رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شد. فرمان قتل - فتوای قتل - را رهبر به عنوان رهبر مذهبی امضاء و رئیس جمهور به عنوان رئیس دولت آن را تأیید می‌کند. به این صورت حکم هم جنبه مذهبی و هم جنبه دولتی پیدا می‌کند و سازمان‌های دولتی موظف به اجرای آن می‌باشند.

۲- سازماندهی جدید بخش‌های ویژه در تمامی وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی زیر نظر مستقیم وزارت اطلاعات و امنیت.

این بخش‌ها که به فعالیت‌های اطلاعاتی، تدارکات و کمک به اجرای ترورها می‌پردازند قبلاً هم کم و بیش وجود داشتند، ولی دوباره تجدید سازمان شدند. هیچ نمایندگی دولتی ایران در خارج از کشور وجود ندارد که تمام یا بخشی از آن زیر نظر واواک در فراهم آوردن تدارکات گروه‌های تروریستی شرکت نداشته باشد.

۳- ایجاد مؤسسات پوششی مختلف در اروپا برای فعالیت‌های جاسوسی و تروریستی.

تأسیس شرکت‌های مختلف صادرات و واردات و مغازه‌های کوچک که به کار تجارت می‌پردازند. اکثر مدیران این شرکت‌ها و صاحبان این مغازه‌ها کارمندان واواک می‌باشند.

۴- کنترل تمام مؤسسات تجاری که با خارج رابطه دارند و گماردن مأمورین اطلاعاتی در آن‌ها.

۵- ایجاد و بکارگیری مؤسسات مذهبی برای جمع‌آوری اطلاعات، سازماندهی حزب الله جهت شرکت در عملیات مختلف و انتخاب افراد مناسب برای عملیات تروریستی.

مرکز اسلامی هامبورگ و مساجد متعدد از جمله مسجد امام جعفر صادق در برلن و مرکز اسلامی برلن از این مؤسسات می‌باشند که به طور انحصاری در اختیار حزب الله ایران قرار دارد. نفوذ در مساجد اتباع کشورهای دیگر مثل ترک‌ها، لبنانی‌ها، عرب‌ها، افغانی‌ها و حتی مساجد اهل سنت از هدف‌های دولت ایران است. دادن کمک‌های مالی به این مراکز ابزار مهم برای تبدیل آن‌ها به زائده‌های اطلاعاتی رژیم ایران می‌باشد.

۶- استفاده از سازمان‌های شبه دانشجویی برای سازماندهی شبکه‌های اطلاعاتی و فراهم آوردن تسهیلات برای فرستادن افراد اطلاعاتی به عنوان دانشجو به خارج کشور. معروف‌ترین این سازمان‌ها /اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در خارج UISA می‌باشد.

۷- فرستادن افراد حزب اللهی از ایران و کشورهای دیگر از جمله لبنان، ترکیه، افغانستان به عنوان پناهنده به کشورهای اروپایی.

در جریان تحقیقات پلیس در مورد ترور میکونوس فعالیت‌ها و نام تعدادی از این افراد که در اواخر ۱۹۸۹ به آلمان فرستاده شده بودند علنی شد، این افراد در یکی از مراکز نیروهای دریایی ایران در نزدیکی بندر انزلی دوره‌های آموزشی دیده و همه جوانان زیر ۲۵ سال بودند و چندین نفر از آنان از جمله امین و راحیل به طور مستقیم در ترور شرکت داشتند.»

(نقل از کتاب "هنوز در برلن قاضی هست"، ص ۷-۱۶)

پس از اولین شهادت ابوالقاسم مصباحی در دادگاه برلین، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی پرونده‌ای تسلیم سفارت آلمان در تهران کرد که عین آن را نیز حسین موسویان سفیر وقت جمهوری اسلامی در آلمان به مقامات قضایی آلمان تحویل داد. بر اساس این پرونده رسمی ارائه شده توسط جمهوری اسلامی، ابوالقاسم مصباحی دروغگوی حرفه‌ای و کلاهبردار معرفی شده که پس از اخراجش از فرانسه در سال ۱۹۸۴، از خدمت دولت جمهوری اسلامی اخراج شد و سپس به دلیل موارد متعدد کلاهبرداری و اختلاس تحت پیگرد مقامات قضایی ایران قرار گرفت. بر اساس این ادعای جمهوری اسلامی، دادگاه برای دومین بار مصباحی را احضار کرده است.

آقای پرویز دستمالچی ( که از سوء قصد رستوران میکونوس جان سالم بدر برد) در دادگاه حضور داشت، در باره دومین جلسه دادگاه می‌نویسد: « در دادگاه از مصباحی پرسیدند: شما چرا دو نام کوچک دارید، ابوالقاسم و فرهاد. وی گفت: « پدرم شناسنامه مرا به اسم ابوالقاسم گرفت ولی مادرم، فرهاد صدایم می‌کرد. ۳۹ سال دارم. در زمانی که در فرانسه بسر می‌بردم، در دانشگاه سوربن، رشته جامعه‌شناسی خواندم و سپس در ژنو در پی گرفتن دکترای علوم سیاسی بودم، اما موفق نشدم آن را به پایان برسانم. تا سال ۱۹۸۴ رئیس بخش اطلاعات ایستگاه [جمهوری اسلامی] فرانسه بودم. بعد از آنکه از فرانسه اخراج شدم به ژنو رفتم و در آنجا مسئولیت تمام ایستگاههای اطلاعاتی و ارتباطی در تمام اروپای غربی را بر عهده داشتم.»

مصباحی یا شاهد C در دادگاه به طور عجیبی دقیق و کارشناسانه سخن می‌گفت و به مترجم خود می‌گفت از رئیس دادگاه پرسید که اگر دقیق تر می‌خواهد بیان کنم ولی اظهارات او چنان دقیق بود که دادگاه آن را کافی می‌دانست. از آنجا که دولت جمهوری اسلامی مدعی شده بود که مصباحی از سال ۱۹۸۴ هیچگونه سمت دولتی بر عهده نداشت، دادستان بر اساس اظهارات مصباحی، فتوکپی اسناد سفرهای او را در سال های ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ به اروپا و بویژه به آلمان از هتل ها و شرکت های هواپیمایی در سویس و اتریش و آلمان، و در خواست ویزای او را از سفارت آلمان در تهران، گردآوری کرده بود. مصباحی در سال ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ به نمایندگی از جانب رژیم جمهوری اسلامی برای مذاکرات در باره آزادی " کوردوس " مهندس آلمانی که در لبنان ربوده شده بود به آلمان سفر کرد. مجموعه این مدارک ثابت کرد که در این سالها مصباحی گذرنامه سبزرنگ دیپلماتیک یا گذرنامه آبی رنگ خدمت داشته است و به عبارت دیگر مامور رسمی جمهوری اسلامی ایران بوده است. یکی از شماره پاسپورت های دیپلماتیک او که در دادگاه ارائه شده و در هتلی در ژنو به دست آمده بود، ۱۶۳۱۷ بود.

مصباحی برای اثبات اینکه پس از سال ۱۹۸۴ نیز همچنان در خدمت دولت جمهوری اسلامی بوده است، در دادستانی فدرال آلمان گفته بود که در سال ۱۹۹۳ همراه با رفسنجانی به گرجستان سفر کرده است. دادستانی آلمان از رادیو تلویزیون درخواست فیلم های خبری تلویزیونی آن زمان را کرد. دولت گرجستان همه ویدئو ها و عکس های این سفر را در اختیار دادستانی قرار داد و در شماری از آنها مصباحی در میان هیئت همراه رفسنجانی دیده می‌شود.

وی در سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ همراه شخصی بنام "امامی" که مترجم وی و رابط دولت جمهوری اسلامی با حزب سوسیالیست آلمان بود برای مذاکرات پیرامون آزادی " کوردوس " به اشتوتگارت و فرانکفورت و "بن" به آلمان سفر کرده و به گفته خود با چند تن از رهبران درجه اول حزب سوسیال دمکرات آلمان از جمله آقایان " اپلر "، " فوگل "، " ویش توسکی " و " کوشنیک " در باره آزادی کوردوس مذاکره کرده است. دادستانی آلمان از همه این افراد که از چهره های سرشناس سیاسی آلمان هستند در مورد صحت گفته های مصباحی تحقیق کرده، همه آنها تأیید کرده اند که او نماینده تام الاختیار جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات بوده است. در این مذاکرات، طرفهای آلمانی خواستار مدارکی دال بر زنده بودن " کوردوس " می‌شوند. مصباحی در دادگاه می‌گوید " « من با فلاحیان وزیر اطلاعات تماس گرفتم و او با حزب الله لبنان تماس گرفت و آنها نیز ویدیویی همراه با یک دستخط از کوردوس گرفتند و فرستادند به تهران. این مدارک را بوسیله پیکری از تهران به بن آوردند و به من اسم رمزی دادند که بروم آنها را تحویل بگیرم. ولی فقط نامه کوردوس را به من دادند، از آنجا که نوار ویدئو را نداده بودند، ناراحت شدم و به فلاحیان تلفن کردم ولی او گفت نامه کفایت می‌کند. سپس امامی نامه را به همسر کوردوس برای تأیید صحت آن تحویل داد. درخواست متقابل ما از آلمان، آزادی علی حمادی از عوامل حزب الله لبنان بود که به اتهام هواپیما ربایی و تروریسم در آوریل ۱۹۸۸ به ۱۳ سال زندان در آلمان محکوم شده بود. از مصباحی پرسیده شد، شما چگونه ویزای آلمان دریافت می‌کردید. وی گفت: " بضمن " سفیر آلمان در تهران تلفنی از من می‌پرسید شما گویا ویزای آلمان لازم دارید و سپس اتوموبیلی می‌فرستاد که گذرنامه مرا می‌گرفتند و به سفارت می‌بردند و سپس با ویزا آن را برای من می‌آوردند. رئیس دادگاه از مصباحی پرسید: " کوردوس " مهندس آلمانی و در لبنان اسیر بود و حمادی نیز لبنانی و در آلمان زندانی بود، این قضایا چه ربطی به جمهوری اسلامی داشت که شما برای آزادی " کوردوس " به آلمان می‌آمدید؟ مصباحی پاسخ داد: چون علی حمادی به دستور دولت جمهوری اسلامی هواپیما ربود و کوردوس نیز به دستور دولت تهران دزدیده شد و در پایگاهی به سر می‌برد که زیر نظر عوامل جمهوری اسلامی قرار داشت.

بدین سان، مسئله از چهارچوب کشتار رهبران کرد ایرانی در رستوران میکونوس خارج شد و ابعاد دخالت جمهوری اسلامی در تروریسم و هواپیما ربایی، ساختن پرونده قضایی جعلی برای مخدوش کردن شهادتی در دادگاه خارجی به آن اضافه شد.

در دادگاه برلین از جمله، بلیت هواپیمایی که در سال ۱۹۸۸ مصباحی به وسیله آن از ژنو به اشتوتگارت رفته است، ارائه شد. این بلیط هم پرواز هم شماره با بلیط امامی بود. به گفته مصباحی، در فرودگاه اشتوتگارت از ورود او به آلمان جلوگیری شد. ولی از آنجا که برای گفتگو در مورد آزادی کوردوس به آلمان رفته بود " ویش نفسکی " از حزب سوسیال دمکرات به فرودگاه رفت و او را به اشتوتگارت آورد. سرانجام، کوردوس در سال ۱۹۸۸ از اسارت رهایی یافت و علی حمادی نیز در سال ۱۹۹۳ از زندان آزاد شد. پرویز دستمالچی می‌افزاید: مسئله مهم دیگری که مصباحی در دادگاه مطرح کرد، مسئله دخالت سید حسین موسویان سفیر جمهوری اسلامی در بن در فعالیت های تروریستی است. به گفته مصباحی، موسویان در بیشتر قتل های سیاسی اروپا و حتی آن قتل هایی که مقامات پلیسی و قضایی آلمان نتوانسته اند سرنخ آن را بیابند، شرکت فعال داشته است. مصباحی جزئیات وقایع را برای دادستانی آلمان تشریح کرده است.

( پرویز دستمالچی، "با اظهارات شاهد C دادگاه میکونوس ابعاد گسترده ای پیدا کرد"، هفته نامه کیهان لندن، شماره ۶۴۴، پنجشنبه ۱۳ فوریه ۱۹۹۷، ص ۱۱)

در باره حضور ابوالقاسم مصباحی در دومین جلسه دادگاه، چنین گفته شده است: «اصرار جمهوری اسلامی برای بی اعتبار جلوه دادن شهادت ابوالقاسم مصباحی معروف به شاهد "C" در دادگاه میکونوس موجب شد که وی بار دیگر به دادگاه، ولی این بار دادگاه علنی، احضار شود و شهادتهای تکان دهنده او در مقابل خبرنگاران، افتضاح جدیدی برای جمهوری اسلامی بار آورد.»

( پرویز دستمالچی، همان منبع )

اگر چه در سالهای بعد، ماهیت شبکه های ترور در جمهوری اسلامی از جمله قتل های زنجیره ای، در ابعاد گسترده ای افشاء شده، اما هدف های عملیات ترور و خشونت در دوران ریاست جمهوری آقایان هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی، این گونه ارزیابی می شود: «... از نظر خشونت و جنایت، با شدت و ضعف، دوران هاشمی و خاتمی مشابه یکدیگرند. اما اوصافی این دو دوره را از یکدیگر متمایز می سازد؟

هدف اصلی خشونت و جنایت دوران هاشمی حذف دگراندیشان و روشنفکران [از جمله شخصیت ها و چهره های اپوزیسیون سیاسی] از طریق ایجاد رعب و وحشت بود. اما هدف اصلی خشونت و جنایت اخیر [در دوره ریاست جمهوری خاتمی] بر کناری خاتمی و نابودی جامعه مدنی ایران است... خشونت و جنایت، کل اهداف و برنامه خاتمی را به چالش می خواند و آن را نابود می سازد. ضمن اینکه حفظ امنیت و حرمت تک شهروندان برای خاتمی اهمیت دارد...» ( اکبر گنجی، "تاریک خانه اشباح"، چاپ هفتم، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۶-۱۷)

## یادداشت آقای بنی صدر:

*توجه شما را به شماره ۵۱۳ انقلاب اسلامی جلب می کنم که توضیح روشن است بر قتلها، هدف حذف بدیل مردم سالار است*

دو سازمان سیاسی اسلامی در داخل کشور، تقریباً ارزیابی مشابهی را به شرح زیر مطرح کرده اند: آقای حبیب الله پیمان دبیر جنبش مسلمانان مبارز در ارتباط با ترور سعید حجاریان می گوید: «... یک جریان نوپایی است که با سوءاستفاده از قدرت سیاسی و مشروعیت های دینی، ثروت افسانه ای را از طریق رانت و غارت بدست آورده اند و نمی خواهند تسلط اقتصادی و مالی خود را از دست بدهند، در نتیجه اصلاحات را بر ضد منافع و موقعیت خود می دانند و سعی می کنند با اعمال خشونت و به کار بردن روش های مافیایی، برای پیشرفت جنبش آزادی خواهی سد ایجاد کنند...» ( حبیب الله پیمان، گفتگو با روزنامه فتح، نقل از کیهان لندن، شماره ۸۰۱، ۱۸ فروردین ۱۳۷۹)

تحلیل مشابه ای را در این زمینه، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اطلاعیه ای ارائه کرده است و در آن چنین آمده است:

«ترور حجاریان یک ترور کور و کار عده ای از جوانان احساساتی کم سن و سال نیست. انتخاب سوژه و قربانی، یعنی زمان و مکان، نحوه ترور و امکانات به کار گرفته شده، همگی از وجود یک ستاد تحلیلی سیاسی در این جریان خبر می دهد... پس از پیروزی خاتمی در انتخابات دوم خرداد شبکه مخوف که مرگ خود را در نهادینه شدن مناسبات مردم سالارانه و شفاف شدن عرصه سیاست و حکومت می دید، طرح "سقوط دولت جدید طی ۶ ماه" را در دستور کار قرار داد. بر اساس استراتژی "نصر بالرعب" قتل های زنجیره ای با هدف سرنگونی دولت و شکست جریان اصلاحی به اجرا در آمد، اما این طرح نیز نتیجه عکس داد...» (بیانیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، همانجا)

عزت الله سبحانی مدیر مسئول نشریه ایران فردا در رابطه با ترور سعید حجاریان، آن را یک کار "فردی" نمی داند و می گوید: «مردم در حادثه ترور حجاریان این سوء ظن را دارند که نکند مقام های حاکمه نمی خواهند حقایق قضایا را به مردم اطلاع دهند. بنظر می رسد این چند نفری که تا کنون دستگیر شده اند، حد اقل تا دو سه ماه پیش عضو نهادی بوده اند و حالا اگر از آن مستعفی شده اند، این خود سؤال برانگیز است که چه طور در نزدیکی زمان اجرای ترور، این افراد مستعفی می شوند، حال یا با اخراج یا این که خود استعفاء داده اند، شواهد نشانگر آن است که آنها از قبل برنامه ای داشته اند و مسئله فردی نبوده است... مقام های روحانی و فرهنگی ای هستند که اینگونه اعمال را به صورت صریح یا غیر صریح ترویج می کنند آنان رفتار خشونت آمیز و برخورد مجازات گونه ای را با اشخاص صاحب فکر ترویج می کنند.» (عزت الله سبحانی، همانجا)

در ارتباط با قتلهای زنجیره ای و ترور حجاریان، در بخشی از بیانیه مجامع اسلامی ایرانیان چنین آمده است: «...دادگاه میکونوس آلوده بودن ساختار این نظام را با جنایت بر همه افکار عمومی جهان عیان کرده است و مردم کشور نیز اکنون بعد از تجربه قرار دارند و دانسته اند که دین تنها بازیچه و ابزار قدرت در دست حاکمان کنونی است و در مقاطع مختلف اعلام انزجار و جدا کردن جبهه خود از این نظام را کرده اند. از اینرو دعوت مردم از طرف آقای خاتمی به "حفظ آرامش" و نه کنش صریح و واضح و همگانی به اعتراض به شکستن قلمها و سرکوب روزنامه نگاران از دید ما از عدم باور او به نقش فعال برای مردم قائل شدن ناشی می شود.

در واقع اقدامات سلسله وار سازمان سرکوب از قتل‌های زنجیره ای و سرکوب دانشجویان گرفته تا ترور حجاریان و توقیف حدود ۱۳ نشریه و روزنامه یکجا نشان از شکست قاطع تئوری "سازش با قدرت و تسهیم آن و چانه زنی در بالا" در این نظام دارد...» (بیانیه مجامع اسلامی ایرانیان، نشریه "انقلاب اسلامی"، شماره ۴۸۸ از ۱۲ تا ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۹ ص ۱۳)

هم چنین است، توضیحات مفصل درباره سرکوب و ترور اخیر، در اطلاعیه مورخ ۷ اردیبهشت ۱۳۷۹، دفتر آقای ابوالحسن بنی صدر.

در رابطه با قتل‌های زنجیره ای و پرونده قتلها در آن اطلاعیه چنین آمده است: «پرونده قتلها را از نیازی گرفتند و به مروی و بهرامی دادند. زیرا پرونده ای که او ساخته بود، قابل طرح حتی در دادگاه این رژیم نبود. پس از آنکه اسناد و مدارک را از پرونده خارج کردند، متهمان را، غیر از دوتن آزاد کردند. حالا صحبت از اینست که به آنها "دیه زندان" نیز بپردازند! از یکی از نزدیکان خامنه ای نقل می شود که: «تنها اطلاعیه وزارت اطلاعات، عمل بی رویه‌ای بود و گرنه بقیه کارها طبق نقشه انجام شد.

اشاره او به آن اطلاعیه است که در آن واواک اعتراف کرد، مدیرانش قتلها را سازمان دادند...»

همچنین در بند ۱۰ بخش اول آن اطلاعیه چنین آمده است: «سازمان ترور و مافیا که خامنه ای و رفسنجانی در رأس آنها هستند، وقتی می توانند آسوده خاطر شوند که اصلاح طلبان بکلی بی خطر شوند. از این رو، کارهای زیر در دستور کار این سازمان است: الف - ادامه دادن به ترورها چنانکه اینک معلوم است که ترور محمد رضا خاتمی نیز تدارک دیده می شده است. ب - قطع رابطه "خودیها" با "غیر خودیها". ج - توسعه نا امنی ها با استفاده از شبکه هیاتها و واحد های مقاومت و بسیج و استقرار حکومت نظامی در شهرها. د - توقیف ها و محکوم کردن ها.» (انقلاب اسلامی، شماره ۴۸۸، از ۱۲ تا ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۹، ص ۱۶)

۸۳ - در رابطه با حضور دو شاهد در دادگاه میکونوس، چنین نوشته شده است: «در ۵ اوت ۱۹۹۶ هانس یو آخیم اریگ [وکیل کترال عبدلی همسر فتاح عبدلی از ترورشدگان در رستوران میکونوس] تقاضانامه ای به دادگاه ارائه داد. او خواست ابوالحسن بنی صدر به عنوان شاهد به دادگاه خوانده شود تا در مورد خبری که در روزنامه انقلاب اسلامی در هجرت چاپ شده بود، شهادت دهد. بنی صدر در ۲۲ و ۲۳ اوت ۱۹۹۶ در دادگاه شهادت داد. او گفت، بنا بر اطلاعاتی که در اختیار دارد، ترور میکونوس را دولت ایران سازماندهی کرده است و بالاترین سطوح دولت ایران تصمیم به این ترور گرفته اند. او گفت، بخشی از این اطلاعات را از دو منبعی بدست آورده است که هر دو به شرط آن که شناخته نشوند، حاضرند اطلاعات خود را در اختیار دادستانی قرار دهند. این دو شاهد سر انجام به دادگاه آمدند. علاوه بر این، بنی صدر در شهادت خود در ۲۳-۸-۱۹۹۶ گفت: «من فهرستی از ۱۳ نام که در ترورهای مهم و مشهور دنیا شرکت کردند و بعضی از آن ها محکوم شدند و برخی تحت تعقیب قرار گرفتند و همه آن ها در رژیم دارای مقامات مهم هستند همراه دارم. مثلاً کورش فولادی که در انگلستان به ۱۲ سال زندان محکوم شد و نماینده مجلس [شورای اسلامی] شده است و مهرداد کوبکی که در انگلستان به خاطر آتش زدن کتابفروشی محکوم شد و مشاور وزیر آموزش و علوم عالی است.»

طی شهادت غیر علنی مصباحی در دادگاه، وکلای کاظم دارابی [یکی از سازمان دهندگان عملیات ترور در رستوران میکونوس] از رئیس دادگاه خواستند تصویری را به مصباحی نشان دهد. این تصویر فردی بود که در شب ترور با تاکسی از نزدیک کنسولگری ایران در قسمت شرقی برلین به نزدیک رستوران آمده بود. پلیس بر اساس گفته های راننده تاکسی این تصویر را تهیه نموده و در اختیار مطبوعات گذاشته بود. رئیس دادگاه عکس را از پرونده بیرون آورد و به او نشان داد. مصباحی با دیدن تصویر، از دور گفت، من این شخص را خوب می شناسم، این عکس عرفانیان است. کت و شلوار شیک اما کمی به سبک قدیمی می پوشد. وی از افراد معروف واواک می باشد که با عملیات ترور سروکار دارد. از زمان تأسیس واواک با آن همکاری داشته است. در ابتداء معاون مالی وزیر واواک بود و اکنون در دفتر رهبر کار می کند و مورد اعتماد است. مبالغ هنگفتی در اختیار او قرار دارد که نباید حساب آن ها را پس بدهد. در سال ۱۹۹۲ نیز در دفتر رهبر کار می کرد. از مصباحی سؤال شد، آیا این شخص می تواند در مورد هزینه های تا حدود صد هزار مارک تصمیم بگیرد، او در جواب گفت، عرفانیان در موقعیتی قرار دارد که بتواند در مورد هزینه ای بیش از ده برابر این مبلغ هم تصمیم بگیرد. به این اطلاع در دادگاه پرداخته نشد هرچند حضور عرفانیان نشان می داد که رهبر و دفتر او به طور مستقیم عملیات میکونوس را زیر نظر داشتند.» (هنوز در برلن قاضی هست، ترور و دادگاه میکونوس، ص ۴-۱۵۲).

هم چنین در رابطه با "کمیته امور ویژه" چنین آمده است: علی رغم خواست دادستانی، دادگاه از بردن نام تصمیم گیرندگان و دستور دهندگان قتل خودداری نمود. اما در حکم دادگاه ذکر شد: «رهبر، رئیس جمهور، وزیر امور خارجه، وزیر اطلاعات و امنیت، فرمانده سپاه پاسداران و... ایران در کمیته امور ویژه که ارگانی و رای قانون اساسی جمهوری اسلامی است، تصمیم به قتل در میکونوس گرفتند...» (همان منبع، ص ۶-۱۵۵)

در مقطع زمانی که کتاب "درس تجربه" برای چاپ آماده می شده است، کتاب سوم از سلسله کوشش های آقایان مهران پاینده، عباس خدقلی و حمید نودری در ۳۰۱ صفحه تحت عنوان "سیستم جنایتکار، اسناد دادگاه میکونوس" به عنوان جلد سوم از مجموعه میکونوس (پروژه ای از: آرشیو اسناد و پژوهش های ایران - برلین) از سوی نشر نیما منتشر شده است. برای آگاهی از مسایل پرشمار درباره ترور دادگاه میکونوس، خوانندگان را به مطالعه این آثار جامع (سه جلدی) دعوت می کنم.

۸۴ - نگاه کنید به "بنی صدر، ابوالحسن، "خیانت به امید"، شهریور ۱۳۶۱، ص ۱۵-۳

۸۵ - به بخش ضمایم (ضمیمه سوم) تحت عنوان خمینیسیم در سیمای "عارف - فقیه" مراجعه فرمایید.

۸۶ - قتل عام زندانیان سیاسی ایران در تابستان سال ۱۳۶۷ به عنوان یک فاجعه ملی در تاریخ زندانهای ایران بی سابقه بوده است. ابعاد این جنایات، آن قدر وحشتناک است که آقای منتظری طی نامه ای به تاریخ ۹ مرداد ۱۳۶۷، آقای خمینی را دعوت به عطفوت می کند: «... اگر فرضاً بر دستور خودتان اصرار دارید اقلأ دستور دهید ملاک، اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسئول اطلاعات باشد، نه اکثریت [آراء] و زنان هم استثنا شوند مخصوصاً زنان بچه دار و بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز هم عکس العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود. و بعضی از قضات متدین بسیار ناراحت بودند و بجا است این حدیث شریف مورد توجه واقع شود...» (متن کامل نامه نگاه کنید به: خاطرات حسینعلی منتظری ص ۶۳۱)

به هرحال، تاریخ ایران در قرن بیستم، این جنایت هولناک را به نام رژیم جمهوری اسلامی و در رأس آن آقای خمینی، ثبت کرده است. کشتار عظیم هزاران زندانی سیاسی در زندانهای مختلف و آنهم زندانیانی که قبلاً محاکمه شده بودند و دوره محکومیت خود را می گذراندند و یا زندانیانی که محکومیت خود را به پایان رسانده بودند!!

#### ۸۷ - برخی روایت ها در باره پرداخت غرامت جنگی به ایران:

رژیم جمهوری اسلامی با سیاست ادامه جنگ هرگونه مذاکره با رژیم عراق را خیانت می دانست و به چیزی جز سرنگونی رژیم صدام راضی نبود. در تحلیل نهایی، اگر چه هر دو رژیم ایران و عراق بازندگان در این جنگ بودند، ولی این نیروهای نظامی عراق بودند که با ضربات پی در پی خود رژیم جمهوری اسلامی و آقای خمینی را وادار به "نوشیدن جام زهر" نمودند.

وقتی به خاطر می آوریم، این آقای خمینی بود که در طول ۸ سال - درحالیکه در مقطع اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۰ و سپس از مقطع فتح خرمشهر در خرداد ۱۳۶۱، زمینه برقراری صلح فراهم بود و نپذیرفت - دائماً شعار می داد و می گفت: «مصالحه با جنایتکار و سازش با جنایتکار، این یک جنایتی است بر مردم متعهد و یک جنایتی است بر اسلام» (جنگ تحمیلی، انتشارات دفتر نمایندگی...، ص ۱۲۲) و در همین راستا، می گفت: «هیچ مسلمی نباید خیال کند که بین اسلام و غیر مسلم باید صلح ایجاد بشود.» (همانجا، همان صفحه) و هم چنین می گفت: «صلحی که صدام و استکبار جهانی پیشنهاد می نماید، صلحی است که منافع آنها را تضمین می نماید و بر ضرر مستضعفین و امت اسلام می باشد. به همین دلیل است که ایران زیر بار صلح تحمیلی آمریکا نرفته و نخواهد رفت.» (همانجا، همان صفحه)

در پوشش این شعارها و سخنرانیهای ریز و درشت سران جمهوری اسلامی در ضرورت اسلامی بودن جنگ و ضد اسلامی بودن صلح، حدود یک میلیون کشته و معلول و زخمی، پیامد این جنگ فاجعه بار بود. و بالغ بر هزارمیلیارد دلار خسارت مالی به کشور ایران وارد آمد. آقای خمینی با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در ۲۷ تیر ماه ۱۳۶۷، این فاجعه را که یکی از فاجعه های بزرگ قرن بیستم بشریت است، با این جملات سرهمبندی کرد. او گفت: «اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه، خصوصاً برای من بود، این است که من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع مواضع اعلام شده در جنگ بودم [یعنی سرنگونی صدام] و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می دیدم ولی به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می کنم با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نمودم و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می دانم ... من باز می گویم که قبول این مسئله برای من از زهر کشنده تر است.»

آقای خمینی حتی در آن لحظه ای هم که می کوشید با به کارگیری عباراتی احساسی، خطای تاریخی خود را در ارتباط با جنگ ببوشاند، واقعیت درست را به اطلاع مردم نمی رساند. او می گوید: «من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع مواضع اعلام شده در جنگ بودم و... درحالیکه، این امر واقعیت ندارد. زیرا مذاکرات پشت صحنه این پذیرش و با تلاش به اینکه ایران شعارهای فعلی خود را پس می گیرد ولی فقط صدام را به عنوان آغازگر جنگ ببپذیرند، از یک سال قبل شروع شده بود.

قطعنامه ۵۹۸ در اجلاس ۲۷۵۰ شورای امنیت به تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ (۳۰ تیر ۱۳۶۶) به تصویب رسیده است. در بند ۱ قطعنامه چنین آمده است: «شورای امنیت مقرر می دارد که به عنوان نخستین گام برای پایان بخشیدن به مخاصمه، ایران و عراق یک آتش بس فوری اعلام کنند و به کلیه عملیات نظامی در زمین، دریا و در هوا پایان دهند و نیروهای خود را بیدرتنگ به مرزهای شناخته شده بین المللی عقب بکشند.»

پذیرش این مفاد فوق مغایر شعارهای رژیم جمهوری اسلامی در طول سالهای جنگ بود زیرا رژیم جمهوری اسلامی کمتر از سرنگونی و سقوط صدام رضایت نمی داد. درحالیکه در اردیبهشت ۱۳۶۰ مشابه همین مفاد - پیشنهاد به شورای عالی دفاع ایران از سوی هیئت میانجی صلح کشورهای غیر متعهد - هم مطرح شده بود. و سران حزب جمهوری اسلامی با آن مخالفت کردند.

## یادداشت آقای بنی‌صدر:

اخیر، پیشنهاد هیئت میانجی صلح کشورهای غیر متعهد بهتر از قطعنامه ۵۹۸ بود. به شماره ۴۹۸ انقلاب اسلامی مراجعه فرمایید. یک سند برای شما می‌فرستم نامه به آقای خمینی است راجع به پیشنهاد غیر متعهد ها. ( این سند در بخش اسناد این کتاب کلیشه شده است. شماره ۲ )

دو روز پس از صدور قطعنامه ۵۹۸، ولایتی وزیر امور خارجه ایران به دیدار گنشر وزیر امور خارجه آلمان می‌رود تا مگر او وساطت کند، اگر صدام حسین را به عنوان آغازگر جنگ و متجاوز به ایران بپذیرند، ایران نیز با قطعنامه ۵۹۸ موافقت می‌کند. ایران طی حدود یک سال در جبهه دیپلماسی فعالیت کرد تا این خواسته را بتواند عملی کند ولی سرانجام رژیم ایران را مجبور کردند که قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد. در حالیکه در این قطعنامه، صدام به عنوان آغازگر جنگ یعنی متجاوز شناخته نشد. درباره مسئله یاد شده نگاه کنید به خاطرات هاینریش گنشر درباره مسافرت ولایتی به آلمان و دیدارش با گنشر در این زمینه.

Hans Dietrich Genscher, "Erinnerungen", Siedler Verlag, 1995, S. 547

## یادداشت آقای بنی‌صدر:

در ماه مارس [ فروردین ۱۳۶۷ ] ولایتی به گنشر اطلاع می‌دهد، ایران قطعنامه را می‌پذیرد.

علیرغم وجود سند رسمی سازمان ملل متحد یعنی قطعنامه ۵۹۸، اخیراً آقای رفسنجانی به عنوان یکی از آثار مهم جنگ، چنین می‌گوید: « با وجود موضع‌گیری قدرت‌های جهان به نفع صدام، موفق شدیم رأی سازمان ملل را در مورد متجاوز بودن عراق بگیریم و این پیروزی حقوقی و سیاسی و حیثیتی مهمی است و از لحاظ اقتصادی هم اهمیت دارد. چون باید خسارات جنگ را به ما بدهد که حداقل آن صد میلیارد دلار است.» ( نگاه کنید به: هاشمی رفسنجانی، " حقیقت‌ها و مصلحت‌ها"، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۰۴ )

این سخن کاملاً نادرست است. در قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد هیچگونه اشاره‌ای به متجاوز شناخته شدن عراق در این جنگ نشده است. اگر عراق متجاوز شناخته شده بود، همانگونه که در ارتباط با تجاوز آن کشور به کویت از طریق مراتب مصوبه، هزینه خسارات را از عراق باز می‌ستانند، در مورد ایران هم می‌توانست عمل شود که نشد.

برای نشان دادن ابعاد تحریف و غیر واقعی بودن اظهارات آقای رفسنجانی، متن سند قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را در بخش اسناد این کتاب چاپ کردیم. مضافاً، این نکته را هم باید یادآوری کرد که پس از خاتمه جنگ، مقامات رسمی ایران میزان خسارت وارده به ایران را در این جنگ، هزار میلیارد دلار تخمین زده بودند نه صد میلیارد دلار. ( ترجمه سند قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت. نگاه کنید به بخش اسناد، سند شماره ۳ )

به مناسبت بیستمین سالگرد جنگ ایران و عراق ( هفته اول مهرماه ۱۳۷۹ ) آقای رفسنجانی در یک مصاحبه رادیو و تلویزیونی، تحریفات دیگری را در رابطه با مسایل جنگ ایران و عراق مطرح کرده است. از جمله آقای رفسنجانی در رابطه با پرداخت غرامت از سوی کشور های نفت خیز منطقه خلیج فارس به ایران که از مقطع مذاکرات هیئت های میانجی صلح کنفرانس اسلامی و جنبش غیر متعهد ها به ایران اعلام شده بود - و بعد از آن نیز در چند مقطع این پیشنهاد تکرار شد - انکار می‌کند و می‌گوید « حرفهایی در مورد "پول" [ غرامت ] می‌گویند که کنفرانس اسلامی و کشورهای عربی دادند یا می‌خواستند بدهند، دروغ محض است. این موضوع را هم هیچ کس به صورت رسمی با ما مطرح نکرد. بنابراین، در این فاصله کسی پیشنهاد مشخصی به ما نداد. اینکه ما نمی‌پذیرفتیم، واقعیت ندارد. هر کس می‌داند، بیاید و بگوید.»

نخست از درون خود یادداشت های آقای رفسنجانی، این واقعیت را که از جانب دو شخصیت رسمی به ایشان گفته شده، نشان می‌دهیم:

(۱) پیشنهاد اولاف پالمر معاون دبیر کل سازمان ملل متحد در زمینه پرداخت غرامت به ایران که در یادداشت روز ۸ اسفند ۱۳۶۰ آقای رفسنجانی ( کتاب "عبور از بحران"، ص ۴۹۶ ) یعنی در سند مربوط به خود ایشان چنین نوشته شده است: « دیشب در جلسه شورای عالی دفاع شرکت کردم، گزارش جبهه ها و بحث درباره تهیه مهمات ضروری و پیشنهادات پالمر بود. خروج عراقیها [ از خاک ایران ] را پذیرفته. مذاکره درباره مرزها منجمله ارونرود می‌خواهد و حضور نیروهای ناظران بین المللی در مرزها و پرداخت غرامت جنگی به دو طرف از طرف دولتهای داوطلب [ یعنی کشور های نفت خیز منطقه ]»

(۲) مورد دوم، دریافت پیغام از سوی یک مقام مسئول یعنی ناخدا افضلی فرمانده نیروی دریایی ایران بود که شخصاً به اطلاع آقای رفسنجانی رسانید.

این مورد نیز در یادداشت روزانه آقای رفسنجانی ( ۱۵ اسفند ۱۳۶۰، صفحه ۵۰۰ کتاب "عبور از بحران") یعنی یک هفته بعد از پیشنهاد پرداخت غرامت که از سوی اولاف پالمه مطرح شده بود، خوانده می شود.

در یادداشت آقای رفسنجانی می خوانیم: « ظهر و عصر ملاقاتهایی داشتم. ناخدا افضلی آمد و راجع به مین گذاری و مین رویی توضیحاتی داد. او اطلاع داد که وابسته نظامی ایتالیا گفته: کشورهای نفت خیز منطقه مایلند شصت میلیارد دلار خسارت جنگ را از طرف صدام به ایران بدهند [مضمون این عبارت که حاضرند این خسارت را از طرف صدام به ایران بدهند یعنی این کشورها صدام را به عنوان متجاوز می شناسند] و ایران از شرط سوم که کیفر صدام است [یعنی سرنگونی صدام] منصرف شود.»

قبلاً در یادداشت شماره ۶۲ به این موضوع اشاره شد، در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی پس از برکناری رئیس جمهور بنی صدر، به بهانه هایی مختلف مانع آمدن هیات های میانجی صلح ( کنفرانس اسلامی و کنفرانس کشورهای غیر متعهد) به ایران می شد، ناخدا افضلی فرمانده نیروی دریایی به نحوی این واقعیت را به اطلاع مردم ایران رسانید که هیات حاکمه ایران از پذیرفتن هیات های میانجی صلح امتناع می کند. او در ۱۴ تیر ماه ۱۳۶۰، چنین گفت: « ما باید با پذیرفتن هیات های صلح و با دلیل و برهان حقانیت خود را ثابت کنیم و خود را در دیدگاه ملت های جهان، ملتی صلح دوست، آرامش طلب و غیر متجاوز جلوه گر سازیم... هرچه جنگ بیشتر طول بکشد [یعنی سیاست ادامه جنگ در جهت منافع ملی ایران نیست و مضافاً، نپذیرفتن هیاتهای میانجی صلح چیزی جز سیاست ادامه جنگ نیست] امپریالیسم به هدفهای خود بیشتر نزدیک می شود.»

( مصاحبه ناخدا افضلی، روزنامه اطلاعات، ۱۴ تیرماه ۱۳۶۰)

متأسفانه در شرایط جامعه تکصدایی آن روز ایران، این گونه هشدار باش ها و دلسوزیها در مقابل خط سیاسی حاکم بر ایران که در جهت ادامه سیاست جنگ حرکت می کرد، نقشی نداشت. ناخدا افضلی کوشش کرد تا از طریق دوستان همدوره تحصیل خود در آکادمی لیورنو ایتالیا در ۲۵ سال پیش که اکنون در مقامات بالای نیروی دریایی ایتالیا بودند و نیز از طریق وابسته دریایی ایتالیا در ایران، طرح پیشنهادی پرداخت غرامت به ایران را به جریان بباندازند تا شاید مجدداً مذاکرات برای پایان یافتن جنگ فراهم آید. بنابراین، مطلبی که آقای رفسنجانی درباره مراجعه ناخدا افضلی و رساندن پیغام وابسته دریایی ایتالیا به او در یادداشت های روزانه اش قید کرده، در ارتباط با این کوشش ها بوده است که طی چند ماه پس از ریاست جمهوری آقای بنی صدر، عملاً متوقف مانده بود.

شایان ذکر است، پس از فتح خرمشهر و آزادسازی خرمشهر در سوم خرداد ۱۳۶۱ که در واقع پیروزی ملی ایران را در این جنگ و خاصه از نظر روانی به همراه داشت، مجدداً کوشش های جدیدی توسط ناخدا افضلی به عمل آمد. او در آن زمان از نگارنده این سطور خواست که تحلیلی حدود ۱۰-۸ صفحه با استدلال بر ضرورت پایان دادن به جنگ، تهیه نمایم. بعد از آن، ناخدا افضلی و اینجانب به همراه یکی از نظامیان نزدیک به آقای رفسنجانی (سرهنگ هدایت الله حاتمی) در نیمه دوم خرداد ۱۳۶۱ در منزل آقای رفسنجانی با ایشان دیدار کردیم و حدود ۳-۲ ساعت درباره ضرورت پایان دادن به جنگ در این مقطع و نیز عواقب خطرناک ورود به خاک عراق و طولانی شدن جنگی بی سرانجام، تاکید کردیم. ( در ضمیمه چهارم این کتاب با تفصیل بیشتر به این موضوع اشاره شده است)

البته باید به این نکته هم اشاره شود که در درون حاکمیت آن روز ایران نیز کسانی بودند که در مقطع بهار ۱۳۶۰ و نیز پس از فتح خرمشهر، ادامه جنگ را به سود ایران نمی دانستند و به سهم خود کوشش هایی کردند؛ از جمله آقای منتظری که در آن زمان جانشین آقای خمینی بود: « دانستی است که آیت الله منتظری، در بهار ۱۳۶۰، به آقای خمینی مراجعه کرد که با صلح و اخذ غرامت موافقت کند. اما وقتی نزد او رفته بود، اعضای دفترش گفته بودند مثل اینکه بوی دلار به مشام آقای منتظری رسیده است!!» ( انقلاب اسلامی، " در سایه کودتا"، شماره ۴۹۸، ۲۸ شهریور تا ۱۰ مهر ماه ۱۳۷۹)

نمونه دیگر، آقای مهندس عزت الله سحابی است. او درباره دیدار خود ( به عنوان نماینده مجلس شورای اسلامی در آن زمان) با آقای رفسنجانی در روزهای پس از فتح خرمشهر، چنین گفته است: « در خرداد سال ۱۳۶۱ پس از فتح خرمشهر، ما نماینده مجلس شورای اسلامی دوره اول بودیم. آقای هاشمی رفسنجانی هم رئیس مجلس بودند. بنده با ایشان ملاقاتی کردم و استدلال کردم که این پیروزی که به دست آمده، هم افتخار دارد و هم متضمن منافی برای ایران هست. به طوریکه کشورهای عربی اصرار داشتند که اگر صلح بشود، آنها کمک هایی به طرفین می کنند و جبران خسارات می کنند - بهتر است از این موقعیت استفاده بشود و بالعکس اگر بروید داخل خاک عراق، بدنامی زیادی برای ایران و از آن طرف، انگیزه برای سرباز عراقی برای جنگیدن و از این طرف، بی انگیزگی برای جنگیدن برای سرباز ایرانی خواهد بود ایشان [ آقای رفسنجانی] استدلالش این بود که ما بایستی برویم یک گرو از عراق بگیریم و آن وقت با صدام مذاکره کنیم، این جور حاضر نیست مذاکره کند. این گرو را ایشان خیلی ساده می گرفت. مثلاً گرفتن بصره، این حرف خود ایشان بود که آنها را بگیریم. فکر می کردند که گرفتن بصره و بغداد آسان است. استدلال آقای هاشمی این بود که باید برویم داخل [خاک عراق]» ( گفتگوی رادیویی عزت الله سحابی به مناسبت بیستمین سالگرد جنگ ایران و عراق با فریدون زرنگار، رادیو آزادی».

بحث خود را درباره مسئله پرداخت غرامت به ایران که آقای رفسنجانی پس از گذشت ۱۲ سال از خاتمه جنگ، اینک آن را انکار می کند، دنبال می کنیم:

۳) مورد سوم، روایت آقای دکتر احمد مدنی وزیر دفاع ملی پیشین و فرمانده نیروی دریایی سابق است که در گفتگو با آقای ابوتراب مستوفی ( رادیو بین المللی فرانسه، برنامه فارسی) چنین گفته است: « در آن زمان بندر فاو در خاک عراق در اختیار ایران بود [ در فاصله اسفند ۱۳۶۴ تا خرداد ۱۳۶۷ ] و این زمانی بود که ایران از منبع قدرت صحبت می کرد. آنها حاضر بودند که جنگ پایان بگیرد و به هر طریقی متوسل می شدند و در عرصه بین المللی، خیلی ها را واسطه کرده بودند. برای بنده هم فرصتی پیش آمد که در سوئیس چند نفری را دیدم یعنی چند نفر از سفرای کشورهای عربی. در این دیدارها، بحث جنگ پیش آمد. گفتم، این جنگ بجز اینکه به سود استعمار بین المللی و به زیان دو کشور ایران و عراق باشد، پایان دیگری نخواهد داشت. اگر هزار سال هم طول بکشد، استعمار بین المللی نخواهد گذاشت، نه ایران در این جنگ پیروز بشود و نه عراق. هر دو کشور باید شکست خورده این جنگ باشند و عملاً هم دیدیم که هر دو کشور، شکست خورده این جنگ بودند. بنابراین، باید راه منطقی پیدا کنیم تا این قدر مردم کشته نشوند.

البته در آن دیدار گفتم، بنده هیچ کاره ام و به عنوان یک ایرانی دارم صحبت می کنم و به بنده چنین مسئولیتی نداده اند. صحبت این طور بود: مرزها به عنوان مرز بین المللی باشد، اسرای جنگی با میل خودشان برگردند به کشورهاشان و بعد، مسئله صدور انقلاب و سرنگونی دولت عراق منتفی بشود و این موضوع به عهده خود ملت عراق است، که آیا رژیم صدام را می خواهد یا نمی خواهد. چهارمین نکته، چون عراق آغازگر جنگ است، باید غرامت جنگی بپردازد. در آن صحبت ها، پیشنهاد پرداخت ۴۰ تا ۵۰ میلیارد گرامت به ایران عنوان شد.

در آن دیدار، آنها [ سفرای کشورهای عربی منطقه ] گفتند، این سخنان را اگر می توانید به خمینی منتقل کنید، این کار را بکنید، ما آمادگی چنین سازشی را داریم. این دیدار مربوط به سال ششم جنگ، سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) بود.»

ابوتراب مستوفی: « اینکه گفتند، آمادگی به چنین سازشی داریم یعنی منظور این بود که آماده بودند این پول را بدهند؟»

دکتر مدنی: « آنها آماده بودند که از طریق صندوق کشورهای اعراب منطقه بدهند، چون عراق که چنین پولی را نمی توانست بدهد.»

ابوتراب مستوفی: « تیمسار مدنی! یعنی امروز شما تأیید می کنید که کشورهای ثروتمند جنوب خلیج فارس آماده بودند که در آن تاریخ، حدود ۴۰ تا ۵۰ میلیارد دلار به ایران غرامت بدهند و این موضوع را سفرای آن کشورها به زبان آوردند؟ بعد شما چه کردید؟»

دکتر مدنی: « بله، تأیید می کنم. بعد، من به طریقی که مقدور بود تا نامه ای به دست خمینی برسد، عین جریان را برای خمینی نوشتم. به او نوشتم، درست است که من با شما موافق نیستم و درست است که شما با من موافق نیستید. و درست است که من در این صحبت ها، هیچکاره بودم ولی به عنوان یک ایرانی، مسئولیت نسبت به وطنم می کنم، این صحبت ها را من کردم، این راه حل است و عاقلانه است که به این جنگ پایان بدهید. به جهت اینکه ایرانیها را بکشتن ندهید.»

ابو تراب مستوفی: « مسئله غرامت را هم ذکر کردید؟»

دکتر مدنی: « بله، مسئله غرامت را هم ذکر کردم. البته خود ایشان [خمینی] پاسخی به من ندادند ولی اطرافیان ایشان [ خمینی ] به من پاسخ دادند که با این پیشنهادات موافق نیست.» ( گفتگوی رادیویی آقای ابوتراب مستوفی با تیمسار دکتر احمد مدنی، رادیو بین المللی فرانسه - برنامه فارسی - در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۰ )

آقای منصور فرهنگ نخستین نماینده ایران در سازمان ملل متحد پس از انقلاب، درباره موقعیت ایران و پرداخت غرامت از سوی کشورهای نفت خیز منطقه خلیج فارس، در آن گفتگوی رادیویی چنین گفت: « بعد از آزادی خرمشهر که ایرانیها توانستند عراقیها را از ایران خارج کنند، آیت الله خمینی به کلی عوض شد یعنی کسی که گفته بود، شاه باید برود، رفت. کارتر باید برود، رفت [ در رابطه با زدوبند با حزب جمهوری خواه آمریکا و ماجرای " اکتبر سورپرایز " ] حالا شعارش این بود که صدام باید برود و آقای خمینی واقعاً گرفتار این توهم شده بود، مثل اینکه جهان اجازه می داد که ایران عراق را تسخیر بکند؟! در حالیکه در آن زمان، بهترین موقعیت های دیپلماتیک برای ایران پیش آمده بود. کشورهای عربی خلیج فارس و از جمله عربستان سعودی و کویت تلاش بسیار زیادی برای آغاز صلح کردند و حتی حاضر شده بودند به ایران غرامت جنگی بپردازند.» ( گفتگوی آقای ابوتراب مستوفی با آقای منصور فرهنگ، رادیو بین المللی فرانسه - برنامه فارسی - در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۰ )

۸۸ - هدایت الله حاتمی عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران همانند برخی از اعضای مرکزیت و کادر ها و اعضای آن حزب با سیاست مسلط حزب در قبال حکومت جمهوری اسلامی موافق نبود. نقل مطلب زیر مربوط به یکی از جلسات پرسش و پاسخ آقای کیانوری است. مسئول فنی جلسه آن روز، بعداً مشاهدات خود را اینگونه نقل می کند: « با کیانوری و سیامک (حسین قلمبر) وارد جلسه شدیم. هدایت الله حاتمی، مهدی کیهان، بهرام دانش، عبدالحسین آگاهی، قائم پناه و ژیلای سیاسی حضور داشتند. هنوز کیانوری درست ننشسته بود که حاتمی گفت: « می خواستم توضیح بدهید که چرا وضع تشکیلات اینقدر به هم ریخته است؟ چرا کسی به حرف و کارهای ما رسیدگی نمی کند و سازمان درست و حسابی نداریم.» کیانوری گفت: بسیار خوب حتماً صحبت می کنیم و با اشاره به من ( ف. شیوا) ادامه داد. [ یعنی دستگاه ضبط صوت و اقدامات فنی را برای جلسه آماده کن ] فقط اول اجازه بدهید، کارمان را با این رفیق انجام بدهیم، یک مصاحبه ای هست که رفقای فدایی [

اکثریت] در روزنامه کار خواسته اند با من انجام دهند. فکر می‌کنم پاسخ خیلی از سئوالات شما هم ضمن این مصاحبه داده شود.» ( ف . شیوا، " با گام‌های فاجعه"، انتشارات حزب دموکراتیک مردم ایران، پاییز ۱۳۶۸، ص ۳۲)

اما در باره هدایت الله حاتمی نفوذی حزب جمهوری اسلامی: او پس از رئیس جمهوری آقای بنی‌صدر، در تقسیم مشاغل بین به اصطلاح نظامیان حزب اللهی، سهم او، پست فرمانده دانشکده افسری شد. در کتاب " عبور از بحران" درباره او چنین یادداشت شده است: « دو نفر از دانشکده افسری آمدند و از آقای سرهنگ حاتمی فرمانده دانشکده افسری که جای سرهنگ نامجو آمده، شکایت داشتند و از صیاد شیرازی نیز که او را گذاشته است.» (یادداشت روز ۲۵ آبان ۱۳۶۰). و مورد دیگر: « سرهنگ حاتمی، فرمانده دانشکده افسری آمد و از اتهام سوزاندن پرچمهای طاغوتی موزه دانشکده افسری و نابود کردن آثار دیگر [موجود در موزه دانشکده] دفاع کرد.» (یادداشت روز ۲ آذر ۱۳۶۰)

۸۹ - اسفندیار بزرگمهر رئیس اداره تبلیغات و عضو کابینه کودتای سرلشگر زاهدی، درباره چگونگی تشکیل " بنگاه فرانکلین" در تهران چنین می‌نویسد:

« از پیش آمد های زمان من در اداره تبلیغات، تشکیل " بنگاه فرانکلین" است. روزی [در نخستین ماههای بعد از کودتا. چون بعد از بزرگمهر، معینیان به جای او قرار گرفت] دو نفر آمریکایی از من وقت خواستند که یکی از آنها " اسمیت" نام داشت. هر دو آدمهای معتدلی به نظر می‌رسیدند و اظهار داشتند که از طرف موسسه فرانکلین که مرکز آن در نیویورک است آمده‌اند. این موسسه غیر انتفاعی است و برای چاپ کتب مختلف و آموزش تاسیس شده و در بسیاری از کشورهای دنیا شعبه دارند. گفتم، از دولت کمک می‌خواهید؟ گفت، خیر، ما می‌خواهیم با اشخاصی که در این کار سابقه دارند، آشنا شویم و بعد تصمیم بگیریم. من به نظرم آمد که شوهر خواهر من دکتر محسن صبا استاد دانشگاه که در بانک ملی هم خدمت می‌کرد و ریاست " انجمن دوستداران کتاب" را به عهده داشته و از چاپ و کارهای ظریف چاپی اطلاع کاملی دارد، برای این کار صلاحیت دارد و وسیله آشنایی آنها را فراهم کردم و بعد از ملاقات، دکتر صبا به من گفت کار آنها سنگین است و باب طبع من نیست. بعد از مدتی خبردار شدم که آنها هدف خود را پیدا کرده‌اند و تقی زاده با آنها آشنا شده و او هم همایون صنعتی زاده را به آنها معرفی کرده و صنعتی زاده از این راه با اشرف پهلوی آشنا شد و چاپخانه بزرگی ایجاد کردند که کتب دبستانی و دبیرستانی را چاپ کرده و می‌فروختند. سالهای بعد کسب اطلاع کردم که " بنگاه فرانکلین" یک از مؤسسات جنب [ پوششی] اداره اطلاعات آمریکا (سیا) در ایران است.» (اسفندیار بزرگمهر، کاروان عمر، انتشارات ساتراپ، لندن، ۱۳۷۲، ص ۲۵۷)

۹۰ - به عنوان نمونه، درباره این مناسبات و نیز طرح مسایل مربوط به اختلافات با رئیس جمهوری، نگاه کنید به: کتاب عبور از بحران، ص ۴۵، ۴۸، ۵۴، ۵۵، ۶۲، ۷۵

۹۱ - پس از درگذشت آقای خمینی، نامه ای از او منتشر شده است و در آن نامه، علاوه بر آقای بنی صدر، درباره آقایان منتظری و بازرگان نیز، چنین گفت شد. در خاطرات آقای منتظری، ایشان آن نامه را از کارهای جعلی احمد خمینی عنوان کرده است (خاطرات منتظری)

۹۲ - خط سیاسی آمریکا را در رابطه با جنگ عراق و ایران می‌توان در این اظهار نظر هنری کی‌سینجر خلاصه کرد که گفت: « جنگ ایران و عراق باید دو بازنده داشته باشد.»

این سیاست حتی از دهان جوزف توئینیان رئیس انستیتو تحقیقات روابط خارجی وزارت امور خارجه آمریکا در کنفرانس لندن نیز بیرون آمد. او گفت: منافع آمریکا منطبق بر ایران و عراق ضعیف است. ( نقل از کتاب " کوششی بر تحلیل جنگ رژیمهای ایران و عراق، تألیف الف. کوشا، ۱۳۶۷، ص ص ۱۶۰ و ۳۴۲)

در واقع، آمریکا و متحدین غربی آن و همچنین شوروی سابق و کشورهای سوسیالیستی سابق نه موافق پیروزی عراق در این جنگ بودند و نه موافق پیروزی ایران.

البته هدف کوتاه مدت آمریکا در ترغیب عراق به جنگ علیه ایران را می‌توان از محتوای گفتگوهای هامیلتون جردن رئیس اداری کاخ سفید با برزینسکی مشاور امنیتی کارتر، دریافت. (یادداشت روزانه هامیلتون در یکم مهرماه ۱۳۵۹. همان کتاب، ص ۳۴۷)

سیاست تسلیحاتی و تجارت اسلحه با دو کشور ایران و عراق در دوران جنگ، مقاصد سیاسی و اقتصادی کشورهایی را نشان می‌دهد که حتی بعضی از آنها همزمان طرفین را در جنگ تسلیح می‌کردند و مورد حمایت قرار می‌دادند و عملاً به استمرار جنگ بین ایران و عراق دامن می‌زدند. اعتراف وزیر دفاع سابق انگلیسی در جریان محاکمه او و تصریح او به این امر از جمله سندهای قابل اتکاء برای نشان دادن چنین سیاستی است.

از کتاب "تجارت جهانی اسلحه یک درد اجتناب ناپذیر" ( از انتشارات انستیتو سیاست خارجی سوئد. سال ۱۹۸۶) می‌توان واقعیت‌هایی را بیرون کشید. عراق قبل از شروع جنگ، ۳۵ میلیارد دلار ذخیره ارزی داشت. در سال ۱۳۶۶، بدهی عراق به کشورهای خارجی به ۸۰ میلیارد دلار رسید که ۶۰ درصد این بدهکاری خارجی مربوط به خرید سلاح بوده است. آنجا، شکل‌های فروش اسلحه به ایران و عراق که به پنج طریق انجام می‌شد، ذکر شده است و همچنین فهرست نام کشورهایی را که به ایران و عراق سلاح می‌فروختند و یا به‌طریق دیگر کمک می‌رساندند، ذکر شده است و بالغ بر ۲۸ کشور بودند. سند دیگری، خریدهای تسلیحاتی ایران و عراق را در سالهای جنگ نشان می‌دهد: قبل از

جنگ، خرید تسلیحاتی عراق از سه کشور و بعد از جنگ از ۱۷ کشور بوده است. ایران قبل از جنگ از ۵ کشور و بعد از جنگ از ۱۷ کشور بوده است. نقل از:

SIPRI, Yearbook, London, 1981, P. 198

۹۳- نظر به اهمیت تاریخی بررسی مسایل جنگ ایران و عراق، کوشش شده است در این یادداشت به توضیحات نسبتاً مفصل تری برای خوانندگان علاقه مند پرداخته شود: این بررسی تحت عنوان "تحلیلی پیرامون جنگ ایران و عراق" در بخش ضمایم کتاب (ضمیمه چهارم) چاپ شده است.

۹۴- شوکت، حمید، "گفتگو با ایرج کشلولی"، نشر بازتاب، ساربروکن، آلمان، ۱۳۷۸، ص ص ۲ - ۳۰۱

۹۵- شوکت، حمید، "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران" (گفتگو با مهدی خان بابا تهرانی)، نشر بازتاب، ساربروکن، آلمان، ص ۵۶

۹۶- در باره فعالیت های رژیم عراق برای برقراری تماس و پیشنهاد همکاری با جریانهای سیاسی اپوزیسیون ایرانی در خارج کشور در آن سالها، نگاه کنید به: پهلوی، رضا، "گذشته و آینده"، در گفتگو با احمد احرار، انتشارات کیهان لندن، ص ص ۱۱۹ - ۱۱۸

۹۷- نگاه کنید به خاطرات هانس دیتريش گنشر

Genscher, Hans Dietrich, "Erinnerungen", Siedler Verlag, Germany, 1995, S. 547

۹۸- درباره سفر مک فارلن به ایران، نگاه کنید به خاطرات حسینعلی منتظری

99- Banisadr, Le complot des ayatollahs, Edi Ladecouverte Paris,

1989

۱۰۰- به دلیل نقش مهمی که برخی مطبوعات فعال غیر دولتی در طول دو سال اخیر در زمینه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایفاء کرده اند، همه ابزارها علیه مطبوعات و روزنامه نگاران به میدان آمد، از ضرب و شتم و فشار تا گرفتن وثیقه، از تعطیلی پی در پی نشریات تا زندانی کردن اعضای تحریریه ها، از دادگاههای انقلاب و دادگاه ویژه روحانیت تا دادگاههای مطبوعات بدون هیأت منصفه، از حبس - هم مدیر مسئول، هم سردبیر، هم نویسنده، هم تعطیلی نشریه - تا سراسیمگی در تصویب قانونی بر ضد مطبوعات، از حبس موقت تا حبس ۱۰ ساله و البته در حاشیه نیز گلوله ای نا قابل (پیام امروز، اردیبهشت ۱۳۷۹ نقل از: نشریه حقوق بشر، ارگان جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، نشریه اول، سال هفدهم، شماره پیاپی ۴۸، بهار ۱۳۸۰، ص ۶)

در رأی دادگاه حجت الاسلام عبدالله نوری آمده، عمل او از مصادیق بارز ماده ۲۶ قانون مطبوعات و ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی است که مقرر داشته: «هر کس به مقدسات اسلام و یا هر یک از انبیاء عظام یا ائمه طاهرین یا حضرت طاهره اهانت نماید به حبس از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد.» هنوز عده زیادی از روزنامه نگاران در زندان به سر می برند و همزمان عده ای از حرفه روزنامه نگاری محروم شده اند، از جمله رضا انصاری، غفور گرشاسبی، یدالله اسلامی، اکبر گنجی، عبدالله نوری، محمد قوچانی، ابراهیم نبوی، لطیف صفری، عزت الله سبحانی، ماشاءالله شمس الواعظین، عمادالدین باقی، مسعود بهنود، احمد زید آبادی، بهروز بهزادی، رضا علیخانی و ... در عرض این چهار سال بیش از ۷۰ مجله و ماهنامه و روزنامه یا توقیف شدند و یا مدیران آنها را به دادگاه احضار نمودند و یا نویسندگانشان هنوز در زندان به سر می برند. در زیر نام روزنامه ها و هفته نامه ها و ماهنامه هایی را که در طول این چهار سال به حکم دادگاه مطبوعات و یا دادگاه ویژه روحانیت و یا دادگاه انقلاب توقیف و یا این که مدیران و نویسندگان آنها به دادگاه احضار و یا محکوم به زندان و پرداخت جریمه نقدی شده و یا با وثیقه آزاد گشته اند می آوریم:

آبان، آدینه، آدینه سربند، آریا، آزاد، آفتاب امروز، آوا، آوای کرمانشاه، آوای ملایر، اخبار اقتصاد، ارزش، افکار، امید زنجان، ایران جوان، ایران فردا، بامداد نو، بهار، پیام آزادی، پیام دانشجوی، پیام شمال، پیام نو، پیام نو تبریز، پیام هاجر، پیک آزادی، توانا، توس، جامعه، جامعه سالم، جبهه، جهان پزشکی، حدیث، حریم، خاوران، خرداد، دانستنیها، راه نو، رخصت پهلوان، روز درآ، زن، سپیده زندگی، ستاره سهیل، سرچشمه اردبیل، سلام، شبانات، شمس تبریز، صبح امروز، صبح امید، عصر آزادگان، عندلیب ملایر، فتح، فکور، قرینه، قصه زندگی، کوثر کویر، کیان، گزارش روز، گوناگون، لرستان، مبین، مشارکت، ملت، موج، میلاد، مینودر، میهن، ندای ساوه، نشاط، نگاه نو، هم میهن، هویت خویشتن. نقل از: (رفیع، محمود. "کارنامه وار"، نشریه حقوق بشر، همان شماره، همانجا)

# اسناد

سند شماره ۱:

سند شماره ۲:

نامه آقای بنی صدر به آقای خمینی در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ در رابطه با پیشنهاد آتش بس و صلح:

متن نامه:

درباره پیشنهاد کشورهای غیر متعهد  
دو برداشت از این پیشنهاد می توان کرد:

۱- برداشت خوشبینانه

الف - با توجه به ترکیب کشورهای غیر متعهد مامور ایجاد صلح می توان اینطور برداشت کرد که روسیه سودی در ادامه جنگ نمی بیند و آماده است فشار بعراق بیاورد که صلح با توجه به انعطاف ناپذیری ما بپذیرد. قرینه هم وجود دارد، در خبری که حزب توده از جمله بدفتر امام فرستاده است، از قول مقامات امریکایی می گوید که جنگ و ادامه آن به نفع امریکاست.

ب - وضعیت عراق به خصوص از نظر نظامی خوب است و پیشنهادهای ما را نپذیرفت چون گمان می کرد با ضربه هایی که می زند و بقول خودش چند شهر دیگر را می گیرد، خواهد توانست ما را وادار به تسلیم به شرائط خویش کند. شکست او در همه جبهه و زیاده تلفات و اسیران باو معلوم کرده است که ادامه جنگ، وضع را به زیان او تغییر خواهد داد. بنابراین باین پیشنهاد قانع شده است: قبول حداقل ضرر

## ۲- برداشت بدبینانه:

الف - چون روانشناسی ما را می دانند که هرچه را بگویند عکس آنرا می کنیم، پیشنهادی تا اینحد مساعد داده اند بامید اینکه نمی پذیریم و پس از آنکه انزوای ما کامل شد ضربه کاری بزنند و به عمر جمهوری اسلامی پایان بدهند. امریکائیهها کمال مساعدت را به عراق و ضد انقلاب بکند و رژیم را تغییر بدهد. قرینه هم وجود دارد و آن فعال شدن ضد انقلاب است.

ب - پس از آنکه جنگ بپایان رسید، روسیه بعنوان اینکه این خدمت بزرگ را بما کرده است، از طرفی توقع سیاست مساعد با خود را از ما داشته باشد و از طرف دیگر با توجه باینکه ما باید تجهیزات فراهم بیاوریم تا نکند عراق تجدید قوا کند و از سر مزاحم بشویم، قادر به هیچ کاری در افغانستان نگردیم.

بهرحال، اگر بنا را بر صلح بگذاریم بهتر از این پیشنهاد، پیشنهادی ممکن نیست بما بکنند. برای اینکه یک منطقه غیر نظامی در ایران و عراق بوجود می آید و در نتیجه:

۱- شط العرب در کنترل کامل ما می ماند و عراق هم از استفاده از آن محروم است و هم نمی تواند از خلیج فارس نفت خود را صادر کند. بنابراین چیزی بدست نیآورده بلکه وضع بدتری هم پیدا کرده است که قابل تحمل نیست. خصوصاً با تمام شدن جنگ و ضرورت بازسازی.

۲- از مرزهای خاکی هم عقب می رود یعنی زمینهایی را هم که طبق موافقتنامه ۱۹۷۵ بدست می آورد فعلاً محروم می گردد و ابتکار عمل در همه زمینه ها بدست ما می افتد. ما خواهیم بود که شرایط و موضوعات گفتگو را معین خواهیم کرد. در واقع ما خود را به موافقتنامه ۱۹۷۵ مقید کرده بودیم متن آنرا شرط قرار داده بودیم اما حالا آزادیم در پیش کشیدن مطالب دیگر.

و اگر این پیشنهاد را دلیل بر ضعف کامل ارتش عراق بگیریم و بنا را بگذاریم بر ادامه جنگ در این صورت:

الف - باید بدانیم که انتشار این پیشنهاد و عدم قبول آن از نظر افکار عمومی خودما که موافق ادامه جنگ نیست، خوش آیند نیست. مگر اینکه ما اطمینان به پیروزی کامل داشته باشیم و این اطمینان را بمردم بدهیم. و گرنه اگر این پیشنهاد را نپذیریم و خدای ناکرده عدم موفقیت حاصل گردد، کار رژیم جمهوری اسلامی و کشور ساخته است.

ب - برای موفقیت کامل یک انسجام تمام عیار لازم است. صاف و صریح بگویم که حاکمان نادان سود خود را در ادامه جنگ توأم با ناکامی می بینند چرا که ادامه جنگ موجب تحکیم موقعیت آنها می شود و ناکامی سبب می شود که آنرا بگردن رئیس جمهوری بیاندازند و کار او را یکسره کنند. و نمی دانند که کار کشور و رژیم جمهوری اسلامی یکسره می شود.

ج - بنابراین لازم است یک دولت معرف هماهنگی عهده دار امور شود

د - حداقل باید سیاست حذف تدریجی رئیس جمهوری و بی اعتبار کردن وی و پی در پی لایحه حذف اختیارات ناچیز او را تصویب کردن پایان پذیرد و اگر اینکار هم از جانب امام بعنوان حداقل حمایت سیاسی از فرماندهی جنگ عمل نمیشود، عدم دخالت کامل را رویه بفرمایند تا اختلاف در افکار عمومی حل بشود و رئیس جمهوری بتواند آزادانه حرف بزند و برخورد کند.

ه - مهمات و اسلحه و تجهیزات بقدر کافی خریداری و در اختیار قرار بگیرد.

امید به فضل خدا، که با توجه کامل به همه جهات تصمیمی در مصلحت اسلام و کشور اتخاذ فرمایند.

ابوالحسن بنی صدر ۱۳۶۰-۲-۲۱

### سند شماره ۳:

#### قطعنامه ۵۹۸

این قطعنامه در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ ( ۲۹ تیر ۱۳۶۶ ) به اتفاق آراء تصویب شد  
متن قطعنامه:

شورای امنیت، با تأیید مجدد قطعنامه ۵۸۲ (۱۹۸۶)،

با ابراز نگرانی عمیق از اینکه با وجود درخواستهایش برای آتش بس، منازعه بین جمهوری اسلامی ایران و عراق با تلفات سنگینتر انسانی و ویرانیهای بیشتر همچنان ادامه دارد،

با ابراز تأسف از آغاز و ادامه این منازعه،

همچنین با ابراز تأسف از بمباران مراکز کاملاً مسکونی غیر نظامی، حملات به کشتیهای بی طرف یا هواپیماهای مسافربری، نقض حقوق بین الملل درباره بشر دوستی و سایر حقوق مربوط به درگیریهای مسلحانه، و به ویژه، به کاربردن سلاحهای شیمیایی که برخلاف تعهدات مذکور در پروتکل ۱۹۲۵ ژنو می باشد،

بابراز نگرانی عمیق از اینکه تشدید و گسترش بیشتر منازعه ممکن است وقوع یابد، با اتخاذ تصمیم به پایان دادن به کلیه عملیات نظامی بین ایران و عراق، با اعتقاد به اینکه [ منازعه ] بین ایران عراق باید بن نحو جامع، عادلانه، شرافتمندانه و پایدار حل شود، با یادآوری مجدد مقررات منشور ملل متحد، و به ویژه تعهد کلیه کشورهای عضو که اختلافات بین المللی خود را از راههای مسالمت آمیز و به گونه ای که صلح و امنیت بین المللی و عدالت دچار مخاطره نگردد حل نمایند،

با احراز این امر که نقض صلح در مورد منازعه بین ایران و عراق وجود دارد، با اقدام بر اساس مواد ۳۹ و ۴۰ منشور ملل متحد،

- ۱- آمرانه می خواهد که ایران و عراق به عنوان نخستین گام در راه حل اختلاف از طریق مذاکره، آتش بس فوری را رعایت نمایند، کلیه عملیات نظامی را در زمین، دریا و هوا قطع کنند کلیه نیروها را بدون درنگ به مرزهای شناخته شده بین المللی باز گردانند؛
- ۲- از دبیر کل درخواست می کند که گروهی از ناظران سازمان ملل متحد را برای تأیید، تحکیم و نظارت بر آتش بس و عقب نشینی اعزام دارد و همچنین درخواست می کند که دبیر کل [ در اجرای این امر ] ترتیبات لازم را با مشورت با طرفین فراهم آورد و گزارش آن را به شورای امنیت تسلیم دارد،
- ۳- مصرأ می خواهد که اسیران جنگی پس از قطع عملیات خصمانه، بر طبق کنوانسیون سوم ژنو در ۱۲ اوت ۱۹۴۹ بدون درنگ آزاد شوند و به کشورهای خود باز گردند؛
- ۴- از ایران و عراق می خواهد که در اجرای این قطعنامه و در کوششهای میانجیگری برای دستیابی به یک راه حل جامع، عادلانه و شرافتمندانه مورد قبول دو طرف درباره کلیه مسائل مهم، بر طبق اصول مندرج در منشور ملل متحد با دبیرکل همکاری نمایند؛
- ۵- از کلیه کشورهای دیگر می خواهد که نهایت خویشتن داری را به عمل آورند و از هر اقدامی که ممکن است منجر به تشدید و گسترش بیشتر منازعه گردد خودداری کنند و بدین ترتیب، اجرای قطعنامه حاضر را تسهیل نمایند؛
- ۶- از دبیرکل در خواست می کند که با مشورت با ایران و عراق، مسئله ارجاع تحقیق درباره مسئولیت منازعه به هیئت بی طرف را بررسی نماید و هر چه زودتر به شورای امنیت گزارش دهد؛
- ۷- با تصدیق ابعاد عظیم خساراتی که در طول منازعه وارد شده و ضرورت تلاشهای بازسازی با کمکهای مناسب بین المللی پس از خاتمه منازعه، از دبیرکل درخواست می کند که گروهی از کارشناسان را برای بررسی مسئله بازسازی تعیین و به شورای امنیت گزارش کند؛
- ۸- همچنین از دبیرکل درخواست می کند با مشورت با ایران و عراق و سایر کشورهای منطقه، راههای افزایش امنیت و ثبات منطقه را بررسی کند؛
- ۹- از دبیرکل درخواست می کند که شورای امنیت را در مورد اجرای این قطعنامه آگاه سازد؛
- ۱۰- تصمیم می گیرد که در صورت لزوم برای بررسی اقدامات دیگر به منظور تضمین اجرای این قطعنامه تشکیل جلسه دهد.

سند شماره ۴:

### قطعنامه شورای امنیت

قطعنامه ۵۱۴ در ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۲ (۲۱ تیر ۱۳۶۱) به اتفاق آراء تصویب شد

متن قطعنامه:

شورای امنیت،

بعد از رسیدگی مجدد به موضوع دارای عنوان "وضعیت بین ایران و عراق"، با ابراز نگرانی عمیق درباره طولانی شدن منازعه بین دو کشور که منجر به تلفات سنگین انسانی و خسارات مادی قابل توجه گردیده و صلح و امنیت را دچار مخاطره کرده است، با یادآوری مفاد ماده ۲ منشور ملل متحدی و اینکه برقراری صلح و امنیت در منطقه مستلزم رعایت دقیق این مفاد می باشد،

با یادآوری این نکته که به موجب ماده ۲۴ منشور، شورای امنیت مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به عهده دارد،

با یادآوری قطعنامه ۴۷۹ که در ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ به اتفاق آراء تصویب شد و همچنین بیانیه رئیس شورای امنیت در ۵ نوامبر ۱۹۸۰،

با توجه به کوششهای میانجیگری که به نحو شایانی از طرف دبیر کل سازمان ملل و نماینده‌اش و همچنین جنبش کشورهای غیر متعهد و سازمان کنفرانس اسلامی پیگیری شده است،

۱- خواهان آتش بس و خاتمه فوری کلیه عملیات نظامی می باشد؛

۲- به علاوه خواهان عقب نشینی نیروها به مرزهای شناخته شده بین‌المللی می باشد؛

۳- تصمیم می گیرد گروهی از ناظران سازمان ملل را برای تأیید، تحکیم و نظارت بر آتش بس و عقب نشینی [نیروها] اعزام دارد و از دبیر کل درخواست می کند گزارشی درباره ترتیبات لازم برای [اجرای] این مقصود را به شورای امنیت تسلیم نماید؛

۴- مصرأ می خواهد که کوششهای میانجیگری به گونه ای هماهنگ از طریق دبیر کل جهت دستیابی به یک راه حل جامع، عادلانه، شرافتمندانه که قابل هر دو طرف باشد در مورد کلیه مسائل مهم براساس اصول منشور ملل متحد از جمله احترام به حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی کشورها ادامه یابد؛

۵- از کلیه کشورهای دیگر درخواست می کند از هرگونه اقدامی که ممکن است به ادامه منازعه کمک نماید خودداری کنند و اجرای قطعنامه حاضر را تسهیل نمایند؛

۶- از دبیرکل درخواست می کند که اجرای قطعنامه حاضر را در ظرف سه ماه به شورا گزارش دهد.

(ترجمه فارسی دو قطعنامه ۵۱۴ و ۵۹۸ از کتاب "نقش سازمان ملل متحد در جنگ ایران و عراق، تألیف دکتر منوچهر پارسادوست.)

